

رساله عرفانی

ابحاث عشره

اثر

حاج محمد خان قرا گزلو
عم مرحوم حاج محمد جعفر قرا گزلو
(مجنوب عیاشاه)
(تألیف به تاریخ ۱۲۳۷ هـ. ق)

تصحیح و مقدمه

علیرضا ذکاوتی قرا گزلو

قراگزلو، محمد بن عبدالله، - ۱۲۴۰ ق
رسالة عرفانی ابیات عشره / اثر محمدخان قراگزلو؛ تصحیح و مقدمه علیرضا
ذکاوتی قراگزلو. - تهران: حقیقت، ۱۳۸۵.
دوازده، ۱۶۴ ص.

ISBN: 964-7040-81-4 ریال: ۱۶۰۰۰

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا.

چاپ دوم.

نمایه.

۱. ذکر عرفانی. ۲. تصوف - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۳. عرفان - دفاعیه‌ها و
ردیه‌ها. الف. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، ۱۳۲۲ - ، مصحح و مقدمه نویسنده. ب.
عنوان.

۲۹۷/۸۴

BP ۲۸۸ / ۸۴ / ۴ ق

م ۸۵ - ۱۰۷۳۴

کتابخانه ملی ایران

ابیات عشره

مؤلف: حاج محمدخان قراگزلو

مقدمه و تصحیح: علیرضا ذکاوتی قراگزلو

ویراستار: حامد خوشنویس

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۲۴

صندوق پستی: تهران، ۱۱۳۶۵-۳۳۵۷

تلفن: ۸۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۸۷۹۱۶۵۲

تلفن مرکز پخش: ۵۵۶۳۳۱۵۱

Email: nashr_haghighat@yahoo.com

چاپ اول: ۱۳۸۵

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

قیمت: ۱۶۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴ - ۷۰۴۰ - ۸۱ - ۴

ISBN: 964 - 7040 - 81 - 4

فهرست مطالب

پنج	مقدمه.....
۱	رسالهٔ ابیات عشره.....
۱۳۵	فهرست‌ها.....

مقدمه

ابحاث عشره و مؤلف آن

حاج محمدخان بن حاج عبدالله قراگزلو، مؤلف رسالهٔ ابحاث عشره، عمّ مرحوم حاج محمدجعفر قراگزلو (مجدوب علیشاه) متوفی ۱۲۳۹ هـ. ق و هم سنّ و سال ایشان و شاید یکی دو سال کوچکتر بوده و جالب اینکه تاریخ رحلت حاج محمدخان نیز یک سال پس از رحلت مجدوب علیشاه (یعنی ۱۲۴۰ هـ. ق) است و در کنار مجدوب علیشاه، در مجاورت مقبرهٔ سید حمزه در تبریز مدفون گردیده‌اند. از این قرار، تولّد حاج محمدخان بعد از ۱۱۷۵ هـ. ق می‌باشد.

پدر ایشان یعنی حاج عبدالله بن حاج محمدجعفرخان، در زمان کریم‌خان زند اعتبار تمام داشته و حاکم همدان بوده و به نوشتهٔ حاج زین‌العابدین شیروانی: «به‌غایت متقی و پرهیزگار و سخی و نیکوکار و عادل و خوشرفتار بود و در اکثر لیالی به نفس نفیس خود

نزد فقرا و مساکین تردد کرده، به ایشان لطف و احسان می نمود و لوازم مرحمت و شفقت نسبت به عَجَزَه و ضَعْفَا بجا می آورد.^۱ از حاج عبدالله خان، چهار فرزند ارجمند بجا ماند که از آن جمله اند: حاج میناخان که از مشاوران آغامحمدخان قاجار بود. حاج فضل الله، مالک قرخلر و دستجرد و بانی مسجد و کاروانسرای حاج فضل الله در همدان که در زمان خود بزرگ ایل قراگزلو بود. و حاج صفرخان که از نجبا و اعیان و در عین حال، اهل زهد و علم بوده و کاروانسرای حاج صفرخان در بازار مرکزی همدان از ایشان به یادگار است و پدر حاج محمدجعفر (مجنوب علیشاه) می باشد.

حاج محمدخان، مؤلف رساله مورد بحث ما، چهارمین فرزند حاج عبدالله خان است که مالک و واقف قریه جیحون آباد همدان بوده و حاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه ذیل جیحون آباد با تعریف و توصیف فراوان به کمال مراتب معرفت، از وی نام برده است و نیز در حدائق السیاحه با این عبارات فخیم و متین از وی یاد می کند:

«امیر مکرمت مصیر، الحاج محمدخان بن الحاج عبدالله بیک،^۲ به جلالت قدر و انشراح صدر و علو مکان و رفعت شأن معروف، و به اصابت رأی و به حسن تدبیر و لطافت طبع و حسن خلق موصوف، از وفور جود و کرم، زر و خاکستر در نظر همتش یکسان و برابر است. آن امیر معرفت مسیر اباً عن جدّ از امرای عظیم الشان

۱. بستان السیاحه، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ اول، ص ۴۱۶.

۲. [کذا]

بوده‌اند^۱ و در خدمت ملوک عصر، طریقِ تقرّب و محرمیت می‌پیموده‌اند. خان والاشان، از ریعانِ جوانی در سلک امرای عظام منسلک بوده و ملازمت شهریار ایران نموده. هنگامی که پادشاه گردون‌جاه [فتح‌علیشاه] ایالت دارالملک آذربایجان را به کفایت نایب‌السلطنه [عباس میرزا] گذاشت، آن امیر معدلت‌مسیر را به ریش سفیدی شاهزاده مقرر فرموده، در خدمت نایب‌السلطنه به آذربایجان تشریف آورد و خدمات پسندیده کرد و با طایفه روسیه محاربات نمود و در همه اوقات، فتح و نصرت با آن امیر بود و چندگاه حکومت بلده خوی و مراغه فرمود...»^۲.

بدین‌گونه حاج محمدخان، ریش سفید و مربی عباس میرزا بود و نقش او را در شخصیت و منش آن شاهزاده نباید فراموش کرد؛ همچنان‌که میرزا بزرگ قائم‌مقام نیز در شیوه امارت عباس میرزا تأثیر گذاشته. ارتباط و دوستی حاج محمدخان با قائم‌مقام بزرگ، چنان بوده که میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در منشئات از وی نام برده و آن، زمانی است که حاج محمدخان نماینده سیاسی ایران در عراق عرب بوده است.^۳

حاج زین‌العابدین شیروانی در زمان تألیف حدائق‌السیاحه پیش از سال ۱۲۴۰ هـ. ق می‌نویسد: «... فقیر قرب سی سال می‌شود که معرفت حال خانِ خجسته‌مآل را دارد و بسیاری اوقات در خدمت

۱. ر. ک: ناسخ التواریخ قاجاریه، چاپ جمشید کیانفر، اعلام.

۲. حدائق‌السیاحه، سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۴۸ ش، ص ۱۹۱.

۳. عراق عرب در آن روزگار زیر مجموعه خلافت عثمانی قرار داشت.

آن عزیز بوده، با وجود امور حکومت و مشاغل امارت، با اهل حال قرین و با اصحاب حال همنشین، در صدق و صفا یگانه و در فقر و فنا، فرید زمانه است؛ از مریدان العارف بالله، معطرعلیشاه کرمانی است و عمّ جناب شیخ ما مجذوبعلیشاه همدانی است. الحق امیری است که در ترویج شریعت غزّا کوشیده و کسوت طریقت بیضا پوشیده، در امور حکومت دانا و در رسوم عدل و داد بینا، و پر زحمات روزگار دیده و صدمات ایّام کشیده باشد...^۱. در احوال معطرعلیشاه نیز آورده است که به دستور آغامحمدخان از کرمان به تهران احضار و مورد عتاب و خطاب قرار می‌گیرد، سپس به حال تبعید راهی همدان می‌شود و در آن مدّت مهمان حاج محمدخان بوده است (۱۲۰۷ ه. ق). در قضایای دستگیری معصومعلیشاه دکنی نیز آقامحمدعلی کرمانشاهی مدّعی بوده است که معصومعلیشاه قصد دارد به همدان برود و همراه مریدان خروج کند. این مریدان که تهمت دروغین خروج علیه حکومت بر آنها می‌چسبیده، همانا امیران صاحب نفوذ و قدرت قراگزلو می‌باشند (حدود سال ۱۲۱۲ ه. ق).

معلوم می‌شود حاج محمدخان بعد از سال ۱۲۰۰ ه. ق رسماً وارد طریقت شده بود و تا آخر عمر یعنی چهل سال، از مال و جاه و آبرو و نفوذ خود در کمک به اهل حال و سالکان راه کمال، دریغ نمی‌نموده است؛ چنان‌که از فقرات وقف‌نامه جیحون آباد نیز کمک به "فقرای نعمت‌اللّهی" است. حاج زین‌العابدین شیروانی که سیّاح

دوران و کارشناس عرفان و عارفان و بزرگ سلسله بوده، می‌نویسد: «... در این زمان، به اعتقاد فقیر، در کشور ایران به جز خان والا شأن مشاهده نشد...»^۱.

حاج محمدخان آثار خیریه و اوقاف بسیار داشته که همه به مرور زمان از بین رفته و حیف و میل شده و فقط یک سنگابِ وقفی نفیس در مسجد جامع همدان از او باقی است که شعر زیر را بر گرداگرد آن نقش کرده‌اند که این شعر، هم جنبه شریعت‌مآبی و هم وجهه طریقتی واقف را می‌رساند:

خادم الدین جناب قدس مدار حاجی الواقف المحمّدخان
حاج محمدخان با آنکه عمدتاً مشاغل حکومتی و امارت لشکر داشته، مع ذلک ادیب و عالم بود و در رساله مورد بحث، حتی وارد مباحث فقهی می‌شود و البته از مرآت الحق مجذوب‌علیشاه نیز استفاده کرده است. در هر حال، اطلاع او بر قرآن و حدیث و کتب عرفانی مسلم است و بدیهی است که از خوان معرفت عرفا و علمای معاصرش، خصوصاً حاج محمدجعفر (مجذوب‌علیشاه) همواره بهره‌مند و فیض‌یاب بوده؛ چنان‌که در سال‌های آخر عمر با برکت مجذوب‌علیشاه، با ایشان معاشر بوده است.

مشروح قضیه اینکه حسین‌علیشاه به سال ۱۲۳۳ هـ. ق مجذوب‌علیشاه را جانشین خود نمود و به سال ۱۲۳۴ هـ. ق درگذشت و مجذوب‌علیشاه قطب سلسله نعمت‌اللّهی گردید. در این موقع همه فقرای نعمت‌اللّهی – مراد اعیان و مبرزین سلسله – در رشت نزد

محمد رضا میرزا، پسر فتح‌علیشاه، گرد آمده بودند. محمد رضا میرزا از مریدان مخصوص مجذوب‌علیشاه بود و فتنه‌گران و دسیسه‌چینان چنین شایع کرده بودند که قرار است پادشاهی عارف‌منش بر سر کار بیاید. در شرایط رقابت بین اولاد متعدد فتح‌علیشاه و دسته‌بندی‌های شدید درباری، فتح‌علیشاه را بار دیگر به صوفیه بدبین کردند؛ چنان‌که یک بار در حدود ۱۲۱۲ هـ. ق شدیداً آنان را سرکوب کرده بود. فتح‌علیشاه می‌ترسید مبادا مریدان معصوم‌علیشاه و نور‌علیشاه، مقدمه خروج و نهضتی از قبیل صفویه را تهیه نمایند؛ درحالی‌که این بار عده‌ای از امیران و رجال دربار و حتی از دختران و پسران فتح‌علیشاه نیز به حلقه مریدان نعمت‌اللّهی پیوسته بودند. پس فتح‌علیشاه به عنوان شکار به لوشان آمده و محمد رضا میرزا را از رشت احضار و معزول و اطرافیانش را تأدیب و مخدول نمود و مأمور به همدان فرستاد که مجذوب‌علیشاه را جریمه نمایند.^۱

از یادداشتی بر یکی از نسخ خطی کتابخانه غرب همدان (که نسخ خطی این کتابخانه اکثراً مربوط به کتابخانه مجذوب‌علیشاه است) چنین بر می‌آید که مجذوب‌علیشاه به سال ۱۲۳۴ هـ. ق سفری به رشت کرده که ظاهراً در رابطه با قضیه محمد رضا میرزا احضار شده است. به هر حال در همین فاصله (یعنی بعد از ۱۲۳۴ هـ. ق) و پیش از رحلت مجذوب‌علیشاه (۱۲۳۹ هـ. ق)، واقعه حمله به صوفیه در همدان رخ داد و خانه حاج ملّارضا - معروف به کوثر‌علیشاه

۱. طرائق الحقایق، محمد معصوم شیرازی، تصحیح محمد جعفر محجوب، جلد ۳، کتابخانه سنایی، تهران، ص ۲۶۰.

همدانی که به همراهی مجذوب‌علیشاه از طرف نورعلیشاه در سال ۱۲۰۷ ه. ق مأمور ارشاد شده بود - را تاراج کردند و سوزاندند. و مجذوب‌علیشاه که هدف اصلی مخالفان بود، با آنکه در شهر همدان ساکن نبود و در بویوک آباد سکنا داشت، مجبور شد در سال ۱۲۳۶ ه. ق به تبریز برود؛ همچنان‌که حاج ملّارضا نیز به تبریز نزد عباس میرزا رفته بود.

مجزوب‌علیشاه رساله اعتقادیه یا العقاید المجدوبیه را در تبریز به سال ۱۲۳۷ ه. ق نوشته، همچنان‌که رساله مختصر عرفانی که در ضمن اباحت عشره آمده است و نیز مرآت الحق را که در مباحث مربوط به ذکر، منبع و مأخذ اباحت عشره است در ۱۲۳۷ ه. ق یعنی یکی دو سال پیش از رحلت به قلم آورده است.

رساله حاضر را نیز حاج محمدخان، عم مجذوب‌علیشاه، در همان اوقات و زیر نظر مجذوب‌علیشاه نوشته است. تفصیل اینکه یکی از علمای محبتین، سؤالی در مشروعیت ذکر خفی مطرح نمود «و از راه انصاف، جواب باصواب خواسته» و حاج محمدخان به پاسخ آن سؤال، این رساله را در ده بحث نگاشته و در ختم رساله (بحث دهم) شرح نهضت معصوم‌علیشاهیه و تجدید طریقه نعمت‌اللّٰهیه را بیان کرده؛ چنانکه در طرائق الحقایق^۱ نیز بدان اشاره شده است.

این رساله، بسیار شیرین و متین و حاوی بعضی حکایات نمونه از طرز رفتار علمای ظاهر با سالکان طریق باطن است که از تجارب

۱. طرائق الحقایق، جلد ۳، ص ۲۶۱.

و مشاهدات شخصی مؤلف می‌باشد. از این رساله تنها یک نسخه خطی در کتابخانه غرب همدان موجود است که پیش‌تر، عناوین و موضوعات آن در جلد اول دایرةالمعارف تشیخ و عرفان ایران^۱ معرفی گردیده است و از هر جهت شایسته به نظر می‌آید که کاملاً و مستقلاً منتشر شده، مورد استفاده اهل ادب و عرفان قرار گیرد؛ لذا اینک در این اوراق از نظر خوانندگان می‌گذرد. در اینجا باید از زحمات برادر فاضل، آقای محمد معصومی همدانی که در رونویسی قسمت بزرگی از نسخه خطی ابحاث عشره که به سال ۱۳۶۳ در محل کتابخانه کمک کرده‌اند، ابراز تشکر کنم.

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

همدان، تیر ۱۳۸۳

۱. مجموعه مقالات ۸، انتشارات حقیقت، تهران ۱۳۸۰، صص ۱۲۵-۱۱۳.

رسالة أبحاث عشره

اما بعد چنین عرضه دارد بنده پرگناه محمد بن الحاج عبدالله قراگزلو، من قبيلة حاجیلو که فاضلی از علمای عصر، در مشروعیت ذکر خفی به طریزی که معهود و متداول بین اهل معارف و توحید است و به آداب چند مأثوره از ائمه اطهار مشتمل است، ایرادات چند نموده و از راه انصاف، جواب باصواب خواسته و فرموده است که سؤال از راه حاجت است نه لجاج و اعتساف،^۱ و مراد تحقیق حق است نه طعن و دق. و چون این اضعف عباد، وقتی از اثبات مدعا و تحقیق این مرام سرپیچید و ضرر عدم انقیاد را دیده بودم، بی مکابره و عناد اجابة لمسئوله لا بیانا للجاه و مفاخرة فی المقال،^۲ به نگارش جواب باصواب، با بی بضاعتی پرداخت و عقاید و طریقه حقه را به توفیق الله تعالی و به تأیید الائمه الهدی، با بیان براهین از آیات و احادیث متنسقه^۳ ساخت و کلام باحث را در مقامات بیان جواب عنوان نموده؛ چون خلاصه مقال ایشان مشتمل به ده مقام بود، به اباحت عشره موسوم و به صراط الحق مختوم گردید و مقدمه را نیز

۱. قلدری.

۲. برای پاسخ دادن به خواسته او، نه جاه طلبی و افتخارجویی در گفتار.

۳. آراسته، نظام یافته.

به بیان اجمال ابحاث و ترتیب قواعد کلیه مرتب داشته، رعایت بر ایضاح مطلب نماید. فَاسْتَعِينُ اللَّهَ فِي ارَائَةِ الطَّرِيقِ أَنَّهُ وَلِيُّ الْهُدَايَةِ وَالتَّوْفِيقِ.^۱

البحث الاول: آنکه طریقه‌ای که اهل طریقت در ذکر مذکور ساخته‌اند و ذکر خفی اسمش را گذاشته‌اند، هیچ یک از ادله اربعه که کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل است به جواز آن قائم نیست تا چه رسد به استحباب و افضلیت آن؛ خاصه به طرزی که بعضی تعلیم می‌نمایند که ذکر توحید را به طریق استکتاب از طرف راست سینه ملاحظه نمایند تا منتهی به قلب شود. و نظر به توقیفی بودن عبادت، این طریقه بدعت و هر بدعت ضلالت و صاحب آن در نار، علی مضمون الاخبار.

البحث الثانی: آنکه در ذکر در مقام جواب، تسامح در ادله سنن نمایند و در ادای بیان احادیث ضعیف و جهالت [را] مضر ندانند، گوییم جواز این تسامح وقتی است که معارض اقوی در مقابل نباشد و در این مقام معارضی موجود است، چه این طریقه از احدی سوا اهل طریقت، منقول نیست و بین اصحاب معمول نه. و فقها را بنا بر اینست که بدون عمل اصحاب، احادیث صحیحه را مطروح می‌سازند فکیف غیر معلوم الصحه.^۲ پس بطلان این طریقه به معارضه این قول ظاهر خواهد بود.

البحث الثالث: آنکه مقصود از بعثت رسل و انزال کتب، هدایت ناس و ارشاد عباد است، پس افضیلت این عمل از سایر اعمال،

۱. از خدا در نشان دادن راه، یاری می‌جویم که او صاحب اختیار هدایت و توفیق است.

۲. تا چه رسد به احادیثی که صحتش معلوم نیست.

مقتضی آن بود که حضرت خاتم و هر یک از ائمه هدی، با رأفت و عطوفت تام و بذلِ جهدِ تمام در تکمیل انام، به اصحاب و تابعین می‌بایست تلقین فرمایند و نظر به توفیرِ دواعیِ شهرت در میان اصحاب و مسلمین، بایست بطونِ کتبِ اخبار به آن مشحون و بین‌الاصحاب به تواتر مقرون باشد. مع‌هذا در این باب نه خبری مذکور و نه در کتابی مسطور است.

البحث الرابع: آنکه اگر کسی در مقام اعتذار، بیانِ سببِ عدمِ اشتهار را متمسک به مضمون *نحن معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم*^۱ شده، گوید: هادیان دین مبین، اسرار شریعت را از ضعیف العقول و ناقصین مخفی داشته‌اند، لهذا این طریقه مشهور بین‌الاصحاب نبوده و در کتب اخبار مذکور نگشتی، گوییم: بلی عقاید و معارف و مسائل که منوط بر دقت فهم و جودت ادراک باشد چنین است، مانند: مسائل قضا و قدر و جبر و اختیار و توحید و معارف حقّه. اما اعمال بدنیّه و وظایف قلبیّه به آن ایراد مرتفع نمی‌شود و از تتبع مسائل شرعیّه و احادیث مرویّه، معلوم و مشهود است که در این باب و آدابِ عبادات و اعمال بدنیّه، فرقی میان عوام و خواص نبوده و صاحبِ شریعت به همه امت القا فرموده. شاهد این مدعا اینکه مشایخ طریقت، خود اصلاً ابا و امتناع از تعلیم این طریقه [به] طالبین از نسوان و اطفالِ صغار و عبید و احرار و عام و خاص ندارند و در ترغیب و تحریص به مداومت و مواظبت آن،

۱. ما گروه پیغمبران با مردم بر اندازه خردشان سخن می‌گوییم (شرح اصول کافی، محمد صالح مازندرانی، تصحیح ابوالحسن شعرانی، جلد ۲، ص ۱۲۰).

کمال بذل جهد و سعی و اهتمام دارند، بی شبهه رأفت مشایخ طریق از رحمت صاحبان شریعت که رییس و مقتدای کلّ اند، زیاده نبوده و احدی از ایشان این گونه ادّعا ننموده.

البحث الخامس: آنکه بر فرض بودن این طریقه از اسرار شریعت، تعلیم و اظهار به نسوان و اطفال، مخالفت صریح باشد با ظاهر شرع مبین، پس نیت قربت در او صحیح نیست و اطلاق عبادت به عملی بدون نیت قربت درست نخواهد بود، بلکه بدعت و ضلالت خواهد بود.

البحث السادس: آنکه این طریقه را افضل عبادات شمردن، خرق اجماع اصحاب و مخالفت صریح با سنت و کتاب است؛ چه افضل عبادات در اعمال قلبیه، معرفت خالق است و در وظایف بدنیه، صلوات یومیّه و جهاد است، کما لا یخفی علی من اتبع الهدی.^۱

البحث السابع: آنکه به اتفاق اهل طریقت و سلوک، اقدام به این عمل بی اجازه مرشد کامل غلط و باطل است، بلکه اطاعت او را مقدمه اطاعت خدا و رسول دانند و بی اذن او به فعلی از افعال اقدام نمی نمایند و دلیلی از کتاب و سنت به این گونه اطاعت ندارند.

البحث الثامن: آنکه بعضی از ارباب طریقت را اعتقاد آن است که هنگام ذکر، صورت مرشد را به نظر خیال آرند، بلکه پیوسته حاضر در قلب دارند، مع هذا غفلت از ماسوی الله را واجب و لازم شمارند و التفات به غیر را شرک خفی دانند، و بر عالمان معالم شریعت مخفی و مستور نه که این گونه عمل از خلوص نیت و

۱. چنانکه بر شخص پیروی کننده از هدایت، مخفی نیست.

تخلیص عبادت دور است، بل ما هذا الا شرک مُبینٌ و مخالفةٌ لِلسَّعِ الْمَتینِ.^۱

البحث التاسع: آنکه در باب مخاصمه با خصم، از بعضی اهل سلوک مسموع گشته که برای ما اطمینان نفس و یقین تمام، از راه کشف و شهود درباره عمل مزبور حاصل است و احتیاج به دلیل نداریم و حال آنکه اهل طریقت، خود تصریح و اعتراف دارند به اینکه کشف و شهود، صحیح و باطل دارد و همه جا اعتماد را نشاید، مگر آنکه دلیلی بر صحت آن قائم باشد. شاهد این مدعا آنکه اختلاف در مذهب اهل کشف و شهود، همیشه بوده و ظاهر و مشهود است. پس مشخص می شود که دلیل دیگر بر صحت این عمل ندارند و اگر داشتند می بایست آورده باشند، قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.^۲

البحث العاشر: آنکه اهل طریقت، اشخاصی را که مرشد کامل می دانند و مخالفت او را در هیچ امری جایز نمی دانند، اکثر ایشان از مرشدین عوام و عاری از معرفت مسائل دین و احکام شرع مبین می باشند و حال آنکه مدعی آنند که حقایق را کماهی می دانند و وصول به نفس الامر را توانسته اند، پس می بایست در این حال تمیز حق و باطل دهند و فرقی میان فعل مأمور به و منهی عنه نهند.

و بعد از ابحاث عشره در خاتمه فرموده اند که وقتی طریقه [معصوم علی] شاهیه تازه بر پا شده بود و مشهور گشته، من در عتبات

۱. بلکه این نیست مگر شرک آشکار و رودروی با شرع استوار.
 ۲. سوره بقره، آیه ۱۱۱ و سوره نمل، آیه ۶۴: بگو اگر راست می گوید، برهان خویش بیاورید.

عالیات از ایشان ذکر می‌گرفتم و چندی مشغول بودم، در خواب دیدم که تمام بازوهای من منقش به نقش العلی گشته، مشوش شده، چون از مریدان او دلیل بر صحت این عمل خواستم، تسامح در ادله سنن و کراهیت را دلیل آورده، یقین کردم که دلیل دیگر بر صحت این عمل و طریقه ندارند، پس محضاً الله این ابحاث را نوشتم. و ایضاً در خاتمه، نوشته که غرض از این ابحاث انکشاف مقصود است، چه اگر حقیقت مطلب ظاهر شود نظر به اجازه سابقه، مشغول ذکر مأمور به باشم و الا دوستان تارک این طریقه شوند.

پس به عون و عنایت الله در رفع این ایرادات، مختصری بیان می‌شود و مقدماتی چند ترتیب داده، عرض می‌شود تا طالبان و سالکان طریقی حق را اعانت بر مقصد نماید بمحمد و آله و اتباعه. اول آنکه: بالبدیهه مجالست را در طبیعت انسانی تأثیر بسیار و میل معاشرت با اخیار و اشرار از اسباب استحقاق جنت و نار و آیات و احادیث در این باب بیرون از شمار است، منها آیه شریفه: **وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ**.^۱ و آیه وافیه هدایه: **مَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا**.^۲ و آیه شریفه: **وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**.^۳ و قال الله مخاطباً لداود: **يَا دَاوُدُ لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالِمًا**

۱. سوره انعام، آیه ۱۱۶: اگر از اکثریتی که در این سرزمین هستند پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه سازند. زیرا جز از پی گمان نمی‌روند و جز به دروغ سخن نمی‌گویند.
 ۲. سوره کهف، آیه ۱۷: هر که را خدا هدایت کند هدایت یافته است و هر که را گمراه سازد هرگز کارسازی راهنما برای او نخواهی یافت.
 ۳. سوره انعام، آیه ۱۲۹: و بدین سان ستمکاران را به کیفر کارهایی که می‌کردند به یکدیگر وا می‌گذاریم.

مفتوناً لِلدُّنْيَا فَبَعْدَكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أَوْلَيْكَ قُطَاعُ الطَّرِيقِ [وَعِبَادُ الْمَرِيدِينَ].^۱ پس شناختن نیکان و تمیز ایشان از بدان‌کما هو حقّه باید تا میل به مقاربت نیکان و احتراز از مخالطت بدان به عمل آید.

دویم آنکه: شناختن نیکان و مجالست و معاشرت ایشان به ظاهر و باطن باید یا به باطن تنها، تا نفعی از آن حاصل آید، مانند مخالطت ابوذر و سلمان و اویس با اُمّای رحمن؛ به خلاف معاشرت ظاهری تنها که مثمر ثمری و مفید اثری نخواهد بود، چون معاشرت کفار و منافقین با حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرين.

سیم آنکه: از هر یک از هادی و مضلّ یعنی نبی و شیطان را در میان مردم جنودی است مانند جنود عقل و جهل که به وساطت ایشان مردم هدایت و اضلال می‌شوند، همچون صلحا و اتقيا که جنود انبیا می‌باشند و خلفای جور، جنود شیطان هستند که پیوسته شیطان به اعانت ایشان، اغوای عباد را می‌نماید. پس مردمی باید از خود رسته و به حق پیوسته که اغراض نفسانی را به یک سو نهند و خود را به تصرف اولیای حق دهند و ریشه شهوات و اوهام را از دل برکنند و عقل و اهل الله را اطاعت کنند تا از وساوس نفس و شیطان خلاص یابند و در زمرة الْإِبَادِكِ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ^۲ در آیند.

چهارم آنکه: قوه متفکره انسانی در هیچ جا خالی از کار نباشد،

۱. خداوند به داود فرمود: ای داود میان من و خودت عالمی که شیفته دنیا باشد قرار مده که تو را از طریق محبت من دور می‌کند که اینان (یعنی عالمان شیفته دنیا) راهزن‌اند [و مُریدپرست] (بحار الانوار، محمّدباقر مجلسی، جلد ۲، مؤسسه الوفا، چاپ دوم، بیروت ۱۴۰۳ ق، ص ۱۰۷).

۲. سوره ص، آیه ۸۳: مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند.

بلکه در خواب و بیداری و مستی و هوشیاری و صحت و بیماری از تصوّر و تخیل بیکار نه. و او را دو جنبه نور و ظلمت که طرفین قوس طبیعت باشد هست و در توجه به هر دو جانب، مختار است و میل به هر یک که کند به خود او، به قدرت حق تعالی، واگذار شده و رو به هر یک آرد مدد حق او را ببرد: *إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا*^۱. پنجم آنکه: چون نور و ظلمت را با هم تباین و تضاد است و حصول هر یک رافع دیگری، لهذا میل به هر یک مستلزم غفلت از دیگری باشد و منافی اعمال و افعالی است که باعث حصول آن دیگر گردد؛ هر چند در صورت با هم مشابه باشند. اما تمیز این اعمال به تفاوت نیت و احوال است، پس اگر مقصود محض، اطاعت حضرت احدیت و محبت اهل بیت نبوت و هادیان طریقه انیقه شریعت است، سبب میل به عالم قدس و حصول نور و رفع ظلمت شود و مورش غفلت نخواهد شد: *اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ لَظُلُمَاتٌ لَّهُمْ لَمَّا كَفَرُوا يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ*^۲. و از این است که گفته‌اند: «ای خوشا معصیتی که تو را به عذر آرد و ای بدا طاعتی که تو را به عجب آرد». بیت:

گر نماز و روزه می فرمایدت

نفس مکار است، فکری بایدت^۳

۱. سوره انسان، آیه ۳: راه را به او نشان دادیم، یا سپاسگزار باشد یا ناسپاس.
 ۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷: خدا یاور مؤمنان است، ایشان را از تاریکی‌ها به روشنی می‌برد. ولی آنان که کافر شده‌اند طاغوت یاور آنهاست که آنها را از روشنی به تاریکی‌ها می‌کشد. اینان جهنمی‌اند و همواره در آن خواهند بود.
 ۳. مثنوی معنوی، نسخه کلاله خاور، دفتر دوم، ص ۱۱۴ (با کمی اختلاف).

قاصر نظران را به خاطر نرسد که باید تارک افعال و اعمال شد؛ نی، غلط از طبع ناکس است و فریب از نفس بلهوس، بلکه لازم است که به تصحیح اعمال و نیت کوشیده و چشم از هوا و هواجس نفسانی پوشیده.

ششم آنکه: روح انسانی که همواره طالب لذایذ است، به واسطه قوت شهویّه که جالب منافع و قوت غضبیّه که دافع مضارّ است، ادراک لذایذ و ملایمات بدنیّه کرده، انسی به عالم طبیعت می‌رساند و به مرور ایام، آن انس عادت می‌شود و سبب غفلت تام از مبدأ اعلی خواهد شد. پس میل به عالم قدس در نظر او مرجوح می‌نماید و معلوم است که اراده به مرجوح، تعلق نخواهد گرفت و افعال او مشوب به اغراض نفسانیّه می‌شود و از خلوص نیت باز می‌ماند و هر قدر که دلایل عقلیّه و وعده و وعید به او وارد شود، تأثیری نخواهد بخشید و اخبار انبیاء بل آیات خدا را - تعالی شأنه - روایت و میل به شهوات را درایت پنداشته، به روایت ترک درایت ننماید، پس محتاج به معین و طیب حاذق خواهد بود که به دستیاری او از این مهالک خلاص یابد و به متابعت وی، جانب حق در نظرش راجح نماید. قال الله تعالی: **وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ**^۱ و قال الصادق (ع): **مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَعَظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمَكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ**^۲ و باید که این طیب و معین، شخص

۱. سوره غافر، آیه ۳۸: آن مردی که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من، از پی من بیایید تا به راه صواب هدایتان کنم.

۲. از امام صادق (ع) روایت است که هر کس از قلب خود واعظی و از نفس خود مانعی

آگاهی باشد متخلّق به اخلاق الهی و مجتنب از ملامی و مناهی؛ با بدن معاشر خلق و با روح مواظب حضور حق تا تمسک به او وسیله تمسک به حق باشد و چنین آدم مسعود، بی شک متمسک به حبل الله المدود خواهد بود. قال الله تعالی: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا،^۱ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.^۲**

هفتم آنکه: چنانکه حضرت احدیت را دو گونه رحمت است: یکی رحمت رحمانی تکوینی که شامل جمیع موجودات است، قال الله تعالی: **وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً.^۳** و یکی رحمت تکلیفی که مخصوص خاصان می باشد، قال الله تعالی: **فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ،^۴** پس آن واسطه و معین را هم دو گونه رأفت است: یکی رأفت عام که شفقت بر همه لازم است و یکی رأفت خاص که مختص طالبان حق و مخصوص مخلصان مطلق می باشد. كما قال الله تعالی: **مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ.^۵** و چون رأفت اولی در عالم تکلیف، مفید فایده تکلیفی نیست، پس رأفت ثانیه را تحصیل باید کرد که نظر توجه آن معین از سالک منقطع نگشته، طرفه العینی انقطاع تمسک

→

- نداشته باشد و یا همنشینی رهنمای وی نگردد، شیطان بر او کاملاً مسلط می شود (من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، تصحيح على ابر غفاري، جلد ۴، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ دوم، قم ۱۳۶۳ ش، ص ۴۰۲).
۱. سورة آل عمران، آیه ۱۰۳: و همگی دست در ريسمان خدا زنيد.
 ۲. سورة مائده، آیه ۳۵: به سوی او وسیله ای بجویید.
 ۳. سورة غافر، آیه ۷: رحمت تو همه چیز را فرا گرفته است.
 ۴. سورة اعراف، آیه ۱۵۶: آن را برای کسانی که پرهیز می کنند مکتوب خواهم کرد.
 ۵. سورة فتح، آیه ۲۹: محمد پیامبر خدا و کسانی که با او هستند، بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان.

سالک از حبل‌المتین رو ندهد و باز به عالم طبیعت و ظلمت رجوع نکند تا به مصداق *يُرْدُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ*^۱ و *مَا صَدَقَ: ثُمَّ نَكَسُوا عَلَيَّ رُءُوسِهِمْ*^۲ نباشد، چه محبت اغیار سبب زوال محبت از دوست است و التفات به یکی موجب غفلت از دیگری و با دوستی با خصم، دوستی دوست صورت نخواهد گرفت. قال الله تعالی: *مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ*^۳ و قال الله تعالی: *بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا... أَيْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا*^۴.

هشتم آنکه: محبت بر سه گونه است: اول ذاتی؛ مانند محبت اولاد و پدر که به هیچ زجری، روی از وی نگرداند و اگر گله مند باشد زود نادم و پشیمان شود. دویم صفاتی؛ مانند محبتی که به صفات حسنه کسی به هم رسانند، چون عدالت انوشیروان که از زبان‌ها و دل‌ها بیرون نرود و حاتم و رستم به جهت سخاوت و شجاعت آنها. و این محبت به جهت وارده‌ای، رفع می‌شود و تفوق بر محبت ذاتی نگیرد. سیم فعلی؛ مانند محبت به کسی که از او نفع دیده باشد یا از او به راحتی رسیده باشد؛ وقتی که نفع اولی‌تر و راحتی بیشتر از غیر ملاحظه نماید، از محبت سابق قطع نماید و به لاحق پیوندد. و ظاهر است هرکس را هنگام ورود شداید، التجا آوردن به حق تعالی محبت

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۹: شما را به آیین پیشین برمی‌گردانند.

۲. سوره انبیاء، آیه ۶۵: آن‌گاه به حیرت سر فروداشتند.

۳. سوره احزاب، آیه ۴: خدا در درون هیچ مردی دو قلب ننهاده است.

۴. سوره نساء، آیات ۹-۱۳۸: منافقان را بشارت ده که عذابی دردآور برایشان آماده شده است... آیا عزت و توانایی را نزد آنان می‌جویند، درحالی که عزت به تمامی از آن خداست.

ذاتی باید باشد که قابل تغییر نباشد. از اینجا است که دین مصطفوی و مدار شرع محمدی بر قطع علایق از ماسوی و ترک محبت نامشروع از خود و آبا و ابناء است. قال الله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا.^۱ و قال الله ایضا: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْآبَاءَ وَالْأَبْنَائَ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَىٰ الْإِيمَانِ.^۲ خاصه آن کامل که امر و ارشاد به قطع این علایق خواهد کرد و اگر محبت ذاتی نباشد، اطاعت به عمل نخواهد آمد. لذا محبت ذاتی باید، تا حق اطاعت و اطاعت کامل حق را به عمل آید، نه اینکه [به] سبب شدتی چون محبت به صفتی و معینی، زوال پذیرد و دست تمسک از آن کوتاه شده، نعوذ بالله، مطرود درگاه حضرت اله شود. قال الله تعالی: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.^۳

نهم آنکه: محبت، مستلزم تذکر و عدم غفلت از محبوب است که: مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرِهِ.^۴ زیرا که در نظر عقل، ارجح از محبوب نمی باشد و ظاهر است که ترجیح مرجوح بر راجح باطل است. پس

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۵: ای کسانی که ایمان آورده اید، برپادارندگان عدالت باشید و برای خدا شهادت دهید هر چند به زیان خود یا پدر و مادر یا خویشاوندان شما — چه توانگر و چه درویش — بوده باشد، زیرا خدا به آن دو سزاوارتر است. پس، از هوای نفس پیروی مکنید.

۲. سوره توبه، آیه ۲۳: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر پدران و برادرانتان دوست دارند که کفر را به جای ایمان برگزینند، آنها را به دوستی مگیرید.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۵: ولی آنان که ایمان آورده اند خدا را بیشتر دوست می دارند.

۴. هر کس دوست دار چیزی باشد، بسیار یاد آن می کند. (کنز العمال، الممتقی الهندی، تصحیح و تحقیق بکری حیانی و صفوة السقا، جلد اول، مؤسسه الرساله، بیروت ۱۴۰۹ق، ص ۴۲۵).

محبت را میل به غیر محبوب نخواهد شد. بیت:
گر عاشق ما به غیر ما در نگیرد

بر جمله کائنات آتش باریم
و آن تذکر نیز مانند محبت بر دو قسم است: اول آنکه صورت پدر و مادر را که دیده و به او محبت دارد، از خاطر محو و منسی نمی‌شود. دویم آنکه صفتی از صفات حسنه کسی را شنیده و خود او را ندیده و محبت به او پیدا کند، پیوسته این صفت را فراموش نخواهد کرد. مانند اینکه مسموع او گردد که در اقصای بلاد، عالم متبحری است که در جمیع علوم سرآمد همه آفاق می‌باشد و در صورتی که طالب علم باشد، به هیچ وقتی از اوقات از فکر آن شخص غفلت ندارد. سیم آنکه نفع کلی از کسی به او رسیده باشد و خود او را ندیده باشد و باز تمثالی مثل آن نفع را داشته باشد، مطلقاً از خیال آن شخص غافل نباشد و از ضمیر خیال، آن نفع بیرون نرود. پس یک وجه معنی المؤمن مرآت المؤمن^۱ این است که چون مؤمن به سبب محبت مؤمن، او را فراموش نمی‌کند، همیشه آینه خاطرش عکس پذیر صورت مؤمن خواهد بود. قال الله تعالی: وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ.^۲

دهم آنکه: اکثر کمالات انسانی، اکتسابی است مگر قلبی از ادراک بدیهیات، و به عکس این می‌باشند حیوانات که اکثر کمالاتش

۱. مؤمن آینه مؤمن است. (شرح اسماء الحسنی، حاج مآلهادی سبزواری، جلد ۱، انتشارات کتابخانه بصیرتی، ص ۸۹).

۲. سوره توبه، آیه ۱۱۹: و باراستگویان باشید.

طبیعی و قلیلی کسبی می‌باشد. و انسان در اکتساب محتاج است به تعلم، و شک نیست که تعلیم شفاهی از تحریر، به واسطه اشتغال کلام بر قراین حالیه، بهتر می‌باشد، بلکه نظر به اینکه دلالت ظنی است حصول یقین از آنها بدون قرینه، در کمال اشکال خواهد بود و با امکان یقین، هیچ‌کس شرعاً و عرفاً مکلف به ظن نمی‌شود. و در این صورت احتیاج به معلمی که یداً بید معالم علوم را از مأخذ آنها گرفته و عارف باشد، وجود او به منزله آفتاب است و آشکار خواهد شد و حقیقت او مخفی نیست که انسان در اکثر بدیهیات محتاج به بینه و در همه نظریات محتاج به تعلیم است: قال الله تعالی: فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِتَعْلَمُونَ.^۱ پس این مقدمات عشره را باید اخذ نمود و تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ^۲ و بالله التوفیق. اما تفصیل ابحاث عشره و جواب هر یک فَاَسْتَمِعْ بِمَا أَقُولُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.^۳ قال الله تعالی: الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ.^۴

بحث اول از کلام باحث که فرموده: طریقه‌ای که اهل طریقت در ذکرالله مذکور ساخته و اسمش را ذکر خفی گذاشته‌اند، چون هیچ یک از ادله اربعه که کتاب و سنت و اجماع و عقل است، به جواز آن قائم نیست... الخ.

جواب آنکه: بدعت در دین، احداث و اختراع عملی است [که]

۱. سوره نحل، آیه ۴۳ و سوره انبیاء، آیه ۷. و اگر نمی‌دانید از اهل کتاب بپرسید.

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۶: آن، یک دهه کامل است.

۳. پس اگر خدا بخواهد، آنچه گفتم در گوش گیر.

۴. سوره زمر، آیه ۱۸: [بشارت ده بندگان خاص مرا] آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند.

در شرع پیغمبر به یکی از ادله اربعه که کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل است، منوط نباشد؛ پس ذکر خفی اگر چنین باشد بی شبهه بدعت خواهد بود. لیکن چنان نیست بلکه عبادتی است که جواز آن برسبیل وجوب یا استحباب، از طریق شرع مستطاب رسیده و از دلایل اربعه شرعیته ثابت گردیده و به سه [کذا] مقام مبین شود: ^۱ اول، مشروعیت مطلق ذکر؛ دویم، مشروعیت ذکر خفی به طریق خاص. به اینکه ذکر در لغت به معنی یاد کردن و از خاطر گذرانیدن است و اذن شرعی به ذکر خدا، اجماعی مسلمین بل ضروری دین است که احدی انکارش ننموده و هیچ کس مانع آن نبود، حاجت به بیتنه و برهان ندارد و باحث نیز البته منکر آن نخواهد بود، چه عقل سلیم شاهد است بر اینکه غفلت خلایق از خالق رازق، خلاف رویه و کفران نعمت است. و مضمون حقیقت و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ،^۲ غایت خلقت عبادت است و عبادت بی یاد خدا بی صورت؛ زیرا که عبودیت و ربوبیت مانند ابوت و بنوت [است] که تعقل هیچ یک بدون تصور دیگری، حاصل نگردد و به حیثی که امر مکلف به عدم تذکر، طلب محال ما لایطاق خواهد شد، بلکه حق آن است که وضع جمیع تکالیف، از جهت تحصیل تذکر است؛ چنانچه فرموده است: ^۳ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي.

و در صحت عبادت و عمل، قربت خدای عز و جل مقصود و

۱. البته فقط دو مقام آن را مکتوب نموده‌اند.

۲. سوره ذاریات، آیه ۵۶: جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

۳. سوره طه، آیه ۱۴: برای یاد کردن من، نماز را برپا دار.

بی آن ذکرِ معبود، مفقود است و حقیقت او بجز یاد قلبی نیست و استعمال آن در تلفظ به اسماء الله و نگاه به نقوش یا با حرکت سایر جوارح به سوی مقام و مقصد و رکوع و سجود و دست برداشتن به سوی آسمان جهت دعا و معانی دیگر از قبیل حمد و ثنا، ظاهر. اصل این است که غیر ذکر، قلیل را - یعنی اسباب ذکر را - مجازاً ذکر نامید و ادا به تلفظ، از جهت آگاهیدن قلب است بنا بر مقتضای عادت اغلب ناس، چه قلب در ایشان متنبتّه نمی شود مگر از این راه. اما بعد از مداومت و اهتمام به او، حبّ مذکور در قلب رسوخ می نماید و انس به هم می رسد و رفع احتیاج از ذکر لسانی می شود مگر در تلاوت قرآن مجید یا بعضی ادعیّه مکرمه. پس مقصود از ذکر، آگاهی دل است و شعور باطنی به مذکور. شعر:

تا فراموشت نگردد غیر حق

در حقیقت نیستی ذاکر بدان

چون فراموشت شود ما دون آن

ذاکری گرچه نجبنانی زبان

پس ثابت شد که یاد خدا در قلب، بدعت نیست بلکه با اجماع اصحاب و اتفاق اهل علم، مستحبّ است و موافق قاعده اصول. اسباب ذکر و یاد آوردن خدا در دل می شود، آن نیز مستحبّ است، خواه به قرائت لسان باشد یا نگاه به نقش آن در کاغذها و سنگها یا به حرکت دادن یا به ملاحظه کردن در عضوی از اعضا و این نگاه نیز خواه به چشم قلب باشد یا به علاوه چشم ظاهر. بخصوص به جهت آنکه به یاد خدا غیر این وضعها مشغول نتواند شد و به سبب مشغلت

به او، از مکاسب لازمه و تکلمات واجبه، بیکار خواهند گردید و آیات و احادیث در این باب زیاده از احصا و حساب است. قال الله تعالی: **وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** ^۱، **وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ** ^۲، **وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ** ^۳، **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ** ^۴ که به قول مفسرین در امثال آیات مذکوره و اغلب احادیث مأثوره، مراد از آن، سوای یاد خدا به نعوت جلال و صفات کمال، معنی دیگر نیست. و همچنین می فرماید: **فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ** ^۵. و آیه شریفه متضمن شرط و جزا است و قیاس استثنایی که اثبات مقدم تالی را لازم دارد. و معلوم است که اگر خالق ذکر مخلوق را نفرماید، مخلوق و موجودی باقی نمی ماند، پس به مفهوم شرط بی انقطاع فیض علت از معلول، وجودی را نباید ملتزم شد بادوام. تذکر به دو قسمت می شود: اول، ذکر تکوینی که هیچ معلولی از آن خالی نباشد. قال الله تعالی: **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ** ^۶. دویم، ذکر تکلیفی که با عدم آن، اسلام متحقق نیست. شعر:

هر آنکس غافل از حق یک زمان است
در آن دم کافر است امانهان است

۱. سوره انفال، آیه ۴۵: خدا را فراوان یاد کنید باشد که پیروز شوید.

۲. سوره کهف، آیه ۲۴: و چون فراموش کنی پروردگارت را به یاد آر.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۴۵: و ذکر خدا بزرگتر است.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱: آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می کنند و می اندیشند.

۵. سوره بقره، آیه ۱۵۲: پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، مرا سپاس گوید و ناسپاسی من مکنید.

۶. سوره اسراء، آیه ۴۴: و هیچ موجودی نیست جز آنکه او را به پاکی می ستاید.

اگر آن کافری پیوسته بودی

در اسلام بر وی بسته بودی
 قال الله تعالى: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ أَعْمَى. قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا. قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا
 فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى.^۱ و تصور ذات بی همال و صفات جلال و
 جمال او - عزّ شأنه - که عین ذاتند کُلِّمَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ بَادِقٍ مَعَانِيهِ
 مخلوق لکم مردود الیکم^۲ و به دلیل لا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ بَلْ تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ
 اللَّهِ^۳ ممنوع است، پس ذکر تکلیفی به مدلول لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا
 وُسْعَهَا^۴ عملی بود که مکلفین را از التفات و اشتغال به آن، یاد خدا
 به نعت و جمال و کمال حاصل گردد.

و سیما در وقتی که آن، محل التفات و اشتغال از آلا و نعمتا و
 اسمایی باشد که در بادی نظر، مقدمات چند از وی به خاطر تطابق
 روزانه داشته باشد با مظاهر ذات مقدّس و صفات او - عزّ شأنه. و
 مؤید مطلب مذکور است حدیثی که روایت نموده محمد بن
 ابی الجمهور الاحساوی از حضرت امیرالمؤمنین و غیر او از حضرت

۱. سوره طه، آیات ۱۲۶ - ۱۲۴: و هرکس که از یاد من اعراض کند، زندگی اش تنگ شود و
 در روز قیامت نابینا محسورش سازیم. گوید: ای پروردگار من، چرا مرا نابینا محسور
 کردی و حال آنکه من بینا بودم؟ گوید: همچنانکه تو آیات ما را فراموش می کردی، امروز
 خود فراموش گشته ای.

۲. هرچه را با پندارهای خود مشخص کنید [خالق شما نیست] مخلوق شماست و
 به سوی شما برمی گردد (بحار الانوار، ج ۶۶/۲۹۳).

۳. در ذات خداوند تفکر نکنید، به نعمت های خدا بیندیشید (المفردات فی غریب القرآن،
 راغب اصفهانی، دفتر نشر کتاب، چاپ اول، تهران ۱۴۰۴ ق، ص ۲۱).

۴. سوره بقره، آیه ۲۸۶: خدا هیچ کس را جز به اندازه طاقتش مکلف نمی کند.

صداق که: انّ الصوره الانسانيه اكبر حجة الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه بيده و هي الهيكل الذي بناه بحكمته و هي مجموع صور العالمين و هي المختصر من العلوم في اللوح المحفوظ و هي المشاهد على كل غائب و هي الحجة على كل جاهل و هي الطريق المستقيم الى كل خير و هي الصراط المدود بين الجنة و النار.^۱ و از حضرت اميرالمؤمنين مروى است که:

وانت الكتاب المبين الذي بأخرفه تظهر المضمرة
أتزعم أنك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر^۲

و بيان حديث مذکور محتاج است به طول كلام و مقام گنجایش او را ندارد و شايد من بعد اشاره شود و آيات قرآنی در اين خصوص بسيار است: فاذكروا الاء الله لعلكم تفلحون،^۳ يا قوم اذكروا نعمة الله،^۴ واذكروا اسم ربك بكرة واصيلاً.^۵ و به مصداق: ستر بهم اياتنا في الافاق و في انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق^۶ يعنى: زود باشد مكلل نمايم چشم بصيرت ايشان را به نور توفيق و هدايت خود تا اينكه مشاهده نمايند آيات و علامات را در مظاهر آفاق و انفس و صفات من و افعال و آثار من؛

۱. صورت انسانی بزرگترین حجت الهی است بر خلقش و همان کتابی است که به دست خود نوشته و همان پیکره‌ای است که به حکمت خویش برافراشته، و همان دربرگیرنده همه صور (حقایق) هستی است و خلاصه علوم لوح محفوظ است. شاهد بر هر غایب و حجت بر هر جاهل و راه راست و درست به سوی هرگونه نیکی و جاده کشیده شده میان بهشت و دوزخ است (شبيهه این حديث را می توان در کتاب شرح اسماء الحسنی، ج ۱/۱۲ یافت).

۲. رک: پاورقی صفحه ۶۲.

۳. سورة اعراف، آیه ۶۹: پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار گردید.

۴. سورة مائده، آیه ۲۰: ای قوم من، نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید.

۵. سورة انسان، آیه ۲۵: و بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ذکر کن.

۶. سورة فصلت، آیه ۵۳.

پس مؤکد فرموده او را به قولش: **أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**^۱.

و مأثور است از سید اوصیا - علیه الصلوة والسلام - که فرموده است کلامی را که معنای او این است که: قسم به خدا که هست او را آیتی از من. پس مقصود از آیه شریفه، مشاهده نور ولایت است در جمیع آفاق و انفس؛ چنانچه حدیث جندب که سابقاً مذکور شد، دلالت به این مطلب دارد. پس می شود اینکه ذکر به مطالعه قلبی باشد، یعنی به چشم و گوش و تعقل دل تبیین او کرد بدون اینکه احتیاج به سایر جوارح باشد و می تواند بود که سایر جوارح بدنی نیز به او کمک نمایند، از قبیل ذکر به لسان و تلاوت قرآن و اوراد و صلوات و غیره که همگی اینها من جمله اذکار می باشد. فاما در این مقام، مراد یا ذکر اسمای جمال و یا جلال است که به مصداق: **أذْكُرُوا اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ** بهترین اعمال است، خواه جلی باشد خواه خفی.

و ذکر مراتب دارد: یکی ذکر لسانی فقط است و او پست ترین مراتب است؛ دومی ذکر قلبی و از برای او مراتب است و یکی مجرد توجه قلب است به اسمی از اسمای الهی بدون توجه به معنای او و گویا او هم مثل ذکر زبانی است. دومی، ذکر اسمی است با فهم معنای او و توجه نداشتن به مسمای او. این قسم هم شبیه به لسانی فقط باشد که مقرون به قلب است، زیرا که گفته اند:

۱. سورة فصلت، آیه ۵۳: آیا اینکه پروردگار تو بر هر چیز شاهد است کافی نیست.

۲. در هر حال خدا را یاد کنید (کنز العمال، ج ۲/۲۴۶).

ذکر خواندی، رو تو مذکورت بجو

ماه بالا جو نه اندر آب جو^۱
 پس اعلیٰ مرتبه ذکر، آن است که مستغرق شود در مشاهده انوار
 که در هر چیز، نور الهی مشاهده نماید و وصول به این مرتبه موقوف
 است به انقطاع تمام از ماسوی و توجه تام به او و در این هنگام، نظر
 سالک به غیر، بالعرض خواهد بود و چون ملاحظه آینه که مقصود از
 ملاحظه آینه، خود است نه آینه، بلکه [آینه] بالعرض دیده می شود و
 تفاوت این مرتبه با مرتبه سابقه، تفاوت از زمین تا آسمان است. و
 ادنی مرتبه ذکر قلبی، اشرف است از مجرد ذکر لسانی از جهت عدم
 تطرق ریا.

و مرتبه ثلثه از ذکر، ذکر اعضا و جوارح است؛ به معنی آنکه
 باز دارد اعضا را از معاصی و متوجه سازد او را به واجبات و
 مستحبات و این مرتبه فی الحقیقه از لوازم اعلیٰ مرتبه ذکر قلبی است؛
 چه هرگاه عارف مشاهده نماید به نور بصیرت انوار جمال الهی را،
 البته باز می دارد نفس خود را از محظورات بلکه از اکثر مباحات نیز
 از جهت ملتذ شدن او از این حالت به حیثیتی که نباشد التذادی از
 برای او اعظم از اینها.

اگرچه در سلسله جلیله نعمت اللّهی کسی را مأمور به ذکر جلی
 نمی کنند فاما منع نیز نکرده اند؛ بنابراین دو سه حدیث در باب ذکر
 جلی بیان می شود. اول حدیث کلینی؛ در حدیث صحیح از حضرت
 صادق می فرماید: ما من مجلس یجتمع فیہ ابرارٌ و فجارٌ فبقومون علی غیر

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۶۸ (با کمی اختلاف).

ذکر الله کان حسرةً علیهم يومَ القيامة^۱. و حدیث دیگر را ابن فهد حلّی در عُدّة الدّاعی از حضرت رسول روایت نموده که فرمودند: انّ الملائکةَ یمرّونَ علی حلّی الذّکر فیقولونَ علی رؤوسِهِم و یبکونَ علی بُکائِهِم و یبصّتونَ و یستَمعونَ دعائِهِم فاذا صعدوا یقولُ اللهُ یا ملائکتی اینَ کنتُم — و هو اعلم — فیقولونَ رَبَّنَا... مِنْ مَجْلِسِ الذّکرِ، قوماً یُسَبِّحونَکَ و یُمجِّدونَکَ و یُقَدِّسونَکَ یخافونَ نارَکَ فیقولُ اللهُ سبحانَهُ یا ملائکتی افضدوها... و اَشْهَدُکُمْ انّی قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ و آمَنُهُمْ مِمّا یخافونَ فیقولونَ انّ فلاناً، و انّه لَمْ یذکّر فیقولُ اللهُ عزّ و جلّ قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ بِمُجالستِهِمْ^۲.

و در حدیث دیگر، ابن بابویه در کتاب [من لا یحضره الفقیه] از حضرت رسول روایت کرده که آن حضرت فرمودند: بادِرُوا الی ریاضِ الجنّةِ. قال ما ریاضُ الجنّةِ؟ قال حلّی الذّکر^۳. و با وجود این احادیث، وجه منع نیست و دَوْر نشستن از جهت اخذ احادیث و استماع

۱. هر مجلسی که در آن نیکان و بدان گرد آیند و به غیر ذکر خدا بپردازند، روز قیامت برای ایشان مایه حسرت خواهد بود (کافی، کلینی، تصحیح علی اکبر غفّاری، جلد ۲، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۵ ش، ص ۴۹۶).

۲. ملائکه بر حلقه‌های ذکر می‌گذرند و بالای سر آنها می‌ایستند، با گریه آنها می‌گیرند و به دعای آنان گوش می‌دهند. پس چون بر آسمان می‌شوند خداوند می‌پرسد: ای فرشتگان من کجا بودید؟ و خود خدا بهتر می‌داند. فرشتگان پاسخ می‌دهند... ما از مجالس ذکر می‌آیم، گروهی تو را تسبیح و تمجید و تقدیس می‌نمودند و از دوزخ تو می‌ترسیدند. خداوند می‌فرماید: به آن مجالس بروید... و من شما را گواه می‌گیرم که ایشان را آمرزیدم و از آنچه می‌ترسند امان دادم. فرشتگان می‌گویند: فلان کس (هم بود و) ذکر نمی‌گفت. خداوند می‌فرماید: به برکت مجالست‌شان همه را آمرزیدم (عده الدّاعی، احمد بن فهد حلّی، تصحیح احمد موحدی قمی، انتشارات مکتب وجدانی، قم، ص ۲۴۱).

۳. بشتابید به سوی باغ‌های بهشت. راوی پرسید: باغ‌های بهشت کدام است؟ حضرت فرمود: حلقه‌های ذکر (معانی الاخبار، شیخ صدوق، علی اکبر غفّاری، انتشارات اسلامی، تهران ۱۳۶۱ ش، ص ۳۲۱).

موعظه و روضه و تعزیت حضرت سیدالشهدا و این امور بر نیت صدق، حقیقت ذکر است.

و اگر کسی بگوید: بسیار چیزهایی که در این زمان متعارف شده از مأکول و ملبوس، از جناب شارع نرسیده باید همه آنها ممنوع و بدعت باشد و حال اینکه احدی منع ننموده؛ جواب این است که: امورات عادیّه که معمول و متعارف شده که دخلی به طاعت و عبادت ندارد، موجب بدعت در شریعت نمی شود، اما عبادت به این وجه که خودسر باشد و از شرع نرسیده باشد، خالی از خدشه و سوء ادب نیست **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ**.

و قول در مشروعیت ذکر خفی؛ چون اخفا در لغت عرب، پنهانی باشد و پنهان داشتن امری، و پنهانی و پنهان داشتن را مراتب است. اول، مرتبه پنهانی از اجنبی است تا کار به جایی برسد که از ملائکه کتاب اعمال، آن پنهان شود و شک نیست که ذکر خفی قلبی، غیراختفایی است که مامور به در کتاب و آخرهای صلوات است، و از مضمون آیه شریفه: **لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا**^۱ معلوم است که اخفا را مقام پنهان تر است که منع از آن مقام فرموده است و البته خدمت نفس خواهد بود و شاهد است به این مدلول آیه مبارکه: **وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ**^۲. ظاهر است که مراد از ذکر ربّ در نفس، اخفا است نه به تلفظ لسان. اگرچه معنای دون الجهر عموم را شامل است، اما نظر به عطف

۱. سوره اسراء، آیه ۱۱۰: صدایت را به نماز بلند مکن و نیز صدایت را بدان آهسته مکن و میان این دو، راهی برگزین.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۰۵: پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس بی آنکه صدای خود را بلند بکنی یاد کن.

در کلام، افصح واقع شده و باید به معنای اخص که اخفا است حمل شود. پس ذکر در نفس، منحصر خواهد شد به اخفایی که حدیث نفس بود و اثری از آن به تحریک شَفَتَیْن و لسان که قول توان گفت مشهود نشود. پس مراد از ذکر خفی که مصطلح ارباب ذکر قلبی است، این ذکر خواهد بود که به نظر قلب و مطالعه صور آلا و اسما و یاد حق به نعوت صفات جمال و جلال نمایند و به مصداق لا یَسْعُنِی اَرْضِی و لا سَمَائِی و لکن یَسْعُنِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ،^۱ این ذکر را در دل منزل دهند تا از کثرت این تذکر و تفکر، دایره اسلام و ایمان، نور و صفا و وسعت یافته، به اخلاق الله اتّصاف پذیرد و حدیث صحیح زُراره عن الائمّه من احدی الصادقین^۲ که در تفسیر آیه کریمه مسطور کنند، نصّ در این مطلب است: قال علیه السلام: لا یکتُبُ الْمَلِکُ الاّ ما سَمِعَ. فقال اللهُ عزّ و جلّ: واذْکُرْ رَبِّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرَّعاً و خِیفَةً، فلا یعلمُ ثوابَ ذلِکَ الذّکرِ فی النّفسِ غیرُ اللهِ لعظمتِهِ.^۳ و نیز از مصداق و لا تَکُنْ مِنَ الْغَافِلِیْنَ،^۴ مؤید است که مراد از ذکر در این آیه شریفه، ذکر قلبی است؛ زیرا که ذکر لسانی بدون قلب را منافات با غفلت نباشد و خفای اعمال قلبیه از ملائکه در حدیث منصوص است: لی مع الله وقت لا یسعی^۵ فیها ملک

۱. زمین من و آسمان من گنجایش مرا ندارد، لکن دل بنده مؤمن من گنجایش مرا دارد (عوالی اللثالی، ابن ابی الجمهور الاحسابی، تحقیق آیت الله مرعشی و مجتبی عراقی، جلد ۴، چاپ اول، قم ۱۴۰۵ ق، ص ۷).

۲. از یکی از دو صادق (یعنی امام باقر و امام صادق علیهما السلام).

۳. فرشته جز آنچه شنید، نمی نویسد. و اینکه در قرآن آمده است واذکر ربک فی نفسک... پس غیر از خداوند کسی ثواب این گونه ذکر را به جهت عظمتش نمی داند (کافی، ج ۵۰۲/۲).

۴. آخر آیه: و از غافلان مباش.

۵. در منبع مربوطه "یسعه" ذکر شده است.

مقربٌ ولا نبیُّ مرسلٌ.^۱ و دلیل به آن و حدیث مشهور در کتب مسطور است.

مجملاً اینکه اعمال خیر را ملکان موکلِ اعمال، خندان و خوشحال و با زینت و درخشندگی تمام بالا برند. و از آسمان‌ها به حکم حفظه هر آسمانی که به عیب آن عمل مطلع گردد و به سبب آن نقص به سر صاحبش زنند که این عمل با ریا و شرک خفی بوده صاحب این عمل را، و ملائکه بر آن مطلع نشده‌اند. پس باید عمل را خالص کرد و اصلاً امید به او نداشت بلکه به فضل خداوند، و الّا عمل مقبول ممکن نیست به وجود آید مگر عشاق را که از خودی رسته‌اند. و مروی است که در روز جزا به صاحبان گناه، نامه‌های بسیار از اعمال ایشان می‌دهند و به سوی دوزخ او را بکشند، خطاب از جانب خداوند تعالی آید که نامه‌های سیاه از آنها بگیرید و به جنت وی را داخل کنید که اعمال مستحسن از ایشان نزد ما ضبط است که ملکان کتاب بر آنها مطلع نگشته و در نامه عمل او ننوشته‌اند.

پس بالبدیهه ذکر لسانی با اخفات را ملائکه کتاب آگاهند و الّا لازم آید که صلوات آنچه را به اخفات به عمل آورد، ملائکه مطلع نشود. و ایضاً آیات مبارکه فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ^۲ و آیه صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^۳ دلیل در تذکر قلبی است که اکثر این آیات مبارکه در ذم

۱. مرا با خدا حالتی است که در آن هیچ پیامبر مرسل و هیچ فرشته مقرب نمی‌گنجد (بحار الانوار، ج ۱۸ / ۳۶۰).

۲. سوره زمر، آیه ۲۲: پس وای بر سخت‌دلان (که یاد خدا در دل‌هاشان راه ندارد).

۳. سوره بقره، آیه ۱۷۱: اینان کرانند، لالانند، کورانند و هیچ در نمی‌یابند.

منافقین است که به حسب ظاهر، ذکر لسانی را داشته‌اند و به قلب خود این‌گونه اعمال را نگاشته‌اند؛ چنان‌که می‌فرماید: وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَعْمَلُونَ. وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْأَعْمَى وَ لَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ.^۱ و در صحیفه سجّادیه: وَاشْغُلْ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ وَالسِّتْنَا لِشُكْرِكَ عَنْ كُلِّ شُكْرٍ،^۲ وَاللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنِّيِ وَ التَّظَنِّيِ وَ الْحَسَدِ ذِكْرًا لِمَحَبَّتِكَ وَ تَفَكَّرًا فِي قَدْرَتِكَ.^۳ و در مناجات خمسه عشره وارد است: وَ أَزْهِقِ الْبَاطِلَ عَنْ ضَمَائِرِنَا وَ اثْبِتِ الْحَقَّ فِي سَرَائِرِنَا^۴ و نیز در او می‌باشد: الهی ما اللذّ خواطر الالهام بِذِكْرِكَ عَلَى الْقُلُوبِ.^۵ و نیز از آن جناب مأثور است: الهی فَالْهَمْنَا ذَكَرَكَ فِي الْخَلَاءِ وَ الْمَلَاءِ وَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْأَعْلَانِ وَ الْإِسْرَارِ وَ السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ أَنْسْنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَ الْعَمَلِ الزَّكِيِّ.^۶ از الفاظ اسرار و انس و خفا، ارباب بصیرت را ظاهر است که مراد، بیان حالت ذکر است که استغراق باشد و نیز در احادیث قدسیّه می‌فرمایند: یا موسی لا تُتَسِنِي عَلَى كُلِّ حَالٍ

۱. سوره یونس، آیات ۴۳ و ۴۲: برخی از ایشان به تو گوش می‌دهند. آیا اگر درنیابند، تو می‌توانی کران را شنوا سازی؟ برخی از آنها به تو می‌نگرند. آیا اگر نبینند، تو می‌توانی کوران بی‌بصیرت را راه بنمایی؟

۲. خداوند دل ما را به ذکر خود مشغول دار از هر ذکر دیگر، و زبان ما را به شکر خود مشغول دار از هر شکر دیگر (صحیفه سجّادیه، انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، صص ۶۴-۶۳).

۳. خداوند وسوسه‌های آرزومندی و بدگمانی و حسد را که شیطان در ژرفای ضمیر من می‌اندازد، به ذکر محبت و فکر قدرت تبدیل کن (صحیفه سجّادیه، ص ۱۰۵).

۴. باطل را از ضمیرهای ما بزدای و حق را در باطن‌های ما استوار بدار (بحار الانوار، ج ۹۱/۱۴۷).

۵. خدایا خاطره‌های الهام به یاد تو در دل‌ها چه لذیذ است (بحار الانوار، ج ۹۱/۱۵۱).

۶. خدایا در آشکار و نهان و شب و روز و میان جمع و در خلوت، ذکر خود را به ما الهام کن و ما را با ذکر خفی و عمل پاک و خالص مأنوس بفرما (بحار الانوار، ج ۹۴/۱۵۱).

فَأَنَّ نَسْيَانِي يُمِيتُ الْقَلْبَ.^۱ و یا عیسیٰ اذْکُرْنِي فِي نَفْسِكَ وَاذْکُرْنِي فِي مَلَائِكِ
اَذْکُرْكَ فِي نَفْسِي وَاذْکُرْكَ فِي مَلَائِكِي خَيْرٍ مِنْ مَلَائِكِي.^۲

و چنانچه عالم ربّانی که حکیم امراض نفسانی است، به حکم اُدْعُ
إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ^۳ بگوید، به نحوی که در ظاهر
صلوات بخواند سوره طویل و دعای قنوت از روی مکتوب، رخصت
شرعی نیست. و از واجبات نماز است دوام نیّت و دانستن عدد
رکعات و شناختن قلبی و حاضر و ناظر دانستن امام و نبی و خداوند
اعظم در همه احوال، از شرایط و لوازم است تا به مصداق العلم نورُ
يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِنْ يَشَاءُ،^۴ خاطر ذاکر با این حالت و شعور، از
وساوس شیطانی دور و از تسویلات نفسانی نفور شود و دل عامل
پرنور و خداوند عادل - جلّ شأنه - منظور باشد. پس چه ضرر خواهد
داشت به حال معلّم و متعلّم که گوید، چنانکه نوشتن و در نظر داشتن و
رعایت حرمت کردن از کلام الله و اسمای الهی و انبیا و ائمه، اجر و
ثواب بی حد دارد و اگر صورت ذکر را هم در باطن به طریق
استکتاب با اینکه معنای او را نصب العین خیال سازند و با این تذکر،
به ذکر خداوند و غفلت از ماسوی پردازند. و مضمون اللهم اشغُلْ قُلُوبَنَا
بذِكْرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ، وَاذْکُرُوا اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ دَلِيلِ اشْتِغَالٍ به این کیفیت

۱. ای موسی در هیچ حال مرا فراموش مکن که فراموش کردن من، قلب را می میراند
(کافی، ج ۲/۴۹۸).

۲. ای عیسیٰ مرا در نفس خود و نیز در میان جمع یاد کن، و من تو را در نفس خود و در
جمعی بهتر از جمع تو یاد می کنم (کافی، ج ۲/۵۰۲).

۳. سوره نحل، آیه ۱۲۵: مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان.

۴. علم نوری است که خداوند در دل هر کس بخواند می افکند (مصباح الشریعه، منسوب
به امام جعفر صادق (ع)، مؤسسه الاعلمی، چاپ اول، بیروت ۱۴۰۰ ق، ص ۱۶).

است و نوشتن اسم شریف حضرت خاتم بر خط شبیه قبر مطهر حضرت که خطی می‌کشند سه خط در میان هم به شبیه قبر مطهر که از شیخ بهایی - علیه‌الرحمه - نقل شده و زیارت می‌کنند به قصد زیارت آن حضرت و قبر مطهر... از امثال این عمل است و به مضمون آیه کریمه: *بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ*^۱ دلیل است بر مدعا.

بعد از همه اینها اگر گفتگو در کلمه لا اله الا الله است، از اخبار بسیار فضیلت آن آشکار است؛ منها حدیث: *افْضَلُ الذِّكْرِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*^۲ و منها: *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي*. و نیز از عظمت معنای آن، ظاهر و عیان است که به جهت مبتدی، خصوصاً مرتکب گناه را که درباره او است: *فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ*^۳ بهتر ذکرها و از اینکه در حین ذکر لسان و لبها حرکت نکند، محفوظ دارد تو را از ریا در میان عالمیان.

مع هذا استادان عرفا هر یک از طلاب را اسمی از اسمای متبرکه و وردی از او را در مآثوره از ائمه - صلوات الله علیهم - تعلیم و تلقین می‌فرمایند که بعد از ادای فرایض، سیما صبح و شام و هنگام بیدار شدن از نیام، موافق حال و مقام مشغول شوند و به حسب تغییر احوال و اخلاق، تبدیل اذکار و اسما را می‌دهند. و چنانچه نوشته‌اند اینکه

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۹: بلکه قرآن را آیاتی است روشن که در سینه اهل دانش جای دارد.

۲. برترین ذکرها لا اله الا الله است (کنز العمال، ج ۱/۴۱۴).

۳. لا اله الا الله قلعة من است و هرکس در آن وارد شود، از عذاب من ایمن خواهد ماند. (بحار الانوار، ج ۱۰۸/۳۶).

خود باحث را به وضع مخصوص، تعلیم ذکر شده و مشغول بوده‌اند، آداب و آثاری چند مترتب به او شد. دلیل واضح است که در صورت انصاف، مطلب را انکشاف و تمام باشد. پس به نحوی که مذکور شد عرفا و استادان این اذکار به روایت و اخبار، اجازت را به حضرت رسول مختار و ائمه اطهار می‌رسانند و حدیثی که از حضرت صادق وارد است که: مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ... که در اعمال مندوبه، خصوص وقتی منعی از او وارد نشده باشد منعی نبوده، بلکه معمولاً به فقها باشد. و اینکه تسامح در ادله سنن جایز است دلیل بر صحت این‌گونه اعمال است و با وصف اینها، حدیث منقول از شیخ رجب بُرسی - رحمه الله علیه - در حاشیه مصباح و غیر او در کتب اذکار و ذکر توحید از جناب امام - علیه السلام - به همین وضع منقول و مسطور است.

و موافق آیات و احادیث، قلوب و صدور ناش محمل و سواس شیطانی و مظهر انوار رحمانی است، چنانکه حضرت پیغمبر بعد از رجوع لشکر از سریه فرمودند: مرحبا به قومی که به جا آوردند جهاد اصغر را و ماند از برای ایشان جهاد اکبر. عرض کردند که: مَا الْجِهَادُ الْاَكْبَرُ؟^۱ فرمود: مُجَاهَدَةُ الْمَرْءِ نَفْسِهِ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ. ^۲ و حدیث از حضرت صادق است: وَ سُئِلَ عَنِ الرَّسُولِ اللهُ عَنِ الْاِسْمِ الْاَعْظَمِ، فَقَالَ: كُلُّ اِسْمٍ مِنْ اَسْمَاءِ اللهِ اَعْظَمٌ، فَفَرَّغَ قَلْبِكَ عَنْ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَ ادْعُهُ بِاَيِّ اِسْمٍ شِئْتَ، فَلَيْسَ الْحَقِيقَةُ اِسْمٌ دُونَ

۱. جهاد اکبر چیست؟ (وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، تصحیح و تحقیق محمّد السّرازی، جلد ۱۱، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ص ۱۲۲).
 ۲. جهاد کردن انسان با نفس خودش که میان دو پهلوی اوست [و دشمن‌ترین دشمنان او] (بحار الانوار، ج ۶۷ / ۶۵، شبیه به همین مضمون).

اسم بل هو الله الواحد القهار.^۱ و به حکم احادیث صحیحه وارده، مکرر مذکور شد که ذکر خدای تعالی جز به آلا و نعمای میسر نمی‌گردد و بهترین آنها، اسماء الله به صورت و معنی باید، نه معنی تنها. پس در این امور هدایت استاد [ای] که مأذون به ارشاد است، اصح و انسب خواهد بود. به مرید آنچه رسد، از نفس و توجه مرشد رسد، چنانکه کلینی از حدیث حضرت امام در باب رعایت ایمان بیان می‌کند: یا ابا العزیز انّ الایمان عشر درجات بمنزله السلم یصعدونه مرقاة بعد مرقاة. فلا یقولن صاحب الایمان بصاحب الواحد: لست علی شیء، حتی ینتهی الی العاشر، فلا تسقط من هو دونک فیسقطک من هو فوقک، و اذا رأیت من هو أسفل منک بدرجه فارفعه الیک [برقی]، فلا تحملن علیه ما لا یطیق فتکسرهُ؛ فإن من کسر مؤمناً فعلیه جبره بالضرورة.^۲ و به هر وضع و در هر مکان که حاصل شود البته طریق خاص خواهد داشت و بحث وارد خواهد شد، پس به قول جناب باحث لازم می‌آید ترک همه طرق و اوضاع آن، و ترک ذکر خدا ردیف غفلت و توجه بر غیر است و بالاتفاق مذموم بودن غفلت معلوم است.

۱. از پیغمبر (ص) درباره اسم اعظم سؤال شد. فرمود: همه اسماء خدا اسم اعظم است، پس دل خود را از ماسوی الله جدا کن و خدای را به هر اسمی که خواهی بخوان. زیرا حقیقت حقی این اسم به جای آن اسم نمی‌باشد بلکه خداوند واحد قهار است (رسائل الشهد الثانی، شهید ثانی، انتشارات بصیرتی، قم، ص ۱۳۶).

۲. ای ابا العزیز ایمان ده درجه است که پله پله بالا می‌روید. پس آنکه در پله دوم است بر آنکه در پله اول است نگوید که تو چیزی نیستی، تا به پله دهم برسد. پس آن کس را که پایین تر از توست فرو مینداز که آنکه بالاتر از توست تو را فرو می‌افکند. و اگر کسی را یک درجه از خود پایین تر دیدی او را به سوی خود بالا ببر ولی آنچه طاقت ندارد بدو تحمیل نمما که می‌شکند! و هر کس مؤمنی را بشکند جبران آن بر وی واجب است (کافی، ج ۲/ ۴۵، با کمی اختلاف).

هر ذی شعوری را عیان است که نفس را به حکمت، قادر سبحان پانزده سال به عالم طبیعت واگذار نموده، پس به سوی عالم امر و عقول و ارواح و اسرار، امر به رجوع فرموده‌اند. و ترک مرض بدی چنان، میسر نگردد مگر به مزید مشقت و ریاضت و دوایی ملایم و مناسب و معین مهربان و غالب. و بر هر صاحب انصاف روشن است و از ادله اربعه شرعیّه، مبرهن است که دواى طلب و پناه بعد از لطف خدا، بهتر از اسماء الله و مرشد صاحب اجازه کامل نخواهد بود.

شعر:

می ذکر خدا، جام بود یاد نبی

از چشمه جان، ساقی کوثر بدهد
 به تجربه ثابت و بر منصفین پندار، این معنی آشکار است که
 عامل اذکار در صحبت دلدار از فکر غیر برکنار است، تا یار او را
 ملحوظ باشد از یاد ماسوی محفوظ باشد. پس برای امتحان، دو دقیقه
 خود را بر آن گمارند و نفس شوم را بدان وادارند تا به مصداق
 «شنیدن کی بود مانند دیدن» به دیدن، مطلب آشکارا شود. قال الله
 تعالی: فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى^۱ و قال الله تعالی: وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ
 مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ^۲ و قال الله: إِنَّ
 الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ
 وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ

۱. سوره اعلی، آیه ۹: یاد کن که یاد کردن سودمند است.

۲. سوره لقمان، آیه ۲۲: هر کس با تمام وجود، خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد هر آینه به دستگیره استواری چنگ زده است، و پایان همه کارها به سوی خداست.

وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ
وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً.^۱

هیچ ظنی بر علم پیشی نگیرد و هرگز از گمان یقین نقصان نپذیرد. و رجا واثق و تجربه صادق است که سالک ایقان اگر به امید توفیق از پی این امتحان رود و اوصاف و اخلاق مذکوره در آیه شریفه نصیب وی شود و همه به او واضح گردد و به دقت ملاحظه نمایند تا واضح و آشکار شود که احدی از انبیا و اوصیا مانع از عمل صدق و صفای کسی نشده، مگر اینکه در احادیث مذمت بسیار فرموده‌اند منافق بی حیا و ذاکر ملتبس به ریا را، به جهت اینکه آن بی ادبان به مصداق یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ^۲ ذکر می کرده‌اند خدا را به زبان و بی خبر بوده از خدا دل ایشان و خیال می نموده‌اند که ایزد ذوالجلال دور است از ایشان و در ذکر از خمول مهجور و ذکر ایشان برای دنیا بود و از برای این طایفه است دوزخ مهیا، و از این مذمت‌ها که برای ذاکرین مجروح است معلوم می شود که ذاکر صادق، ممدوح است که خدا را بدون ریا، از روی اخلاق و وفا به کمال آداب، به قانون شرع مستطاب قلباً و قالباً به خفیه به خوف و جزع ذکر می نموده‌اند.

پس مبین و مشخص است که با این همه مدایح در آیات و اخبار

۱. سوره احزاب، آیه ۳۵: خدا برای مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت و مردان راستگوی و زنان راستگوی و مردان شکیبیا و زنان شکیبیا و مردان خدا ترس و زنان خدا ترس و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردانی که شرمگاه خود را حفظ می کنند و زنانی که شرمگاه خود را حفظ می کنند و مردانی که خدا را فراوان یاد می کنند و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، آمرزش و مزدی بزرگ را آماده کرده است.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۶۷: به زبان چیزهایی می گویند که به دل اعتقاد ندارند.

برای ذاکرین و اذکار، مذمت آنها که ذاکر هوایی هستند از این راه است که در عهد خلفای جور، جهت اطفای نور ولایت اهل بیت عصمت، برپا نموده‌اند طریقه باطله ابوحنیفه و امثال او را در امثال اهل ذکر، مثل سفیان ثوری و اشباه او را برای رفع حاجت [از] امام در علم اذکار باطن که سلوک امام بود، احادیث جنذب را در هر دو مقام به حسب مذاق عوام، جعل نمودند. و جناب معصوم - علیه السلام - اعمال و اطوار منافقان دغل و ریا [را نکوهش فرموده] و برخی به ملاحظه عقاید و اعمال نالایق قلندران و درویشان بی‌دین و ایمان که این ضعیف در صفات ذمیمه آنها گفته به رساله منظومه در سلوک، بیان مذاهب ایشان کرده، نظم:

مرایشان راست‌بگ و چرس مشروب

به دست نفس، هر یک گشته مغلوب

یکی مرتاض استادی ندیده

ز خود بر خود همیشه ره بُریده

شده عاشق به نفس خویش در جان

کرامت می‌شمارد وحی شیطان

یکی را گشته باطل هادی راه

به حق بیگانه و گردیده گمراه

یکی عاشق بود اندر معارف

که گویندش میان خلق عارف

یکی جوید ز اذکارش کرامات

که تا چیند اساس شطح و طامات

یکی را قصد شهوت از تولا
 ز هر صد یک بود سالک به مولا
 اگر باشد قلبی در ره دین
 ز دست حاسدان عصر می بین
 که جز راه توکل ره ندارند
 به خلوت قلب خود با حق گمارند
 پس قطع نظر از ماده امور کرده، مذمت ذکر و فکر و ملامت
 ذاکرین و متفکرین و زاهدین و سالکین حقانی را می نماید خلاف
 احتیاط و عقل است و عجب تر اینکه به مصداق *وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ
 اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ
 يَسْتَبْشِرُونَ*^۱ و به حب نفسانیت با آن منافقین، این بی دینان، کمال
 موافقت و سلوک را دارند. قال الله تعالی: *إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ
 وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ*...^۲ و قال الله تعالی: *أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا*.^۳ پس ظاهر شد که
 حق ایمان و اسلام واقعی، بدون ذکر خفی قلبی تحقق ندارد و کس را
 انکار این معنی نباید. ندانم ظاهرینان را چه باعث و فرض شده و چه
 غرض بر این داشته که ذکر خفی قلبی را بدعت پنداشته اند و این ذکر
 قلبی نتواند شد مگر به قوه تفکر و خیال که ترقی و تنزل انسان به آن
 و اختیارش با مکلفان است که به این قوه، در هر درجه از مراتب

۱. سوره زمر، آیه ۴۵: چون خدا را به یکتایی یاد کنند، دل های آن کسانی که به قیامت
 ایمان نیاورده اند نفرت گیرد و چون نام دیگری جز او برده شود شادمان شوند.
 ۲. سوره انفال، آیه ۲: مؤمنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود، خوف بر
 دل هاشان چیره گردد.
 ۳. سوره انفال، آیه ۴: اینان مؤمنان حقیقی هستند.

انسانیت قدم گذارند و به هر جا که ایستاد در همانجا قرار گیرند. پس بر هر صاحب تکلیفی لازم است که به مفادِ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، در هر عملی از اعمال بلکه هر فعلی از افعال، به قوه مذکوره، خود را بدان جانب کشد و نفس ناطقه را به سوی الا الله برد تا داخل در زمرة وَمَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ^۱ گردد.

و در اینکه مبتدی را امر می شود به طریق استکتاب – به طرز مأمور^۲ [به] – اسمی از اسماء الله و مظهری از صفات الله را از قبیل تذکر آلا و نعمای الهیت که معنای اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ^۳ است، ملکه خود کند و از قبیل متذکر از روی مکتوب و تی تی آموختن و گفتار نسبت به طفل و ترک سایر اشتغالات و اینکه مأمور می فرمایند طلاب را که ابتدا از راست کرده ختم به چپ نمایند، خلافًا للعامة باشد و الا استادان آگاه را در این باب دقّی نیست.

بحث ثانی اینکه: در مقام جواب، تسامح در ادله سنن و کراهت تمسک نمایند و در راوی احادیث ضعف و جهالت را مضرّ ندارند... الخ.

جواب: ندانم چرا عمل نکردن بعضی از اصحاب را آن جناب با وصف انصاف، معارض و مانع مشروعیت هر عمل به سلوک می دانند و حال آنکه معارض عمل، عملی را گویند که در مقابل، منع

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۰: و هرکس که از خانه خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آن گاه مرگ او را دریابد، مزدش برعهده خداست.

۲. سوره فصلت، آیه ۵۴: او بر هر چیزی احاطه دارد.

آن کنند و اقرار به آن نداشته باشند. منع از ذکر، امر به غفلت است و احدی از اصحاب غفلت را عبادت ندانسته، بلکه خلاف طاعت دانند و بلکه تذکر و تفکر را اصل عبادت خوانند. مگر دقت همین است که چرا از اهل سلوک آموزند؟ جواب این است که هر عملی را [باید] از معلّم آموختن.

و اینکه نوشته‌اند که قاعده بین الاصحاب حدیث صحیحی است که ایشان از سابق به آن عمل کرده باشند، گویا این حرف را ثابت نتوان کرد. زیرا که اگر حال، یکی از هند آید و گوید که از امام - علیه السلام - به من رسیده که هر که فلان سوره را از قرآن بخواند یا فلان اسم را از اسماء الله در خاطر دارد، فلان ثمر دنیوی یا اخروی به او رسد و منع عقلی و نقلی نیز از آن عمل وارد نشده باشد، چگونه منعش توان کرد؟ با وجود آنکه اکثر اصحاب از منافع مناظر^۱ هندی نوشته‌اند که عمل کردیم و به فعل آوردیم منافع عظیمه یافتیم. و اگر گمان برده‌اند که در میان سالکین، عملی باشد که فیما بین اصحاب حرام است، گمان بد کرده‌اند و سوءظن مذموم است: **إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ^۲** و **إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً^۳**. عجباً! نه خود آن جناب نیز اقرار دارد که وقتی از استادی، مأذون به عمل سلوک شدم و مشغول ذکر خفی گردیدم، در خواب دیدم که بازوهای من منقش به اسم مبارک العلی شده، متوحّش شده بیدار شدم و دلیلی از ایشان به صحّت این عمل

۱. جمع عربی گونه مُنْطَرُ (مَنْتَر) یعنی افسون و دعا، رک: ص ۴۰ همین کتاب.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۲: پاره‌ای از گمان‌ها در حدّ گناه است.

۳. سوره نجم، آیه ۲۸: پندار برای شناخت حقیقت کافی نیست.

خواستم، در جواب غیردلیل تسامح نشنیدم و ترک کردم و حال اینکه می‌بایست به جهت تأثیر، شوق در عمل و ذکر زیاد شود؛ [اینکه] باعث وحشت شده از خطرات نفسانی بوده و هر منصف را ظاهر است که منع ذکر اسمی از اسماء الله که تأثیر هم مشاهده شود، از خطرۀ نفس است و از اینکه در امور خیر، مانع بسیار از انس و جن که شیاطین می‌باشند واقع شده، شبهه نیست.

و در هر مقام و ولایات، نسخه‌های نظم و نثر از کتب اهل سلوک می‌باشد و به قاعده علم رسوم مرتب گشته، وظایف سلوک را در آنها درج کرده و نوشته‌اند و شرایط هفتگانه که امتهات سلوک قرار داده‌اند:

اول، شناخت استاد و وصول به او و قبول استاد و مراد مر او را و استاد باید عارف به مراتب طریقت و عالم به مسائل ضروریۀ دین و شریعت باشد و مبرّا از اخلاق ذمیمه رذیله و صاحب اجازت دست به دست باشد الی نبی خاتم؛ دویم طلب علم لدنی و ارشاد است از استاد مذکور؛ سیّم دوام عهد و انقیاد و صدق اعتقاد و وعده است با همه مسلمین خصوصاً با استاد مذکور؛ چهارم توبه از ذنوب خصوصاً در نیات عبادات که مشوب به اغراض دنیوی و عادات و اوهام نباشد؛ پنجم خلوص نیّت سیّم در صلوات مفروضه و اعمال مندوبه و اوراد مأثوره و اذکار مأموره که مقاصد او جز از نیات طریقت که تحصیل قرب و قربت و محبت و عبودیت است نباشد؛ ششم داشتن میزان در دست، یعنی مسائل شریعت علی‌الخصوص احادیث اصول دین، تا در فتوحات و مکاشفات طبیعیه و نفسیه با این میزان

تخیلات و فتوحات بی‌برهان را غلط داند؛ هفتم ذکر و فکر با مراقبه، به طرزى که استادان تعلیم کنند و مهما ممکن سعی بلیغ شود که به مقام ملکه و دوام رسد و غفلت را منافی طاعت و طریقت داند.

ندانم کدام یک از اصحاب است که انکار یکی از این مراتب تواند کند و کدامین کتاب است که به غیر از این امور، در آن مسطور شده باشد تا رد و نامشروعیت این معانی در آنجا باشد. سی سال قبل از این، که این اضعف عباد را اذن تازه از استاد حاصل شده بود، احتیاط تمام از دعوی مدعیان عوام می نمود و عمل مأموره را از مجتهدین، به تخصیص از عالمی که در فروع به ایشان رجوع داشتیم پرسیدم که اعمال و اوراد، چنان و چنین و شروط و عهود به این بیان، استادان طریقه قلبیه، تلقین این بنده عقیدت قرین نموده اند. لذا از جناب شما تصدیق می خواهم که مشغول شوم. چون ادای کیفیات امور مأمور به معهود را نمودم، فرمودند که: همه را از کتب احادیث دزدیده اند، شما چرا اخذ آن اذکار از خود ما نکرده اید و این شروط و عهود با ما نمی نمایید؟ عرض کردم: تفاوت در مابین شما و ایشان می باشد. چون ایشان مدعی اجازت می باشند یداً بیداً تا حضرات ائمه و جناب ختمی مآب و شما ادعای این مقام را ندارید. در جواب گفتند که: غلط کرده اند! در کدام کتاب مسطور است که اوراد و اذکار را طلب از علمای با اجازه و مأذون باید کرد؟ گفتم: چون در فروع تقلید از شما می کنم و کتب اعمال شما را بسیار ملاحظه می کنم، در این باب اجازه، شرحی مبسوط نوشته اید و شرط دانسته اید اذن را در اوراد، و شاهد آورده اید اجازه منطری را که از درویشی گرفته اید که

در اوّل کسوف الی آخر انجلا، تا به سینه در میان آب کسی باشد و آن منظر را بخواند، تأثیری تمام دارد و نوشته‌اید که خود خوانده و مطلب میسر گردیده و بنده تعجب کردم از اینکه چه قدر اهتمام در اجازت و مطلب معهود داشته‌اید که به جهت اخذ منافع منطری از زبان هندی، از نماز واجب خسوف [کذا] چشم پوشیده، او را مشغول گشته‌اید. کثرتی از عوام در مجلس بوده بسیار حیرت کردند و خنده‌ها کردند، و به جهت عذر و رفع خجالت ایشان شخصی گفت: شاید آن وقت سرکار آقا مجتهد نبوده‌اند. گفتیم: نماز آیات بر هر مسلم واجب است نه بر مجتهد تنها، مگر رأی اجتهاد در وجوب نبوده؟! کسی دیگر عذر بدتر از او بیان کرد که شاید آقا در آن وقت رشید نبوده و به حدّ بلوغ نرسیده بوده‌اند، لهذا اهل مجلس دوباره بسیار خندیدند.

و غرض از طول کلام این است که سی سال قبل در مجامع و مجالس علما، بحث از همین بوده؛ اینکه اذن و اجازه در ادعیه شرط نباشد و بدعت باشد نمی‌دانم و حال اینکه جمیع آداب شرعیّه سلوک همیشه در میان علمای شیعه بوده، بلکه از انبیای سابق، این آثار بوده و نقل و حکایات حضرت موسی و خضر و سلمان و اباذر و همام و کمیل و حارثه و غیره شاهد بر مدعا است.

مع‌هذا با این شدّت در معرض انکار بودن و صوفیانِ اهل باطل را که اطفال حرص و هوا و مقیدان نفس و گمراهان بنگ و چرس را که مذهبی ندارند و آیینی نمی‌دانند و منافقین کذاب باشند، تمیز نداده، باعث طرح و طرد اهل حق و عارفان بالله و صوفیان فی

مرضات الله دانند و همگی را به یک طرز شمارند و قدر سالکان بالله و فاضلان فی احکام الله را نمی شناسند و حال اینکه کتب احکام شرع به فارسی و عربی در هر مکانی و قرایی بسیار است؛ چگونه ذی شعوری که طالب راه حق باشد مشغول گمراهی و ضلالت شود و از طریق عبادات عاری باشد.

و اگر بحث در این است که امهات هفتگانه سلوک که بیان شد، یکی از آنها ممنوع و مردود است و نامشروع، این سخن را اثبات باید. زیرا که به دلایل کثیره و احادیث متواتره، ثابت شد ممدوح بودن آنها و لوازم انسانیت و طاعت و عبادت بودن. و نیز اخبار کثیره وارده را ایراد می نماید در باب اخذ از صاحب اجازه که عمده ایرادات است، از جمله آیه مبارکه: *فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ* و حدیث: *خُذِ الْعِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ*^۱ و آیه مبارکه: *رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ*^۲ و حدیث: *النَّاسُ اثْنَانِ: عَالِمٌ وَمَتَعَلِّمٌ، وَالْبَاقِي هَمَجٌ*^۳ و حدیث شریف: *مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينًا مُرْشِدًا اسْتَمَكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ*. و اینکه مجتهدین می گویند که هر کس باید یا مجتهد باشد یا مقلد، و اینکه در بین خلق معروف است که شخص باید یا مرشد باشد یا مرید، یا تابع یا متبوع، یا آقا یا ملازم، یا استاد باشد یا شاگرد؛ خودسری و

۱. دانش را از دهان مردان فراگیرید (تحریر الاحکام، علامه حلی، جلد ۱، مؤسسه آل البیت، مشهد، ص ۳).

۲. سوره نور، آیه ۳۷: مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروختی از یاد خدا بازمان ندارد.

۳. مردم [به معنای حقیقی] دو گروهند: آموزگار و دانش آموز؛ بقیه ارادل و حشراتند (بحار الانوار، ج ۱/۱۸۷، شبیه به همین مضمون).

خودرایی در جمیع احوال به ضلالت اندازد هرکس را. نظم:

گفت پیغمبر علی را کای علی

شیر حقی پهلوانی پردلی

لیک بر شیری مکن هم اعتماد

اندر آ در سایه نخل امید^۱

و حدیث لیس العلمُ بکثرة التعلیم والتعلّم^۲ و حدیث مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ اربعین صباحاً...^۳ پس تصحیح نیّت و تحصیل علم، خصوص در عبادات معموله و اعتقادات منقولۀ معلومه و وفای به عهد و صدق و توبه و تواظب شریعت و ذکر و فکر دائمی حق و مصابره و مراقبه و مرابطه بین الاصحاب مرغوب و معمول. و اینکه اجازت در علم سلوک را مشهور بین الاصحاب ندانند و روایتی صریح و ظاهر نباشد، از قلت تتبع و فراست و بی صفایی است و همیشه این منازعه بین اهل ظاهر و باطن بوده و لهذا در کتب مشهوره و تصانیف متأخرین ایراد نیافته، به قاعده المرء عدو لما جهل^۴ همیشه اربابان نفس و هوا، غافل و گرفتار خیالات قواعد و علوم رسمی و دنیا، جاهل از اصل مدعا بوده اند؛ حدیث: لَوْ عَلِمَ ابُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ [قتله]^۵ و حدیث: لا

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۵۹.

۲. دانایی به فراوانی تعلیم و تعلّم نیست (بحار الانوار، ج ۱۴۰/۶۷).

۳. هر کس چهل صباح خود را برای خدا خالص کند [چشمه های حکمت بر زبانش جاری می شود] (الزواشح السماویه، محقق داماد، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم ۱۴۰۵ ق، ص ۲۰۰).

۴. انسان با هر چه نمی فهمد دشمن است (امثال حکم، علی اکبر دهخدا، جلد ۱، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۳۹، ص ۲۷۱).

۵. اگر ابوذر بدانند در قلب سلمان چه هست، هر آینه او را می کشند (کافی، ج ۴۰/۱).

يَبْلُغُ الْمَرْءُ مَرْتَبَةَ الْإِيمَانِ حَتَّىٰ شَهِدَ أَلْفَ صَدِيقٍ بِأَنَّهُ زَنَدِيقٌ.^۱ و غافل، مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ^۲ تشبه و تشيع را سرسری انگاشته و عبادت و بندگی را بازیچه پنداشته و اوصاف مؤمنین و موحدین و مسلمین را به بهانه، از خود دور انباشته، نظم:

هر که او هم‌رنگ یار خویش نیست

قسمت او رنگ و بویی بیش نیست

پس، از بی‌مبالاتی قید نفسِ دنی و دنیای دون، مبتلا به بلای ابدی شده - العیاذ بالله - یعمی و یصم گردیده‌اند. لذا در این مقام تسامح در ادله سنن، خصوصاً در جایی که منع از او وارد نشده باشد، جایز و معمولاً به محققان است. الحاصل در بین اصحاب طریقت به جهات شتای روایت ثابت، و درخصوص هر عالم صاحب اجازه، دلایل و نصوص وارد و شاهد است و اگر بحث درخصوص صاحب اجازه بودن از آنها است، دون بعضی واضح است که مریدان را به تمامی عبور از مقام طبیعت کلیه و نفس دنیه ممکن نیست پس، از برای استادان عبور از این مقامات حجّتی است کامل.

بحث ثالث آنکه: مقصود اصلی از بعثت رسل و انزال کتب، هدایت ناس و ارشاد عباد است، پس افضلیت این عمل [یعنی ذکر خفی] مقتضی تعلیم خواص و عوام است مر نبی خاتم و ائمه را. جواب اینکه: عمده بیانات در این بحث، در بحث سابق مذکور

۱. انسان به مرتبه ایمان نمی‌رسد تا زمانی که هزار صدیق گواهی دهند که وی زندیق است.

۲. هر کس با گروهی همانندی جوید، از آنان شمرده می‌شود (معانی الاخبار، ص ۱۱۰).

شد. باز مجملاً گوییم که در آیات و احادیث به غیر از این مقام مرامی نیست، ولی علمای رسوم از متقدمین و اکثر از متأخرین، اعتنایی به علوم لدنی قلبی نکرده، بعضی این مقام را مخصوص انبیا و اولیا دانسته و برخی منتقل شده و جمعی عناد ورزیده و از لب و حقیقت غافل شده‌اند. و قلیلی از علما، مردان آگاه بوده‌اند که جوارح بدنی و اخلاق طبیعی را به مصداق قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ^۱ با شاهد دل که سلطان بدن و مقام ایمان است و باعث تهذیب اخلاق، قرین می‌نموده‌اند و روز به روز در مراتب انفس، ترقی رو می‌داده و شک نیست که علوم بسیار در دست صاحبان ذوق و سلوک و طریقت که دیگران را به سبب عدم ممارست، انکار است؛ مثل مقدمه حضرت موسی و خضر و سلمان و اباذر و حارثه و زید و همام و کمیل و غیر اینها.

و ملا محمدتقی مجلسی مرحوم در کتب خود مسطور فرموده که: خود دیدم جمعی از عوام را که در هفت روز به عمل سلوک، به مقامی رسیدند که به طریق ظاهر و اعمال متداوله بین الخلائق، در هفتاد سال کسی را میسر نشود. و کتب و رسایل که در کیفیت سلوک از مطولات و مختصرات تصنیف کرده‌اند، اضعاف مضاعف کتب حکمت، نظریه بلکه شرعیّه فرعیّه است. پس هرگاه کسی از عدم تتبع یا از عناد و لجاج، در صدد ملاحظه این کتب نباشد، تقصیری بر مبین نخواهد بود و از صاحب شریعت، قصوری در تبلیغ او امر ایشان را وارد نخواهد شد. و مشهور است که عدم وجدان، دلیل عدم وجود

۱. قلب مؤمن عرش خداوند رحمان است (بحار الانوار، ج ۵۵ / ۳۹).

نباشد، مثل علم اخلاق و اعداد و ریاضی و نجوم که به ریاضت حاصل می‌شود و علم اسرار و احرار که مشق تحصیل محبت اهل بیت می‌باشد. پس علومِ بلانهایت که هر یک علمی است جداگانه، در گنجینه شریعت نبوی مخفی است که حدیث صحیح است: الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفُسِ الْخَلَائِقِ.^۱

و اینکه نوشته‌اند: نظر به توقُّر دواعی بایست مقرون به اشتهار باشد، ارباب فهم و انصاف و تتبُّع را ظاهر است که بطون جمیع آیات و احادیث، دالّ بر همین مطلب است. و همین دین و آیین که به خود بسته‌اند ارباب ادیان و غافل از تحقیق، حقیقت دین همین مقام است و در هر دین و آیینی، طرز و اطوار و آداب، مختلف است و اکثر غافل و الا مقصود یکی است و آیین همان. و جدّ آیات و احادیث، در تحریص و ترغیب معرفت و اخلاق حسنه است. و مراد از فقیه که در احادیث وارد است، مراد کسی است که صاحب بصیرت و بینا در جمیع آداب دین باشد، نه چند مسائل فروع را به قواعد خیالی خود جمع نماید و تطبیق ناپسند با احادیث و آیات دهد و نه محض ظاهر علوم و احکام از دلایل نقلیه؛ چنان‌که مأثور است از جناب مقدّس نبوی: لَا يَفْقَهُ الْعَبْدُ كُلَّ الْفَقْهِ حَتَّى يَمُتَ النَّاسُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ يَرَى لِلْقُرْآنِ وَجُوهًا كَثِيرًا ثُمَّ يَقْبَلُ عَلَيَّ نَفْسِهِ فَيَكُونُ لَهَا اَشْدُّ مَقْتًا.^۲

و جمعی از محققین فرموده‌اند که اسم "فقیه" در عصر پیشین،

۱. راه‌های به سوی خدا به شماره جان‌های مردم است (بحار الانوار، ج ۱۱/۷۰).

۲. انسان، فقیه کامل نمی‌شود تا به خاطر خدا، مردمان را دشمن دارد [تبری] و نیز برای قرآن وجوه بسیاری ببیند و آن وجه را که کمتر مقبول نفس است، بر خود بپذیرد و الزام کند (شرح اصول کافی، ج ۲/۲۹).

اطلاق بر علم آخرت می‌شد و بس، که علومِ دقیق و آفاتِ نفس باشد و اموری که باعث فساد اعمال می‌باشد و به امورِ احاطه به حقارت دنیا و کمال اطلاع بر نعمای آخرت و استیلاي خوف در قلب. و دلالت کند بر این مطلب قوله تعالى: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ،^۱ چه گردانیده است علت غایی فقاهاً انذار و تخویف را، معلوم است که انذار و تخویف، مترتب نمی‌شود مگر بر این معارف، نه بر معرفت فروع و طلاق و امثال اینها.

اینکه اکثر از عباد اعتقاد و انقیاد نکرده‌اند، از نقص و قصور ایشان است و عدم طلب: ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ.^۲ باید در طلب صدق کوشید، عبث و جزاف نیست باید طلب کرد تا هدایت در رسد، إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ^۳ شاهد حال است. تا طلب صادق نباشد و خداوند عنایت نفرماید، شفاعت پیغمبران و اولیا ندارد سود. پس چون درد طلب کم است این است که خداوند می‌فرماید: وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ.^۴

بحث چهارم آنکه: اگر کسی در مقام اعتذار و جواب در بیان عدم اشتها این مطلب، متمسک به مضمون نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ

۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲: چرا از هر گروهی، دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از زشت‌کاری حذر کنند.
۲. سوره حدید، آیه ۲۱: این بخشایشی است از جانب خدا که به هر که می‌خواهد ارزانی‌اش می‌دارد.
۳. سوره قصص، آیه ۵۶: تو هرکس را بخواهی هدایت نمی‌کنی.
۴. سوره سبأ، آیه ۱۳: و اندکی از بندگان من سپاسگزارند.

الناس على قدر عقولهم شده... الخ.

جواب گوییم که: کسی متعذر به این عذر در عدم تعلیم سلوک نشده، بلکه همت گماشته‌اند که به قدر امکان، هر طالب را آگاه نمایند و به ذکر و فکر به دوام بازدارند [= وادارند] و از همه امور بیشتر شهرت می‌دهند. و اما چون [روش] نبی خاتم (ص) و ائمه اهل بیت عصمت، به رحمت عام و حکمت تام بود، از هر کس آنچه به عمل می‌آمد - از آداب دین - قبول فرمودند و اشتغال به آداب را همواره مدح و تارک آنها را ذم فرمودند و وعد و وعید حضرت حق تعالی درباره هر یک مذکور فرمودند و به مصداق لَأَكْزَاهُ فِي الدِّينِ^۱ چون اختیار داده بودند، به خود ایشان واگذار فرمودند. و به حسب مراتبهم و مقاماتهم از بعضی راضی به جزیه شدند و از بعضی به شهادتین و از بعضی که اصحاب بودند آداب ظاهری - با وجودی که در باطن کفر داشتند - و از قومی به تصدیق به بیان و اقرار به لسان به نحو عادت، حتی اینکه از راه مرحمت و رأفت، مدح فرموده‌اند تشبیه برایشان را که: مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ. و با این همه، باز که بسیاری از اسرار شریعت را به ارباب استعداد، القا فرمودند که: «چندین علم‌ها در سینه ما هست، ای کاش می‌یافتیم کسی را که متحمل تواند شد.» و چون بسیار دلتنگ می‌شدند و کسی را نمی‌یافتند، سر به چاه فرو برده، به چاه می‌فرمودند تا شرح صدری حاصل شود و حدیث: إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقْرَبٌ أَوْ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۶: در دین هیچ اجباری نیست.

نبی مرسل^۱ او عبد امتحن الله قلبه بالايمان^۱ مکرر می فرمودند.

و روایت نموده است محمد بن الحسن الصفار در بصائر الدرجات از حضرت صادق که فرمود: إِنَّ أَمْرَنَا هُوَ الْحَقُّ وَحَقُّ الْحَقِّ وَهُوَ الظَّاهِرُ وَبَاطِنُ الظَّاهِرِ وَبَاطِنُ البَاطِنِ وَهُوَ السِّرُّ وَسِرُّ السِّرِّ وَسِرُّ السِّرِّ وَسِرُّ السِّرِّ وَسِرُّ السِّرِّ. ^۲ و فهمیدن این حدیث شریف و حدیث بعد، موقوف است بر فهم مواضع شریفه و مقامات مُنیفه ایشان. و حدیث بعد این است که فرموده است: إِنَّ أَمْرَنَا سِرٌّ مُسْتَتِرٌ وَسِرٌّ لَا يُقْبَدُهُ إِلَّا السِّرُّ وَسِرٌّ عَلَى سِرٍّ وَسِرٌّ مَقْنَعٌ بِسِرٍّ. ^۳ هر که طالب آمد به حکم وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ، ^۴ آموختند و هر که طلب نکرد، مدارا فرمودند که: الْمَيْسُورُ لَا يَسْقُطُ بِالْمَعْسُورِ، ^۵ و مَا لَا يُدْرِكُ كَلَّهُ لَا يَتْرِكُ كَلَّهُ. ^۶ از اینجا است که طالب علم لدنی را از هیچ کس، مرد یا زن، آزاد یا بنده، غنی یا فقیر، بالغ یا طفل، بعد از اظهار صدق و تشخیص او، در تلقین و قبول او مضایقه نفرمودند. و اینکه نوشته‌اند به اطفال صغیر می آموزند یا به زنان و

۱. امر ما دشوار و دشواریاب است و جز فرشته‌ای مقرب یا پیامبری مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را با ایمان آزموده باشد، آن را تحمل نمی‌کند (خصال، شیخ صدوق، تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم ۱۳۶۲ ش، ص ۶۲۴).
۲. امر ما حق است و حقی حق است. ظاهر است و باطن ظاهر است و باطن باطن است، سر است و سر سر است و سر نهفته است و سر روی پوشیده است (بصائر الدرجات الکبری، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، تصحیح میرزا محسن کوچه باغی، انتشارات اعلمی، تهران ۱۳۶۲ ش، ص ۴۹).
۳. امر ما سر نهفته است که حاصل سری دیگر است و سری روی سری، و سری است روی پوشیده به سری (بحار الانوار، ج ۷۱/۲).
۴. سوره ضحی، آیه ۱۰: وگدارا مران.
۵. آنچه میسر است به خاطر آنچه دشوار است، دور افکنده نمی‌شود (امثال و حکم، ج ۲۷۴/۱).
۶. هر چیزی که به تمام آن نتوان دست یافت، تمام آن را رها نمی‌کنند [یعنی قدر ممکن از آن را به دست می‌آورند] (امثال و حکم، ج ۱۳۹۰/۳).

عوام الناس، چه ضرری دارد بعد از تحقق طلب صادق در او. مگر فراموش کرده‌اند که مستحب است در روز هفتم از ولادت، اطفال را شهادتین به گوش می‌گویند و پیش از بلوغ، خصوصاً بعد از هفت سال، نماز یومیّه بلکه ذکر و دعا و قرائت قرآن تعلیم می‌کنند و عربی به او می‌آموزند تا عادت نموده و ثواب آنها به روزگار [به] والدین بازرسد و به استادان عاید گردد که مبادا عاری از این آداب باشد و در سنّ بلوغ و رشد و جوانی و جهالت، پیروی این امور واجب و مستحبّه ننماید؛ پس بحث بر بطّالین وارد است نه بر معلّمین.

و نیز از جهت اینکه اشتغال به این امر عظیم از طریق ریاضات و مجاهدات تامّه است، و قطع نظر از این گروه از عصر انبیا و اوصیا الی زماننا هذا، همواره اهل ظاهر در مقام رد و طعن اهل باطن بوده‌اند و منع و انکار می‌نموده‌اند و حکمت و سبب این ممانعت ظاهر است به جهات شتئی. و نیز اعمال ظاهریّه بدنیّه را از واجبات، به جهت خوف اوامر و نواهی به عمل آورده باشد و مشهورات را به جهت حصول اعتبار و عزّت و دولت و عمر و خواصی که در آنها مذکور شده [به عمل آورده باشد]، ولی معمولات اهل باطن را چون منوط به تبت صادق و قصد خالص است و ریاضت تمام باید، بس مشکل.

و از عصر انبیا و اوصیا الی زماننا هذا، همیشه غالب ناس و علمای ظاهر، [خود را] از مجالست ایشان معزول داشته و تکالیف ایشان شاق و مخصّص انبیا و اولیا دانسته و خود را در ورطه جهالت و نفس پروری، گمراه داشته از تکمیل واداشته‌اند [= بازداشته‌اند]،

حتی نسبت به خود انبیا و اولیا ایرادها کرده‌اند جهّال. و حضرت نبی خاتم را از التفات به اهل صفّه چه بحث‌ها که کرده‌اند و متحیر گذاشته‌اند تا آیه وافی هدایه: *وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعُشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ*^۱ و دیگر مشوّش کرده‌اند درباره آیه مبارکه: *وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعُشِيِّ*. اهل بینش را آشکار است که غرض از آداب شریعت، اسرار سلوک و حقیقت است و مقامات عالیّه شریعت و اسرار، از غرایب او است.

بحث پنجم آنکه: بر فرض بودن این طریقه از اسرار شریعت، تعلیم او [= آن] نسوان و اطفال [را] خلاف امر و طریقه حضرت نبی خاتم است... الخ.

جواب: اگر [مجاهده] نفس را یافته و مصابره از ماسوی و مرابطه حق تعالی را فهمیده‌اند، همین، عمل سلوک و مقدمه قبول شدن همه اعمال است و از لوازم این مقام است صفای قلب و جریان معرفت در قلب به جهت خلوص نیت و فضل خداوند. پس، از مقامات بلند و نتیجه شریعت و سرّ است، به این معنی که باطن شریعت است نه اینکه سرّی است که اظهار نباید کرد که چنین سرّ را انبیا و اولیا اظهار نمی‌فرمودند تا به تابعان آنها برسد. پس تعلیم اطفال و نسوان بعد از طلب صادق، ممدوح باشد و حضرت نبی خاتم را شرفای

۱. سوره انعام، آیه ۵۲: کسانی که هر بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می‌خوانند و خواستار خوشنودی او هستند، طرد مکن. نه چیزی از حساب آنها برعهده تو است و نه چیزی از حساب تو برعهده ایشان. اگر آنها را طرد کنی، در زمره ستمکاران درآیی.

بی تمیز اعراب، ظاهراً همیشه به حسب ظاهر، این بحث‌ها را می‌نموده‌اند.

بحث ششم آنکه: این عبادت [را] بهترین عبادات دانستن، خرقِ اجماع اصحاب و مخالفت صریح به آیات و کتب و سنت است... الخ.

جواب: اگر طریقه سلوک و آداب طریقه که امّات هفتگانه سلوک شرط او است و اعلیٰ مدارج او ذکر به دوام و فکر تمام است، می‌دانند به مصداق: *فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ*^۱ و حدیث: *تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً*^۲ و آیه مبارکه: *إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...^۳* در باب متفکرین و متذکرین و منکرین آیات نازل گشته، البته افضل خواهد بود عمل قلبی، و حدیث *إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ*^۴ برهانی است قاطع. و اینکه نوشته‌اند افضل اعمال قلبی، معرفتِ عبادِ خالق خود را و در وظایف بدنی، صلوات و جهاد است صحیح است، اما منوط به نیت خالص و به تحصیل معرفت الهی است که بدون اعمال قلبی که تذکر و تفکر باشد حاصل نخواهد شد. و صلوات و طاعات دیگر وقتی مقبول است که *تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ*^۵ باشد، دعا کامل و از هواجس نفسانی مستخلص بوده و رذایل

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۳: و چون نماز را به پایان بردید خدا را ایستاده یا نشسته و یا به پهلو خوابیده یاد کنید.

۲. یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است (عوالی اللئالی، ج ۲/ ۵۷).

۳. سوره آل عمران، آیه ۱۹۰ تا آخر سوره: هر آینه در آفرینش آسمان‌ها و زمین....

۴. اعمال انسان به نیت اوست (عوالی اللئالی، ج ۱/ ۸۱).

۵. سوره عنکبوت، آیه ۴۵: از فحشا و منکر باز می‌دارد.

از او دور باشد و از عقاید فاسده، خالص شده باشد که گفته‌اند: التَّخْلِيَةُ ثُمَّ التَّحْلِيَةُ.^۱ و نجات از آن وساوس، مبتدی را دست ندهد مگر به دوام ذکر و طلب فکر و مقتدایان کامل را اقتدا نمودن. و از این جهت است که جمعی کثیر از مدققین اهل نظر مثل امام فخر رازی و افضل المتأخرین خواجه نصیرالملّة والدّین طوسی و علامه رازی و فاضل مدقق خوانساری و غیرهم، اذعان بر نقص و جهل خود نموده‌اند و طریقه کمال عبودیت و معرفت را منحصر دانسته‌اند به علم سلوک و علم طریقت و مجاهده.

بحث هفتم آنکه: به اتفاق اهل طریقت و سلوک، اقدام به این عمل بی اجازه مرشد کامل غلط و باطل است، بلکه اطاعت او را مقدمه اطاعت خدا و رسول می‌دانند و بی‌اذن او، به فعلی از افعال اقدام نمی‌نمایند و دلیلی از شریعت به این‌گونه اطاعت ندارند.

جواب اینکه: معلوم است که هر عملی را از اهلش باید آموخت و قال الصادق: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعْظُ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَا جُرٌّ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمَكَنَّ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ مُؤَيَّدٌ مُطَلَبٌ اسْت. قول مروی از جناب مقدّس نبوی که: الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ.^۲ و در صحیفه سجّادیه است که: وَفَقْنِي لِبَطْنِ طَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِي وَ مَتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِي^۳ و ایضاً

۱. نخست خالی کردن باطن (از رذیلت‌ها) سپس آراستن آن (به فضیلت‌ها) (شرح اللمعه، شهید ثانی، تحقیق سیدمحمد کلانتر، جلد ۱، انتشارات داوری، چاپ اول، قم ۱۴۱۰ ق، ص ۲۲۵).

۲. شیخ در میان قومش همچون پیغمبر است در میان امتش (تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، جلد ۵، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، بیروت ۱۴۰۴ ق، ص ۲۹۰).

۳. خدایا مرا موفق بدار به اطاعت از کسی که مرا استوار بدارد و پیروی از کسی که مرا راه نماید (صحیفه سجّادیه، ص ۱۰۲).

فرموده: و مَتَّعَنِي بِهَدْيٍ صَالِحٍ لَا اسْتَبْدَلُ بِهِ^۱ و در کتاب کافی منقول است از حضرت امیرالمؤمنین که فرمود: إِنَّ النَّاسَ أَلْوَا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَنْوَاعٍ: عَالِمٌ عَلَى هُدًى مِنَ اللَّهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللَّهُ بِمَا عِلْمٌ عَنْ غَيْرِهِ وَ جَاهِلٌ مَدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ مُعْجَبٌ بِمَا عِنْدَهُ قَدْ فَتَنَتْهُ الدُّنْيَا وَ فَتَنَ غَيْرُهُ وَ مَتَّعَمٌ مِنْ عَالِمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللَّهِ، فَجَا^۲ و مولانا محمد صالح المازندرانی - رحمة الله - در بیان این حدیث فرموده است که: در فقره آخر، دلالت صریح است بر اینکه ناچار است ناس را از استاد و مرشدی علمی تا اینکه حاصل شود به سبب ایشان، نجات ایشان از ظلمت‌های طبایع بشریه؛ چنانچه حاصل شود نجات از برای کسی که سلوک نماید طریق ظلمانی را که نشناخته است حدود او [= آن] را، به سبب گرفتن دامان شناسا را که آگاه به حد است نجات یابد.

و در میان اهل سلوک، خلاف است که آیا مضطر است سالک به شیخ عارف یا نه؟ اکثر ایشان واجب می‌دانند و فهمیده می‌شود احتیاج از این حدیث و تأیید می‌نماید قول ایشان را اینکه سلوک مرید با شیخ عارف بالله، اقرب است به نجات و هدایت، و بدون شیخ اقرب است به ضلالت. و ازینجا است که جناب امیر فرموده: فنجا، یعنی نجات معلق است به او و باید که این طبیب و معین، شخص

۱. خدایا مرا از هدایت شایسته‌ای برخوردار ساز که آن را با چیز دیگری عوض نکنم (صحیفه سجّادیه، ص ۱۰۱).

۲. مردم بعد از پیغمبر سه گونه سرنوشت یافتند: یکی عالمی بر هدایت الهی که خداوند او را با دانشش از غیر بی‌نیاز نموده؛ دیگر جاهلی مدعی علم که از آنچه که می‌پندارد می‌داند، در شگفتی و خودپسندی است. شیفته و فریفته دنیا که خود نیز دیگری را شیفته و فریفته کرده است؛ دیگر دانش‌آموزی از عالمی در راه هدایت الهی که نجات می‌یابد (کافی، ج ۱/۳۳، با کمی اختلاف).

آگاهی باشد، فتخلّق باخلاق الله^۱ و مجتنّب از مناهی، با بدنّ معاشرِ خلق و با رُوحِ مواظبِ حضور حق تا تمسّک به او، وسیلهٔ تمسّک به حق شود و چنین باسعادت، بی‌شک متمسّک به حبل‌الله‌المدود^۲ خواهد بود؛ به سبب کمال جهد و اجتهاد و در اقبالِ طاعات و نفی مخاطرات، قلب را محلّ تجلّی معارف و حقایق الهیه گردانیده است، پس هرگاه آیینۀ سالک مقابل آیینۀ او باشد، فایز شود به حقایق و معارف به واسطهٔ ایشان و قبول نماید، به واسطهٔ این استعداد و کمال استعداد و امداد، استفادۀ فیوضات نماید. و آیهٔ مبارکه: *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ*^۳ و آیهٔ مبارکه: *وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ مُؤَيَّدِينَ* این مطلب است، چه توجّه جناب مقدّس نبوی از جهت افاده و افاضه است و توجّه از جهت استفاضه، باید به استاد کامل که در علم سلوک تمام باشد و صفات حسنه و اخلاق حمیده و معارف حقّانی و تقیّد به شریعت و بودن اجازت یداً بیدالی جناب نبیّ خاتم باشد، زیرا که رویهٔ سلوک عبارت از مذاکره و مصابره و مرابطه و مراقبه است و اینها هم از ریاضات نفس است و در سلوک صراط مستقیم و تمسّک به حبل‌الله‌المتین، ترقّیات کلبی و مکاشفات قلبی حاصل می‌گردد و به مصداق حدیث: *النَّاسُ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَالِمُونَ وَالْعَالِمُونَ كُلُّهُمْ هَالِكُونَ إِلَّا الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ*

۱. متخلّق به اخلاق الهی بوده باشد (اصل حدیث در بحار الانوار، ج ۵۸/ ۱۲۹).

۲. ریسمان کشیده شده الهی.

۳. سورۀ توبه، آیه ۱۱۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید.

هالكونَ الا المخلصونَ والمخلصونَ على خطرٍ عظيمٍ^۱ همواره خطرات نفسانی حاصل می‌شود. چون استاذ عالم و عارف آگاه و متخلّق باخلاق الله و مُمتَحَن نباشد به مضمون «پیکان به تیر جا کند آن‌گاه بر نشان»، باید استاذ کامل باشد و الا فایده ندهد و مریدانِ استادِ خودسرِ ناقص، از مقام نفس نگذرد. دعوی شیعی با مخالفین، در سر همین بی‌اجازت و نامتحن بودن استاد است؛ چنانچه خلیفه ثانی در ردّ تعیین نموده پیغمبر، وصی و خلیفه را می‌گفت در کمال شدت و اصرار: حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ^۲ و این قول از جهل یا تجاهل بود، چرا که علم متشابهات منحصر است به نبی و وصی - صلوات الله علیهم - و آیه مبارکه: الْم أَحْسَبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكَوَأَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ^۳ شاهد این مراد است. و اینکه نوشته‌اند اطاعت استاد را مقدمه طاعت خدا و رسول می‌دانند، در صورت ثبوت که او از مبدأ، صاحب اجازه باشد استادی است کامل. و به مضمون الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ^۴ البته باید در میان ایشان و مرید - مرادی، به کمال ادب و حسن ظن و اطاعت باشد و نهایت صدق و ارادت. و احادیث در این باب بسیار است که: اطاعت و

۱. مردم همه در هلاکت‌اند مگر عالمان، و عالمان در هلاکت‌اند مگر عاملان، و عاملان همه در هلاکت‌اند مگر مخلصان، و مخلصان در خطر بزرگانند (شرح الرّضی علی الکافی، رضی الدّین استرآبادی، تصحیح یوسف حسن عمر، ج ۲، مؤسسه صادق، تهران، ص ۱۳۰).

۲. کتاب خدا ما را بس است (الصوارم المهرقه، قاضی نورالله شوشتری، تصحیح سیّد جلال الدّین محدث، تهران ۱۳۶۷ ش، ص ۱۴۰).

۳. سوره عنکبوت، آیات ۱ و ۲: آیا مردم پنداشته‌اند که چون بگویند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و دیگر آزمایش نمی‌شوند.

۴. مجاز پلی است به سوی حقیقت (الوافیه فی اصول الفقه، فاضل التّوننی، تصحیح سیّد محمد حسین رضوی کشمیری، مؤسسه مجمع تفکر اسلامی، قم ۱۴۱۲ ق، ص ۱۶).

زیارت و محبت به چنین اشخاص، به ما اهل بیت باشد؛ چنانکه فرموده‌اند: *من زارَ عَبْدَ الْعَظِيمِ بِرِيٍّ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِكِرْبَلَاءَ وَ مِنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بِكِرْبَلَاءَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ تَعَالَى فَوْقَ عَرْشِهِ*.^۱ و در بحار حدیث طولانی از حضرت صادق منقول است که فرموده‌اند: اگر نزد عوام مورد بحث نمی‌شدم، امر می‌کردم ضعفای احباب خود را تا سجده کنند اواسط شیعیان را، چنانکه امر به سجده شد آدم را.

و اخبار و آثار در آداب معلّم و متعلّم بسیار است و قطع نظر از همه، محبت و ارادت امور قلبیه است و این حاصل نشود تا از محبوب، صفتی مرغوب نبیند. پس معلوم است که از مرشد، کرامات و طاعات و واردات قلبی و فیوضات حقّی دیده که صاحب ارادت، طاعت او را مقدمه طاعت و عبادت حق می‌داند و به مفادّ *لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ*^۲ از بحث ظاهرینان بی تشویش، و مورد این ملامت‌ها شده‌اند و بروز نموده است در قلوب ایشان *مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا*.^۳ پس در صورتی که این منفعت از منافع دینیّه باشد، چه ضرر دارد که تا می‌تواند اطاعت قول استاد کماهو حقّه نماید و مقدمه طاعت حق داند و بدین وسیله اطاعت خدا و رسول را قابل آید. و عقل هم شاهد است به اینکه حکم می‌نماید عقل سلیم که مراتب

۱. کسی که عبدالعظیم را در ری زیارت کند مانند کسی است که حسین (ع) را در کربلا زیارت کرده، و هرکس حسین (ع) را در کربلا زیارت کند مانند کسی است که خدا را بالای عرش زیارت کرده است (بحار الانوار، ج ۱۲۶/۸۸، شبیه به همین مضمون).
 ۲. سوره مائده، آیه ۵۴: از ملامت هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسند.
 ۳. هرکس یک حرف به من بیاموزد مرا بنده خود گردانیده است (قول منسوب به حضرت علی - علیه السلام).

نفس و عقل متفاوت است و طفره در مراتب جایز نیست، چنانکه در کتب عرفا، بیان آنها مضبوط و شرح مراتب تسعه به این تفصیل مسطور است: شریعت [و عمل] و طریقت [و حقیقت] و فردانیت و فناء فی الشیخ^۱ و فناء فی الله و بقاء بالله و رضا. و این ضعیف در رساله منظومه خود در معانی این مقامات آورده، نظم:

نمودم چون ترا شرح وصیت

شریعت گشته اقوال نبیت^۲

عمل در فعل او شرط طریقت

معارف دیدنیها از حقیقت

حقیقت، دیدن از این جمله یک نور

به فردانیتش گردیده مستور

فنا فی الشیخ از خود دور بودن

فنا فی الله سراسر نور بودن

بقا باقی شدن در حضرت حق

رضا راضی شدن در حکم مطلق

و حدیث صحیح است که روزی جناب رسالت مآب خطاب به یکی از اصحاب فرمود که: حال تو به چسان، و چه مرتبه تو را از ایمان است؟ عرض کرد: فدایت شوم، به جایی رسیده‌ام که رنج از گنج بهتر و محنت از راحت خوش تر می بینم. فرمود: بلی، بالاتر از آن، مقامی است که رضا به قضا دهی و از راحت و رنج برهی، اگر

۱. همان‌طور که مؤلف در چند خط پایین تر شرح می‌دهد منظور از فناء فی الشیخ دور شدن از خودیت و اطاعت دستورات می‌باشد.

۲. در کتب عرفانی از پیغمبر روایت کرده‌اند که الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی (رک: عوالی اللثالی، ج ۴/ ۱۲۴).

رنجت برسد به پیشش بخوانی و اگر راحت برسد از خویش نرانی: اذ
كُلِّ مَا يَفْعَلُ الْمَحْبُوبُ مَحْبُوبٌ.^۱

و اینکه نوشته‌اند که بی‌اذن او به عملی اقدام نمی‌کنند، ظاهر است که همه احکام حلال و حرام در امهات هفتگانه سلوک محتوی است و مرید راست‌رو را در این حالات لازم است اطاعت؛ بنا بر عهدی که در امهات سلوک با استاد کرده است، نفس را از عادات چندین ساله برگردانیده، در اعمال و در نیات تسلیم آموزد تا نبی و امام‌شناس گردد و از آنجا به سرحد فناء فی‌الله رسیده، در مقام توحید آثار همه اعمال و افعال از برای رضای خداوند، حاضر و ناظر شده و نبی و امام و استاد را از وسایط و حایل حق داند.

و اگر گمان شده است که بی‌اذن استاد به عملی از واجبات و مندوبات عمل نمی‌کند غلط است؛ چه استاد در اول ارشاد شرط مواظبت و آموختن شریعت کند. و اگر به آن جناب این صحبت نشده، چون فاضل و عالم بوده‌اند و [با] اطمینان به حالات و فضایل، ضرور ندانسته‌اند و این‌گونه تفصیلات را بیان لازم ندانسته‌اند.

و اینکه نوشته‌اند که دلیلی از کتاب و سنت به این‌گونه طاعت نیست، عجیب است از ایشان! زیرا که حق دین در همه کتب و ادیان همین است که باید در میانه عالم و متعلم این‌گونه ادب و آداب باشد؛ چه اسلام ظاهر و حقیقت اسلام را تفاوت همین است تا حشینا کتاب الله مطرود و طریقه باطله خلیفه ثانی مردود گردد. و اگر عمل ظاهری را بدون وسیله باطنی، ثمری و اثری می‌بود، چرا این همه مسلمین

۱. هر چه آن خسرو کند شیرین بود. (کشف‌الغطاء، شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، جلد ۲، انتشارات مهدوی، اصفهان، ص ۳۸۲).

که معاشر حضرت خاتم النبیین و جناب سیدالوصیین بودند و در خدمت ائمه اهل بیت عصمت به سر برده، در حین امتحان از دین برگشتند؟! پس امر دین از این قرار است که: علمای دین و مؤمنین و موحدین خالص صاحب اجازت در مراتب طریقه مبین در مرتبه افعال، و ائمه در مرتبه اسما، و حضرت نبی خاتم در مرتبه صفات الله اند؛ پس چگونه انکار این مقدمه را توانند؟

بحث هشتم اینکه: بعضی از اصحاب طریقه را اعتقاد این است که هنگام ذکر، صورت مرشد را در نظر قلب و به خیال دارند، بلکه پیوسته حاضر در قلب دارند و مع هذا غفلت از ماسوی الله را لازم شمارند و واجب دانند و [حال اینکه] التفات به غیر حق را شرک خفی می دانند. و بر عارفان معارف، مخفی نیست که صورت مرشد پرستیدن و در قلب داشتن، از خلوص نیت و تخلیص عبادت عمل دور است، بَلْ لَيْسَ هَذَا إِلَّا شِرْكٌ مَبِينٌ.

جواب: بدان که بعضی از اهل طریقه در بدایت حال و سلوک، به علاوه خط استکتابی اذکار، مأمور به تفکر صورت مبارک حضرت نبی خاتم و ائمه اطهار و مرشد کامل صاحب اجازه می شوند که چشم قلب و توجه باطنی را در حین ذکر به یاد ایشان دارند و فراموش نمایند و اسناد ذکر او را شمارند [که] از دو وجه است به مفاد آیه کریمه: **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ** و سُرُّهُمْ آيَاتِنَا

۱. سوره روم، آیه ۸: آیا با خود نمی اندیشند که خدا آسمانها و زمین را و هر چه را میان

فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.^۱ و حدیث مأثور از جناب صادق که فرموده اند: و الفکره مرآت الحسنات...^۲ و قال رسول الله (ص): فِكْرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ^۳ و غیر اینها آیات و احادیث بسیار، بل همه کلام الله الملك الغفار که امر در تفکر در اتقان خلقت مصنوعات و تذکر احکام و مصالحی چند که در هر فرد و اجزای آن به کار رفته، برای تبیین حق و ظهور آثار وحدانیت او - عز شأنه - لازم شده و واجب شمرند. اهل ایمان گویند اگرچه طلب تبیین از همه ممکنات ممکن است، نهایت صورت انسانی به حسب آیات و احادیث کثیره، نسخه جامعه کبیر و نسخه طلسم تقدیر است. فرد:

چو آدم را فرستادیم بیرون

جمال خویش بر صحرا نهادیم

و منها: خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ،^۴ و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا.^۵ در تورات مسطور است: و نُريدُ أَنْ نَخْلُقَ الْإِنْسَانَ بِهَيَاتِنَا وَ صِفَاتِنَا^۶ و حدیث: الصُّورَةُ

→

آنهاست جز به حق و تا مدتی محدود نیافریده است؟ و بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان ایمان ندارند.

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳: زودا که آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است. آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است کافی نیست؟

۲. اندیشه، آینه نیکویی هاست... (مصباح الشریعة، ص ۱۱۴).

۳. اندیشه یک ساعت، بهتر است از عبادت یک سال (فقه الرضا، علی بن بابویه، تحقیق مؤسسه آل البيت (ع)، مشهد ۱۴۰۶ ق، ص ۳۸۰).

۴. خداوند آدم را بر صورت خود آفرید (تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، تحقیق علی شیری، جلد ۷، انتشارات دار الفکر، بیروت ۱۴۱۵ ق، ص ۳۹۱).

۵. سوره بقره، آیه ۳۱: و نامها را به تمامی به آدم بیاموخت.

۶. اراده کردیم که انسان را بر هیأت و صفت خود بیافرینیم.

الانسانیه هی اکبر حجّة الله علی خلقه و هی الكتاب الّذی [کتبه] بیده و هی هیكل الّذی بنی بحکمتیه و هی مجموع صُور العالمین و هی المختصر من اللّوح المحفوظ و هی الشّاهدة علی کلّ غائب و هی الحجّة علی کلّ جاهل و هی الطّریق المستقیم علی کلّ خیر و هی الصّراط الممدود بین الجنّة والنّار. و نیز حضرت امیرالمؤمنین و امام المتّقین منظوماً می فرماید:

دوائک فیک و ما تُبصرُ ودائک منک و ما تشعُرُ
وانت الكتاب المبین الّذی بأخرفه تظهُرُ المضمّرُ
أترعّمُ انّک جرمٌ صغیرُ وفیک أنطوی العالمُ الاکبرُ
فلا حاجة لک من خارجٍ وفکرک فیک و ما تُفکرُ^۱

بدان که نزد اکابر مشایخ، مدار وصول به درجه کمال، مربوط به مرابطه محبت است نسبت به شیخ مقتدا، طالب صادق از راه محبتی که به شیخ دارد اخذ فیوضات و برکات از باطن شیخ می نماید و به مناسبت معنویّه در ساعت فناء فی الشیخ، به رنگ شیخ درمی آید و گفته اند که: فناء فی الشیخ مقدمه فناء فی الذات^۲ و ذکر تنها، بدون رابطه مسطوره فناء فی الشیخ، موصل نیست بل شاید که رابطه، به تنهایی با رعایت آداب صحبت و توجه و التفات شیخ، بی التزام طریقه ذکر، موصل باشد و در سلوک و تسلیک اختیاری، مدار کار بر وظایف

۱. دواى تو در تست و نمى بينى، و دردت از خود تست و نمى فهمى. توهمان كتاب روشنگرى هستى که با حروف آن، آن مضمّر ظاهر مى شود. آیا مى پندارى که جرم کوچکی هستی حال آنکه جهان بزرگ در تو فرو پیچیده شده است. تو هیچ نیازی از بیرون نداری، فکرت با تست ولى نمى اندیشی (شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین(ع)، قاضی کمال الدین میبدی یزدی، مقدمه و تصحیح حسن رحمانی و سیدابراهیم اشک شیرین، انتشارات میراث مکتوب، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۹، صص ۴۵۶ و ۴۵۸).

۲. فناء فی الشیخ، مقدمه فناء در ذات خداست.

اوراد و اذکار است با مرابطه. و افاده و استفاده به طریق انعکاس است و صحبت شیخ مقتدا با رعایت آداب، علی الظاهر کافی است و وظایف اذکار مُمَدَّات است؛ چنانچه صحبت حضرت خیرالبشر و ائمه اطهار، در حصول کمالات به شرط ایمان و تسلیم و انقیاد و اخلاص قلبی کافی بود به حسب مراتبهم (یعنی مراتب خلوص)؛ چنانچه برای جمعی از مخلصین صحابه به هم رسید. و ایشانند انسان کامل و هرکس به برکت وجود مبارک ایشان تکمیل شده، از اشعه انوار ایشان شده‌اند تأثیر ایشان را به حسب مراتب خود دارند. و در نزد حکما و در کتاب و اخبار ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - صورت کلّ عالم و از همه اشرف و اکمل و اتمّ می‌باشند.

چنانچه مروی است که هرچه در همه کتب سماوی است در قرآن مجید است، و هرچه در قرآن است در فاتحة الكتاب است، و هرچه در فاتحة الكتاب است در بسمله است، و هرچه در بسمله است در بای بسم الله است، و هرچه در بای بسم الله است در بای بسم الله است در بای بسم الله است، و حضرت امیر فرموده است: انا نقطة تحت باء البسملة، و انا الصراط المستقیم و انا الجسر الممدود بین الجنة والنار و انا اسم الله الاعظم و انا اسماء الله الحسنی فادعوه بها و انا الكلام التاطق^۱ که عارفان بالله تعبیر از آن به مرشد کامل می‌نمایند که اصل و رئیس حضرات ائمه

۱. من نقطة زیر باء بسمله ام؛ منم صراط المستقیم؛ و منم پل کشیده شده بین بهشت و دوزخ؛ منم اسم اعظم خدا و منم اسماء الله الحسنی که خدا را باید با آن بخوانید؛ و منم كلام الله ناطق (مشارق انوارالیقین، رجب برسی، و نیز المعجم المفهرس بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۸).

بعدالرسول المختار می‌باشند. و کلیه پیروان که ظاهراً و باطناً چون سلمان، قدم بر قدم و آثار ایشان نهاده‌اند و به اخلاص تمام، اطاعت و محبت و رزیده‌اند و متخلّق به اخلاق الله‌اند که اخلاق الائمه شاهد آن است شده‌اند.

پس در بدایت کار که آن صورت مرشد کامل را در نظر دارند، نه از راه پرستش و بندگی است، بلکه به جهت استمداد و استعانت از او است در بندگی و اطاعت حق. و به تجربه هم معلوم کرده‌اند در وقت عبادت و طلب معرفت حق تعالی که ذات مقدّسش منزّه از خیالات و ادراکات است و صفات جمال و جلال او را که آثارش در نهاد انسان کامل ظاهر می‌شود، چون در نظر دارند آن کامل را و طلب یاری و اعانت همیشه از ایشان گفته و اسباب حضور و تجرّد دانند، وسیله تقرّب می‌شود و به ملاحظه حکم و مصالح صورت در حین ذکر اسماء الله، موجب رفعت و رفع ظلمت و حجب ظلمانی و تقیّدات عالم طبیعت می‌شود. زیرا که مراد از غفلت، تعلق به ماسوی الله است و این تعلق وقتی است که ظهور آثار وحدت خدا در هر جزوی از اجزای ممکنات مرئی نگردد و آن را موجود و مستقل دانند و به غفلت مانند. اما هرگاه در حین ملاحظه، مشاهده آثار کمال الهی شود، توجه تام به قیوم حقیقی دست دهد و ممکنات امکانی الحقیقه در آن هالکة الذات و باطله الوجود در نظر بصیر، جلوه کند و انس کامل به جناب قدس لایزال حاصل آید، در نظر سالک سوای معبود نیست و نابود نماید، حق بلا شبهه مشهود و عین شهود حق گردد نه غفلت، و منتهای عادت شود. پس غفلت از ماسوی الله چنان که گفتم

آن است که آن را موجود حقیقی ندانند و وجود آن را من جمله آثار حق نبیند؛ چنان که مولای متقیان به حسب مراتب می فرماید: ما رأیتُ شیئاً إلا و رأیتُ اللهَ بَعْدَهُ و مَعَهُ و قَبْلَهُ.^۱

قال الله تعالى: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.^۲ وقتی که سالک فی الله مجاهده نماید و مشوب نباشد مجاهده او به غرض دنیوی و اخروی، خدای تعالی البتّه به تأکیدات بسیار که فرموده در آیات شریفه، او را به سبیل خود که اولیا باشند می رساند و فرموده است: وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ و ایشانند "وسيله"؛ چنانچه در اخبار است و در زیارات جامعه است: مُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي و حوائجی و ارادتی فی کلّ احوالی و اموری.^۳ و در کتاب فقه الرضوی از حضرت رضا وارد است که فرموده اند که: در وقت تکبیرة الاحرام تَذَكَّرُ رَسُولَ اللَّهِ وَاجْعَلْ واحداً مِنَ الْاِثْمَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ تُصَبِّ عَيْنَيْكَ.^۴

و مقصود از سلوک، خلاصی است از تفرقه و او [= آن] ممکن نیست تا جذبۀ حق بر وجود سالک وارد نشود، لهذا برای [رفع] تفرقه و جمع شدن خاطر، قرار داده اند که صورت مرشد را در نظر

۱. چیزی را ندیدم جز آنکه خدا را بعد از آن و با آن و قبل از آن دیدم (شرح اصول کافی، ج ۳/۸۳، شبیه به همین مضمون).
۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹: کسانی را که در راه ما مجاهدت کنند به راه های خویش هدایتشان می کنیم.
۳. شما را پیشاپیش خواست و نیازهایم و اراده احوال و امورم مقدم می دارم (تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، تصحیح محمد آخوندی، جلد ۶، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۵، ص ۹۹).
۴. پیغمبر (ص) را یاد کن و [صورت] یکی از ائمه را منظور نظر باطن قرار بده (فقه الرضا، ص ۱۰۵).

داشته باشد تا سبب قوت قلب سالک شود و روح آن [سالک] را اتصال معنوی با او حاصل شود تا به واسطه او، فیوضات الهیه را قابل گردد و الا او لحظه‌ای فارغ و بیکار نمی‌ماند و همیشه از جایی به جایی و از صورتی به صورتی منتقل می‌شود و همیشه در تدبیر امور این نشأه است و صور این نشأه در نفس قرار گرفته است و این است مراد همگی عرفا از غفلت ماسوی؛ چنان‌که در گلشن راز در سؤال می‌فرماید، نظم:

نخست از فکر خویشم در تحیر

چه چیز است آنکه گویندش تفکر

و در جواب گوید:

تفکر رفتن از باطل سوی حق

به جزو اندر بریدن کلّ مطلق

در آلاء، فکر کردن شرط راه است

ولی در ذات حق محض گناه است

و دیگری گوید:

ذکر چبود یاد حق در جان و دل

فکر چبود سیر اندر آب و گل

جان و دل مرآت ارباب یقین

آب و گل خلق سماوات و زمین

و شاه قاسم انوار می‌فرماید:

آئینه سبب‌گشت که روی تو عیان شد

روی تو سبب بود که آئینه نهان شد

و خواجه حافظ گوید:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم

ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

و اگر جناب باحث را باز تشکیکی در این باب باشد، رجوع کند به کتب عارفین بالله که تا معلوم ایشان گردد که مراد از غفلت ماسوی‌الله چیست که در مقام بحث نوشته‌اند که با وجود این، غفلت از ماسوی‌الله را واجب شمرند. این بیان در احادیث و آیات قرآن به طریق واضحه نمایان است، از جمله شاه ولایت و مرشد راه هدایت در نهج البلاغه در تلو آیه: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فِي مَدْحِ ذَكَرٍ وَ أَهْلِ اذْكَارٍ بِهٖ نَهْجٌ بَسِيْطٌ، اشعار می‌فرمایند: اِنَّ اللّٰهَ سَبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِّلْقُلُوْبِ، تَسْمَعُ بِهٖ بَعْدَ الْوَقْرِۃِ وَ تُبْصِرُ بِهٖ بَعْدَ الْعَشُوۃِ وَ تَنْقَادُ بِهٖ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ وَ مَا بَرِحَ لِلّٰهِ عَزَّتْ اَلَاتُہٗ فِی الْبُرْہَةِ بَعْدَ الْبُرْہَةِ... عِبَادُ نَاجِہِم فِی فِکْرِہِم وَ کَلَمَہِم فِی ذَاتِ عَقُوْلِہِم... فَلَوْ مَثَلْتُمْ لِعَقْلِکِ فِی مَقَاوِمِہِم الْمَحْمُوْدَةِ وَ مَجَالِسِہِم الْمَشْہُوْدَةِ... لَرَأِیْتَ اَعْلَامَ ہُدًی وَ مَصَابِیْحَ دَجِی قَدْ حَفَّتْ بِہِم الْمَلَائِکَةُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلِیْہِم السَّکِیْنَةُ فُتَحَّتْ لَہِم اَبْوَابُ السَّمَاءِ...^۱ و در آخر خطبه فرموده:

۱. عبارت فوق از ترجمه و شرح نهج البلاغه فیض الاسلام با تصحیح و تلخیص از ترجمه ایشان نقل می‌شود: «خداوند سبحان یاد خود را صیقل دل‌ها قرار داده که به سبب آن بعد از کری، می‌شنوند و بعد از تاریکی می‌بینند و بعد از ستیزگی، فرمانبر می‌گردند و همواره برای خدا که نعمت‌هایش ارجمند است، در پاره‌ای از زمان بعد از پاره‌ای دیگر... بندگانی است که در اندیشه‌هایشان با آنان راز می‌گویند و در حقیقت عقل‌هایشان با آنها سخن می‌فرماید... و اگر آنان را در برابر عقل خود در مراتب پسندیده و مجلس‌های شایسته آنها تصور کنی... نشانه‌های هدایت و چراغ‌های تیرگی را خواهی دید که فرشتگان دورشان گرد آمده، آرامش و آسودگی برایشان نازل گشته و درهای آسمان بر روی آنان باز شده» (صص ۶۹۸-۶۹۴).

جَعَلْنَا اللَّهُ وَايَاكُمْ مِمَّنْ يَسْعَىٰ بِقَلْبِهِ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأَبْرَارِ.^۱

و اوضح از آن، آیه شریفه است در سوره كهف: وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَظِيَّةِ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا.^۲ و آیات دیگر از قبیل آیه شریفه: وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ،^۳ و لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ بسیار است و حدیث منقول از نهج البلاغه – در این کلام بلاغت نظام – اشاره فرموده است به ذکر. و فایده قول او: جَعَلَهُ الذِّكْرَ جَلَاءً... اشاره به فایده ذکر و او [= آن] مستعد گردیدن نفس است به مداومت ذکر از جهت محبت به مذکور و اعراض از ماسوی. و استفاده کرده است لفظ "جلاء" را از جهت ازاله ماسوای مذکور از لوح قلب به سبب مداومت به ذکر؛ چنانچه ازاله می شود خبث و زنگ از مرآت به سبب صفا.

و قوله: فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ بِعَقْلِكَ اشاره است به رابطه به اهل ذکر، یعنی هرگاه حاضر نمایی ایشان را در نشیمن های محموده و مجالس مشهوره که مقامات عبادات و مجالس استغراق و حضور ایشان باشد در خیال و عقل خود. لرأیت... صفات محموده ایشان است و لازم در وجوب او می باشد در مثلثهم، و استفاده کرده است از برای ایشان لفظ

۱. خداوند ما را و شما را از کسانی قرار دهد که با قلب خود به سوی منازل نیکان می شتابند.

۲. سوره كهف، آیه ۲۸: و همراه با کسانی که هر صبح و شام پروردگارش را می خوانند و خشنودی او را می جویند، خود را به صبر وادار؛ و نباید چشمان تو برای یافتن پیرایه های این زندگی دنیوی از اینان منحرف گردد؛ و از آن که دلش را از ذکر خود بی خبر ساخته ایم و از پی هوای نفس خود می رود و در کارهایش اسراف می ورزد، پیروی مکن.

۳. سوره حجر، آیه ۹۴: و از مشرکان رویگردان باش.

“اعلام و مصابیح” را به اعتبار بودن ایشان ادله‌ای به طریق الله و صاحب و مالک بودن ایشان انوار را که موجب استفاده طریق الهی است. و حفوف ملائکه به ایشان، کنایه است از احاطه اعانه ملائکه به ایشان از جهت کمال استعداد ایشان بر قبول نمودن انوار الهی را و افاضه سکینه به آنها و فتح باب عالم علوی که روحانیات است به افاضه فیض و کمالات، والله العالم.

و کونوا مع الصادقین را دو معنی است: یکی کینونیت به حسب صورت است و آن، آن است که مجالست و مصاحبت با اهل صدق و صفا را ملازم است تا به سبب دوام صحبت ایشان، باطن او از انوار صفات و اخلاق ایشان منور شود. و کینونیت به حسب معنی، آن است که از رهگذر باطن، طریقه مرابطه را ورزیده نسبت به طایفه‌ای که استحقاق واسطگی [میان خدا و انسان] داشته باشند. و صحبت را [به ظاهر] حصر نکند، بلکه به چشم باطن همیشه ناظر باشد و چنان سازد که از صورت به معنی عبور کند تا همیشه واسطه در نظر او باشد. چون این معنی را برسبیل دوام مراعات کند، به اسرار ایشان مناسبت و به سر ایشان موافقت حاصل شود و بدین وسیله آنچه مقصود اصلی است به دست آید. مولوی فرماید:

لوح محفوظ است پیشانی یار

سر کونین است در وی آشکارا^۱

مروی است که حضرت پیغمبر در وقت نقاهت مزاج شریف و قریب به ارتحال به عالم باقی، به مسجد تشریف آورده و در پایه

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۳۹۱ (با کمی اختلاف).

اول منبر قرار گرفتند و فرمودند که: ای یاران، می بینم که از میان شماها بیرون خواهم رفت و چون از شما جدا شوم، هرگز مرا فراموش نکنید و به دل از من جدا نشوید و رعایت حق اهل بیت مرا به جا آورید و از احکام ایشان تخلف نوزید. و اشاره فرمودند به جناب امیرالمؤمنین و یعسوب الدین، و تحدّر از خطرات نفسانی و مخالفت آن جناب فرمودند، و مبالغه فرمودند که: مرا در خاطرها همیشه داشته باشید.

و از حضرت صادق مروی است حدیث مطوّلی و در کتاب مجالس در باب انصار، در خصوص شرفیابی خدمت حضرت امیر و زیارت و ملاقات و نظر کردن به روی مبارک آن جناب، حضرت نبی خاتم می فرماید: *وَاللّٰهُ، اَلنَّظَرُ اِلٰی وَجِهٍ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ*^۱ و فرمودند: نظر کردن بر روی علی بهتر بود از اینکه همه عالم از برای تو زر سرخ گردد و همه آن زر را در راه خدا انفاق کنی، و به عدد هر نفسی که قدم در راه زیارت علی گذاشته‌ای، شفاعت هزار کس در روز قیامت نمایی.

و از حضرت علی بن موسی الرضا منقول است که: *وانوا عند افتتاح الصلوة ذکر الله و ذکر رسول الله فی الصلوة واجعل واحداً من الائمة نصب عینیک*^۲. و نیز در ادعیه می فرمایند: *اللّٰهُمَّ نَوِّرْ ظَاهِرِي بِطَاعَتِكَ وَ بَاطِنِي بِمَحَبَّتِكَ وَ قَلْبِي بِمَعْرِفَتِكَ وَ رُوحِي بِمُشَاهَدَتِكَ وَ سِرِّي بِاسْتِقْلَالِ اَتْصَالِ*

۱. به خدا، نگاه بر روی علی عبادت است (بحار الانوار، ج ۲۵/ ۳۲۴).

۲. در نماز نیت ذکر خدا و ذکر رسول کن و یکی از ائمه را منظور نظر باطن قرار بده (بحار الانوار، ج ۸۱/ ۲۰۷).

حضرتک. ^۱ و فرموده‌اند: و لا تَحْبَبْ مُشْتَاقِيكَ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رُؤْيَتِكَ وَ التَّمَتِّعِ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ وَ اِفْدَا إِلَى حَضْرَةِ جَمَالِكَ مُرِيداً وَ جِهَكَ، وَ اجْعَلْ جِهَادَنَا فِيكَ وَ هَمَّنا فِي طَاعَتِكَ. ^۲ و فرموده‌اند: إِلَهِي فَأَسْأَلُكَ بِنَا سُبُلِ الْوَصُولِ إِلَيْكَ وَ سَيِّرِنَا فِي أَقْرَبِ الطَّرِيقِ لَلْوُفُودِ عَلَيْكَ. ^۳ و دیگر از قبیل حدیث: مَنْ رَأَى فَقْدَ رَأَى الْحَقَّ ^۴ و أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي ^۵ که حدیث قدسی است.

و دیگر از جناب علی بن ابی طالب مروی است در جواب سؤال اینکه: به چه عمل به مقام اعلائی علو رسیدی یا علی؟ فرمودند: بر در دل و قلب خود مقیم بودم و نگذاشتم غیر حق داخل دل شود و غیر الله را در دل و قلب راه ندادم. و حضرت سیدالسااجدین در دعای خمسہ عشره می فرماید: وَ اِنْسِنَا بِالذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَ اسْتَعْمَلْنَا بِالْعَمَلِ الزَّكِيِّ وَ السَّعِيِّ الْمَرْضِيِّ، ^۶ و مراد از عمل زکی، ردیف ذکر خفی فرموده است، علی الظاهر مراد همین عمل است که عبارت از "مربطه" باشد. و

۱. خدایا، ظاهر مرا به طاعتت و باطن مرا به محبتت و قلب مرا به معرفتت و روح مرا به دیدارت و باطن مرا با پیوند حضرتت نورانی بگردان (رسائل مجذوبیه، محمدجعفر کبودرآهنگی (مجدوب‌علیشاه)، تصحیح حامد ناجی اصفهانی، انتشارات حقیقت، تهران ۱۳۷۷، صص ۶۷، ۲۰۴).

۲. مشتاقانت را از دیدار و رؤیتت و بهره بردن از نظاره خود محجوب مفرما که اینان مهمان حضرت جمال تو اند و ارادت وجه تو را دارند. کوشش و تلاش ما را در راه خودت قرار بده و همت ما را متوجه طاعت خود بنما. (بحار الانوار، ج ۱۴۴/۹۴).

۳. خدایا ما را در راهی که به تو برسد و در نزدیکترین طریقه برای ورود به مهمانی خودت ما را روانه بفرما (بحار الانوار، ج ۱۴۷/۹۱).

۴. هرکس مرا ببیند خدا را دیده است (بحار الانوار، ج ۲۳۵/۵۸).

۵. من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند (جبل‌المتین، شیخ بهایی، انتشارات بصیرتی، قم ۱۳۹۸ ق، ص ۳۳).

۶. ما را به ذکر خفی مانوس کن و بر عمل پاک و کوشش رضایت‌بخش [کلمه "مرضی" طبق ضبط مفاتیح الجنان] وادار (شرح اسماء الحسنی، ج ۱/۶۹).

دیگر فرموده نظماً:

و زُبَّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبَوْحُ بِهِ لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ تَعْبُدُ الْوَشْنَ^۱
 و در تفسیر آیه کریمه: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»^۲
 می‌فرماید: مراد از «برهان»، صورت یعقوب بوده؛ و دیگر
 می‌فرماید: تجلی نور به کوه طور، اشعه جمال یکی از شیعیان ما بوده؛
 و در بیان نزول سکینه به قلوب فرموده‌اند: السَّكِينَةُ رِيحٌ تَفُوحٌ فِي الْجَنَّةِ،
 وَجْهُهُ كَوَجْهِ الْإِنْسَانِ؛^۳ و تفسیر اَخْصِيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ^۴ را به حضرت
 امیرالمؤمنین کرده‌اند و اکثر علما، اشاره به این معنی فرموده‌اند، از
 آن جمله آخوند ملامحمدباقر در کتاب عین‌الحیات در تعریف و
 توصیف حضور قلب نماز می‌فرماید: فرض کنید در میان دو چشم و
 ابروی ائمه هدی ایستاده‌اید، زیرا که اقتدا به ایشان دارید درحقیقت،
 و ایشان ناظر اعمال و نیات شما می‌باشند. و از این جا گفته‌اند: صلاة
 المؤمن وحدة، جماعة.^۵ و از این قبیل است کلام شیخ بهاءالدین -
 علیه‌الرحمه - که می‌فرماید:

۱. چه بسا گوهر دانش که اگر آن را اظهار کنم، به من گفته می‌شود که تو از جمله
 بت‌پرستانی! (مرآة الحق، حاج محمدجعفر کبودرآهنگی، تصحیح حامد ناجی اصفهانی،
 انتشارات حقیقت، چاپ اول، تهران ۱۳۸۳، ص ۹۱).
 ۲. سوره یوسف، آیه ۲۴: آن زن آهنگ او کرد، و اگر نه برهان پروردگارش را دیده بود او
 نیز آهنگ آن زن می‌کرد.
 ۳. «سکینه» نسیمی است که در بهشت می‌وزد و چهره‌اش مانند چهره انسان است (رسائل
 مجذوبیه، ص ۱۳۶).
 ۴. سوره یس، آیه ۱۲: در کتاب مبین شمار کردیم.
 ۵. نماز فرادای مؤمن، جماعت محسوب می‌شود.

سجده بر بتی دارم راه مسجدم منما
کافر ره عشقم، من کجا مسلمانی
زلف و کا کل او را چون به یاد می آرم

می نهم پریشانی بر سر پریشانی

و پس از این همه، آشکار می شود که عمل معهود در میان سالکین دین مبین و هم چنین به نحوی که در ذکر خفی دلایلی چند مذکور شد، شاهد است اعمال را؛ خصوص این که از حضرات ائمه معصومین - علیهم السلام - روایت می نمایند. و چه شک است در این که تفکر، از عبادات مندوبه و مستحبّه و مباحات است. و قطع نظر از تبیین و تفکر در آلاء الله، محض لقای حضرت نبی و حضرت ولی و سایر اوصیا و خط است کتابی قرآن و احادیث و اسماء الله و اسامی ایشان و مؤمنین ممتحن و قصص انبیا که در اکثر جاها در کلام خدا به ذکر رسول خدا امر می شود، ثوابی است علی حده. و اینکه عالمان علم خطوط، اسامی مبارکهٔ خمسۀ آل عبا را در جمال انسانی مصور انگاشته اند، مثل اسم شریف حضرت رسالت پناه را به نحوی که شیخ اوحد الدین در کتاب جام جم می گوید:

از سرپای مرد و صورت دل

گشته شکل محمدی حاصل

و مثل اسم مبارک جناب علی بن ابی طالب، شکل او است چشم ها و ابروها و انف ها، و در حدیث صحیح نیز وارد است که هر مخلوقی در قالب خود قرار نگرفت تا اسامی خمسۀ مبارکه بر آنها نوشته شد، نوعی است از یاد ذات مقدّس؛ پس معلوم است که در تصوّر و تخیل

ایشان بحثی نخواهد بود. مع هذا ندیده‌ام استادی را که بگوید مرا در نظر قلب داشته باشید، مگر اینکه در حین موعظت می فرموده‌اند که یاد کردن خدا و تفکر نمودن در آلاء الله، سرّی است از برای رفع خواطر نفسانی و از این حاصل می شود معرفت صفات سبحانی. و اگر کسی را از علوم احادیث یا رؤیای صادقه، شمایل شریفه حضرت رسول مختار یا ائمه اطهار در نظر باشد و در حین فکر، به نظر خیال و قلب درآرد، بسا فتوحات رو دهد. و به مصداق باطنی المؤمنُ میرآت المؤمن، بعضی از اربابان اجازت در طریقت که به حُسن سیرت و صورت شریعت ظاهری آراسته باشد، به نیابت از جانب نبی و وصی در حین ذکر که به تجربه تأثیرات کلی هم یافته‌اند، مأذون و مأمور نموده‌اند طلاب را در نظر داشتن استاد را به نظر قلب و بسی خوب و مرغوب است، مثل صفوف نماز جماعت و اقتدا کردن در صورت امام را به نیابت امام از آنانی که محال معرفت الله و مساکن برکت الله و ذکر الله و وجه رحمت و نعمت الله اند به جهت بروز عظمت خدا و رفع ماسوی از قلب. و اینکه صاحب اجازه، مرید را مأمور به این عهد بکند به اعتبار این امور باشد.

و ظاهر است که اسباب حرکت همه موجودات به سوی مراتب عالیه و تنزّل به مقامات سافله و صفات رذیله، به میل قلب و هوای نفس است که به سبب نظر، سفر به هر دیار نمایند که شاهد مدعا را در آغوش آرند. حتی در ایجاد ممکنات نیز جز اینکه خالق عالم به اراده ذاتی خویش، خواست که از نمایشات صور علم ذاتی خود،

به تصویر صور صفات و اسما و افعال و آثار پردازد و سلطنت خود را ظاهر سازد و تماشاگاه و باعث معرفت همه ممکنات مخلوقات خود سازد و به غیر از این مراد ملحوظ نیست: كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَخْبَيْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ.^۱

پس اگر کسی تواند به قدر توانایی، نفس حیوانی را از آرزوها و هواهای او وادارد [= بازدارد] و مشغول به امورات حقانی تذکر و تفکر قلبی نماید، در این امور مصابره و مرابطه به او آموزد، البته خوب خواهد بود. سیما انسان کامل را که اول مطرح پرتو وجود و مصدر و سبب خلقت همه موجود و ملائک را مسجود است و آیینۀ موجودات نما است بل آیینۀ سر همه صفات خدا است، پس اطاعت و طلب او از روی محبت و بندگی خدا و تمسک به اعلام هدی، عبادت خواهد بود؛ چنانکه جناب حضرت امیرالمؤمنین می فرماید که: النَّظَرُ إِلَى الْعَالَمِ عِبَادَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْإِنَامِ مَسْقَطُ الْعِبَادَةِ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْوَالِدَيْنِ شَفَقَةٌ وَرَحْمَةٌ عِبَادَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْآخِ لِوُدِّهِ فِي اللَّهِ عِبَادَةٌ أَكْبَرُ.^۲ به جهت مشق هم باشد هرکس را لازم است که با این آداب نیک، دایره میل و محبت خود را به اعلام دین وسعت دهد تا از آن فیض تمام، زیاده بهره برد بلکه این کار باعث ترقیات کلی به کمال باشد، و اینکه این

۱. من گنج نهانی بودم که دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم (رسائل الکرکی، محقق کرکی، تحقیق محمد حسون، جلد ۳، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم ۱۴۱۲ ق، ص ۱۵۹).

۲. نظر بر عالم عبادت است و نظر بر عامۀ مردم ساقط کننده عبادت است و نظر مهر و محبت بر پدر و مادر عبادت است و نظر بر برادر به خاطر مودت الهی [تولاً] عبادت است (عدة الداعی، ص ۱۷۶).

رفتار مانع هیچ احوال نباشد از احوالات خیر و طاعات. به مدلول آیه وافی هدایه اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا^۱ و حدیث مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ،^۲ از کتاب نفس خود غافل نشود و همواره از نفس خود از مقدار حسنات و عصیان و اینکه مرتبی او، عقل و نبی او است و طبع هوا، شیطان او، مطلع بوده؛ به مضمون حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا،^۳ خود را از هواها و آرزوهای نفسانی بازدارد که ظلمت و قساوت در قلب حاصل نشود و بداند که در کدام یک از مراتب خمسۀ ناطقه است و مراتب او را به عرض بیان آریم تا شناسایی از برای سالکین آسان شود.

اول از مراتب خمسۀ نفس ناطقه، مقام روح است: مدام گوش به وحی و الهام داشته و چشم وی ناظر به آثار و احکام خداوند ملکِ علام است و بجز خدای تعالی، دلش را آشنایی نیست و پیوسته ظاهر و باطن را به احکام شریعت و تکلیف و کلفت وادارد.

دویم از مراتب خمسۀ نفس ناطقه، مقام عقل است که شیوه‌اش بندگی است و از اعمال خود مدام شرمندگی دارد و به ذکر و فکرش کار، و شوق در معارفش بسیار، با صدق و وفا و فقر و فنا و تسلیم و رضا روزگار خود را گذراند. پس در این حال مؤمن، ممتحن و سرور هر انجمن و محبوب خداوند تعالی و محبّ اولیا خواهد بود. و در آداب و وجوه طلب معاش و لذّات جسمانی، به کلفت و کراهیت

۱. سوره اسراء، آیه ۱۴: بخوان نامه‌ات را، امروز تو خود برای حساب کشیدن از خود بسنده‌ای.

۲. هرکس خود را بشناسد خدا را شناخته است (عوالی اللّالی، ج ۱/ ۵۴).

۳. حساب خود را برسید پیش از آنکه از شما حسابرسی شود (بحار الانوار، ج ۶۷/ ۷۳).

باشد و به لوازم امور معاد، به شوق و ذوق و محبت بود و به هرچه بنگرد بجز حق نبیند و بجز شاهد مطلق ننگرد.

سیم از مراتب خمسۀ نفس ناطقه، مقام نفس است که در مقام کسالت و لذت آرمیده، با وجود اینکه استاد را دیده و آنچه لازم است شنیده، مع هذا گاه عاقل است و اکثر اوقات غافل. چون در همه امورش مختار است و به هر جانبش اقتدار، به هر جانب رو آرد از اهل آن مقام شود و تا هنگام مرگ، مستقر به مقامی نباشد. بدین جهت مورد و مستوجب حساب و ثواب و عقاب باشد و میزان ایمانش، در محبت اعلام دین است و اطاعت نمودن استادان کامل. پس شخص آگاه باید که آینه را جلا دهد و در برابر نظر قلب دارد و اگر اعمال و افکارش به میزان، سنجیده آید شکر گزارد و اگر - العیاذ بالله - به میزان درست نیاید، توبه و انابه نماید و رجوع به فطرت اصلی کند و به اصل خویش راجع شود تا به مصداق *وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ* و شفاعت دوستان و مقربان درگاه احدیت به فریادش رسد و به جنات وصالش رساند.

چهارم از مراتب خمسۀ نفس، طبع است که مقام ظلومی و جهولی است، زیرا که ادعایی کرده و در معرض امتحان مانده است، نه استادی که او را درس گوید و نه خود او را درد طلبی که استادی را بجوید. نظم:

به عادت ضبط کرده مذهبی را

به پندارش سپرده مطلبی را

همی گوید که جز ظاهر و وطن نیست
 مرا تکلیف جز بر این بدن نیست
 به ظاهر سالک سلک شریعت
 به باطن غرق در بحر طبیعت
 ز قرآن دیده آن خط و کتابت
 شنیده نام چند از آل و عترت
 ز راه دل نه این باشد نه آنش
 [کذا] گشته در قرآن نشانش
 نمی داند که آن دو، فیض ذات است
 یکی زان اسم و آن دیگر صفات است
 و پر ظاهر که اهل طبایع در حین امتحان قرین شیطان شوند،
 مگر خداوند عنایتی فرماید و به اخلاق فطری نجات یابد و زهد
 ظاهری که بس نایاب است به فریادش رسد و مفاد حدیث *مَنْ تَشَبَهَ
 بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ* به جنات حیوان صفاتش رساند.
 پنجم از مراتب *خمسة نفس ناطقه*، مقام هیولا است که همه
 اعمالش از راه اغراض دنی طبیعت و نفس اماره باشد و هوا و هوس
 و اخلاق ذمیمه، قاهر بر او شده آمر باشد و مثل ابلیس همه عمر و
 خیالات خود به تدلیس گذراند و سراسر عجب و کبر و بخل و حسد
 و ریا باشد. و چنین کس *البته* در حین موت - از شدت اضطراب -
 محبت عادی عاریه او چون در اوقات شداید و خواب که در وقت
 حیات فراموش می نمود، باز از یادش رود و حضرت امیرالمؤمنین
 حکم به موت ارادی و ایمان او کند و در جوار شیطان جا کند و مثل

چهارصد هزار ساله طاعتِ شیطانی، اعمالش هبا شود.

الغرض، مراتب نفس ناطقه تحریر یافت. ارباب انصاف [را] از ملاحظه باطن خویش معلوم می‌گردد که در کدام درجه از آن مراتب است؛ چه اگر خودسر است شیطان است و اگر متوسط به خودسر است به مثل همان. پس در این عهد و زمان چاره‌ای جز آن نیست که به مدلول آیه وافی هدایه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**^۱ مؤمن صاحب اجازه را که از اعلام دین و مقتدایان اهل یقین باشد، متوسط شده و از او متعلم بوده و به او محبت و رزد تا سلسله ایمان و تمسک و اعتصام او از هم نپاشیده روزبه‌روز مستقیم گردد؛ چنان‌که حضرت امام جعفر صادق می‌فرماید: **لَا تَصِحَّ الْأَقْتِدَاءُ إِلَّا بِصِحَّةِ نَسَبِ الْأَرْوَاحِ فِي الْأَزْلِ وَامْتِزَاجِ نُورِ الْوَقْتِ بِنُورِ الْأَزْلِ** و ليس الاقتداء بالحركات الظاهرة دون النسب بأولياء الدين من الائمة و أتباعهم ذوى الحكمة. ^۲ قال الله تبارك و تعالى: **فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ**، ^۳ و قال اميرالمؤمنين: **الأرواحُ جنودٌ مجتده ما تعارف منها ائتلف و ما تتاكر منها اختلف**، ^۴ و قيل لمحمد بن الحنفية: **من أدبك؟**

۱. سورة مائده، آیه ۳۵: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به سوی او وسیله بجویید و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید.

۲. اقتدا صحیح نیست جز با صحت نسب ارواح در ازل، و امتزاج نور وقت [وارد غیبی در حال] به نور ازلی. اقتدا با حرکات ظاهری و بدون نسبت روحی به اولیا (ائمّه و تابعان صاحب حکمت ایشان) به معنی حقیقی اقتدا نیست (شبيه به همین حدیث را می‌توانید در مصباح الشریعه، ص ۱۵۶ بیابید).

۳. سورة مؤمنون، آیه ۱۰۱: چون در صور دمیده شود، هیچ خویشاوندی‌ای میانشان نماند و هیچ از حال یکدیگر نپرسند.

۴. ارواح لشکریان بسیج شده و به صف کشیده شده‌اند که هر کدام از آنها با دیگری آشنا

قال: [ادبني ربي في نفسي] ما استحسنته من اولي الاباب والبصيرة اتبعتهم [به] واستعملته وما استقبه من الجهال اجتنبته و تركته [مستنقرا]، فأوصلني ذلك الى كنوز العلم.^۱ قال الله عز وجل لا عز خلقه محمد (ص): أولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده.^۲ وقال الله عز وجل: ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفا.^۳ و حديث: فلو كان لدين الله عز وجل مسلك قوم من الاقتداء لندب اوليائه و انبيائه [اليه].^۴ قال النبي (ص): في القلوب نور لا يضي الا بالاقتداء بالحق و قصد السبيل، وهو من نور الانبياء مودع في قلوب المؤمنين.^۵ و الا ظاهر است که اسلام بدون ايمان مثمر ثمر نیست؛ چنانکه آیه شریفه دال بر آن است: قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ.^۶

و بعد از توسل، به ادنی مرتبه قانع نشده، سعی کند که به درجه

→

باشد مانوس می شود و هر یک دیگری را نشناسد اختلاف می یابد (بحار الانوار، ج ۶۴ / ۱۶۶).

۱. از محمد بن حنفیه پرسیدند: ادب آموز تو که بود؟ گفت: هر کاری را از خردمندان و دیدهوران پسندیدم پیروی کردم، و هرچه از نادانان نپسندیدم ترک کردم و همین مرا به گنج های دانش رسانید (بحار الانوار، ج ۲ / ۲۶۵).

۲. سوره انعام، آیه ۹۰: اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است.

۳. سوره نحل، آیه ۱۲۳: به تو نیز وحی کردیم که از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن.

۴. هرگاه برای دین خدا طریقی قوی تر از "اقتدا" وجود داشت اولیا و انبیا همان را برمیگزیدند (تفسیر صافی، فیض کاشانی، تحقیق حسین اعلمی، جلد ۳، انتشارات کتابخانه صدر، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۴، ص ۱۶۲).

۵. در دل ها نوری [نهفته] هست که جز با پیروی حق و رویکرد معتدل به راه خدا برافروخته نمی شود، و آن از نور انبیا است که در دل های مؤمنان به ودیعت گذارده شد (شبیبه به این مضمون در مصباح الشریعه، صفحه ۱۵۷ موجود است).

۶. سوره حجرات، آیه ۱۴: اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بگوید که تسلیم شده ایم، و هنوز ایمان در دل های آنان داخل نشده است.

عقل کامل رسیده، به حدّی که ولی شناس گردد و نبی را کما هو حقّه به حسب رتبه خود شناسد تا به مقام اخلاص و خلوص رسد، و عروج به این مراتب عالیّه را چگونه با این نماز پنجگانه به جا آورد؟ و حال آن که چشم و گوش و هوش و قلبش بیگانه و دایم در خیالات این نشأه فانی و فکرهای فاسد دنیوی نفسانی و در دگان و بازار است.

و ظاهر است که هرکس به هرچه انس بیشتر دارد محبت او را زیاده از حد دارد و به حسب یخسر المرء مع ما أحبه^۱ با او محشور گردد. و از اینجا است که معاشرت از روی غفلت را نیز در بعضی امور، از قبیل ملاقات مؤمنین و گردانیدن تسبیح تربت و گوش دادن به قرائت کتاب الله و نگاه به خطوط اسما و ادعیه و قرآن و زیارت قبور مؤمنین را بدون دریافت حضور – یعنی شناخت صاحب قبر – از برای مرتکبین آنها ثواب بسیار نوشته اند.

پس با وصف این، اگر کسی مؤمن ممتحن را که صاحب اجازت کامل در دین و آیین محبت و اخلاص حق تعالی و نبی و اولیاء الله راسخ باشد، به نیت صحیح او را نصب العین خاطر سازد و به مرافقته او قلب را به مصداق: فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قَلْبَهُ لِأَفْعَالِكِ و لسانک و لا تُحَرِّكُهَا إِلَّا بِالإِشَارَةِ مِنْهُ^۲ در دل استمداد از او شود، بلاخلاف و بی شبهه از آن بهتر است که به خیالات کفر و جهالت و انکار در دل مشغول باشد؛

۱. انسان با هرچه که دوست دارد محشور می شود. (بحار الانوار، ج ۶۶ / ۸۱).

۲. قلبت را قلب او قرار داده در افعال خود، و زبان خود را حرکت مده مگر به اشاره از جانب او.

چنان‌که احادیث متواتره از نبی خاتم مذکور می‌شود، یکی حدیث اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ التَّقْلِیْنَ، کِتَابُ اللَّهِ فِیهِ التَّوْرُ فَخُذُوا بِکِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ، وَ عِترتی اَذْکُرْکُمْ اللَّهُ فِی عِترَتِی.^۱ پس چون نفس تبدیل شود، ظاهراً اگر مشغول به امورات لازمه دنیویّه و معاش باشد باطناً با خدا خواهد بود، التذاذ معارف حقّه او را حاصل شده، در جمیع امور مشغول به حقایق باطنی می‌باشد و از حق غفلت ندارد و حتی در خواب نیز مشغول ذکر خدا و فکر آلاء حق باشد؛ چنان‌که در کلام مجید ربّانی می‌باشد: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ. و به مصداق حدیث تنام عینائی و لا ینام قلبی،^۲ همه اعمال او نورانی و ذکر حق شود و ملاحظه حق بر عمل‌ها پیشی بگیرد؛ چنان‌که می‌فرماید: ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله [و بعده و معه].

الحاصل، اگر منکری اگر گوید که دین نبی، سهله و سمحه باشد و این نوع عمل خالص بسیار مشکل است و مورد طعن خلق است، گفته می‌شود که هرگاه بهانه نفس نباشد و شرک و ریا داخل در نیات و اعمال نباشد، ذکر و فکر که ملاحظه قدرت و آیات الهی است، در همه حال آسان است و خوشحال از بروز معارف آناً فاناً می‌باشد. و سبب طعن طاعنان آن است که [صاحب ذکر و فکر] پشت به تابعان شیطان نموده و طاعنان از امثال ایشان‌اند که با شیاطین رفیقان‌اند، چون سالکان را پشت بر ایشان شده و ضدّیت در جمیع مقامات و

۱. من میان شما دو امانت گرانها گذاشتم: کتاب خدا که آن را فراگیرید و بدان جنگ بزیند و دیگر خاندان من. در رعایت خاندان من، خدا را به یاد شما می‌آورم و شما را به خدا سوگند می‌دهم (بحار الانوار، ج ۲۳/ ۱۰۸).

۲. چشمانم را خواب می‌گیرد اما دلم بیدار است (بحار الانوار، ج ۲۲/ ۲۷).

احوال مابین ایشان به هم رسیده و جنسیت مرتفع شده، لهذا طعن زنند. زیرا که موافق با یکدیگر نیستند و هر قدر از امثال این تابعان شیطان، دورند و مخالف، با حضرت حق - سبحانه و تعالی - نزدیک و با اعلام دین، قرب جوار به هم رسانیده، ملامت و طعن کشان باشند. نظم:

عشق از اوّل سرکش و خونی بود

تا گریزد هر که بیرونی بود^۱

پس چون توفیق شامل حال کسی شود و به این مقام مشرف شود که کمال انسانی است، در نهایت آسانی طی منازل نماید و به قرب حق و مقربان درگاه احدیتش مشرف شود و چشم و گوش و خیالات نفسانی را از همه جا بسته، منع نماید از توجه آنها را به غیر حق و بالمزه خالص و صرف مشغول ذکر حق دارد. و قطع نظر از اهل شهود شدن، سالکین را عبور از مقامات طبیعت و نفس کلیه به مقام عقل، بدون صاحب اجازه و همراهی استاد کامل در باطن ممکن نخواهد بود. و حدیث عمر بن حنظله در بیان احکام، امام - علیه السلام - می فرماید: *أَنْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا... الخ.*^۲ بر منصف بابصیرت ظاهر است که قابل این تعریف کیست از غیر معصوم؟ که به مصداق *طَالِبُ الْمَوْلَى*

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۲۱۳ (با کمی اختلاف).

۲. به کسانی از میان خودتان نگاه کنید که حدیث ما روایت کند و احکام ما را بشناسد و به حلال و حرام ما نگاه کند... (حدائق الناضرة، محقق بحرانی، تصحیح محمدتقی ابروانی، جلد ۹، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۴۴۰).

مُذَكَّرٌ، در معنا و به حسب سلوک حقیقتاً به مقام مردی و فنای به حق رسیده باشد و از خود فراموش کرده باشد و از منیت رسته و هرچه گوید از خود بینی نباشد، بلکه از امام و از جانب ایشان سخن گوید و پیوسته با نظر وجدان و عرفان باشد تا ظنّ و شک در نفس آن [= او] عبور ننماید، چه احکام حلال و حرام و امر و نهی به حسب مقامات، متفاوت شود.

و به قول عرفا باید صاحب ملکهٔ راسخه باشد و قلب او منور به نور علم و عرفان شود که سهو و نسیان و خطا نرزد، و این مقام کسی را حاصل است که موصوف به وصایف مذکوره بوده، از صفات رذیلهٔ هفتگانه رسته باشد. و صاحب این علم و اخلاق، بعد از اجازه و اذن استاد کامل، قابل پیشوایی و مقتدایی باشد و تمسک و تولّای در دین بدو شاید، و عدالت همان ملکهٔ راسخه باشد. و به کثرت طاعات ظاهری و شهرت و اعتبار بین الخلق، مقتدایی را شایسته نمی توان بود. و حدیث صحیح قدسی است که: لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ عَالِماً مَفْتُوناً بِالْدُّنْيَا فَيَصُدُّكَ عَنْ طَرِيقِ مَحَبَّتِي فَإِنَّ أَوْلَىٰكَ قُطَّاعَ الطَّرِيقِ عُبَادَ الْمَرِيدِينَ.^۱ و احادیث بسیار دالّ به این مطلب است. و طاعات ظاهری بسیار، دلیل بر مقتدایی و نیکی شخص نمی شود، بلکه علامت همان صفات مذکوره التفصیل است.

و نیز صدق و امانت و شرط اجازت از برای این است که شیاطین، به شمایل و قراین اعلام دین و استادان کامل نتواند شد تا مداخلت در طریقهٔ حقّه و احکام و مقامات مشهود او نماید. و به

۱. بین من و خودت عالمی را که شیفته دنیا و بازدارنده از طریق دوستی من است قرار نده، زیرا آنان راهزنان و بندگان پیروانند.

مدلولِ حَبِّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمَى وَيُصَمُّ،^۱ محبّ نفس و هوا و دنیا، اعلام دین و مخلصان طریق حقّ یقین را به جهت بی بصیرتی و عدم موافقت و جنسیت نتوانند شناخت، چرا که عالم صاحب اجازه ممتحن، محیط بر مریدان است و الا تفضیل مفضول بر فاضل خواهد بود. پس باید اقتدا در جمیع مقامات به ایشان کرد و متخلّق به اخلاق ایشان [گردید] تا تواند ایشان را به حسب مقدار حوصله خود شناسد و خود را به ایشان سپارد که درحقیقت ظاهراً و باطناً به نبی و ولی مقتدی شده و خود را به ایشان سپرده.

و چون «متّحد جان‌های شیران خداست»، در مقام اتّحاد معین و غمخوار یکدیگر بوده تا به جناب ختمی مآب و سید او صیا رسد و مرآت هم باشند و متخلّق به اخلاق الله شوند و به مجالست، هم‌رنگ شوند که المجالسه مؤثّره و به جبل‌المتین ولایت چون زنجیر متّصل شوند. و به حسب ملاحظه یکدیگر، خیالات و آرزوهای خودبینی از میانه مرتفع شود و به همّت جمعیت و همّ واحد، فتح باب ولایت به زودی شود و به مصداق مَنْ دَقَّ بَاباً وَلَجَّ وَلَجَّ وَالبته ابواب معارف و علوم از فضل خداوند تعالی، بر رویش منکشف گردد و به موجب حدیث انا مدینه العلم و علی بابها،^۳ از باب داخل شهر علم و کسب معارف شده باشد.

الحاصل، عمر عزیز و دنیا مزرعه آخرت است و در نفس دون،

۱. دوست داشتن چیزی تو را کور و کر می‌کند (شرح اصول کافی، ج ۱۴۷/۹).
 ۲. هرکس دری را بکوبد و اصرار ورزد، بالاخره وارد آن خانه می‌شود (امثال و حکم، ج ۴/۱۷۴۶).
 ۳. من شهر علمم و علی در این شهر است (الصوارم المهرقه، ص ۱۳۲).

هزاران آفت و این همه صفات زبون را قوت شخص کجا رسد که به تنهایی، بدون استعانت استاد کامل تواند از نفس بیرون کرد؟ پس چاره همین خواهد بود که به منطوق *أطلبوا العلم ولو بالصين*^۱، اعلام دین از مخبرین آگاه تحقیق شود و این کس به صدق تام و تمام به نزد او رفته آرام بگیرد و به نظر شایسته و آداب مرغوب، معاشرت و مجالست نماید. همین که دریافت نمود که [آن شخص] کامل است و در سلسله حقه طریقت صاحب اجازت، خود را در تحت تصرف او آورد و به ارشادش تربیت یافته، از نفس دون خلاصی یافته، به مقام عقل و اطمینان و یقین، داخل و مشرف خواهد بود. پس به دامان پاک حضرتش محکم بیاویزد و از تخلف او در هر حال بپرهیزد و به آداب مأموره از جانب استادش، راه ایمان را بیوید.

و ظاهر است که هر عملی را پاره‌ای مقدمات هست که نفس مغرور شعور به آنها ندارد، خاصه علم محبت و یقین که به سبب اطاعت مؤمنین اهل معارف و مخلصین فی الله، آگاهی از لوازم طریقه حقه، او را حاصل آید و روز به روز محبت در تزاید باشد و از طرفین قوت گیرد تا به جایی رسد که به اشراق علوم قابل شده و انوار معارف به قلب صاف صادق او پرتو اندازد و استفاضه فیوضات از توجه باطن مصفای مبارک پیر و استاد کامل نماید. و به التذاذ این سرور و فتوح قلبی، از سایر لذات دست کشد تا محبت به مقام "وداد" رسد و وداد به مقام "عشق" تا از حیرت و غیرت و شوق و ذوق لقا،

۱. دانش را بطلبید هر چند در چین باشد (شرح اصول کافی، ج ۱/۱۵۷).

مرتبه به مرتبه، به دست معلّم حقیقی افتد و در آنجا گاهی ناز و گاه نیاز آورد. پس به نوع خاصّ تربیت فرمایند تا از آن طرف عنایات حق در رسد. شعر:

گر تو نگذاری عنایت‌های او

می‌گذارد این دلم شیدای او^۱

و احادیث قدسی شاهد این مطلب است که: مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ وَجَدَنِي أَحَبَّنِي وَمَنْ أَحَبَّنِي عَشَقَنِي وَمَنْ عَشَقَنِي عَشَقْتُهُ وَمَنْ عَشَقْتُهُ قَتَلْتُهُ وَمَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيْ دِيَّتِهِ وَمَنْ عَلَيَّ دِيَّتُهُ فَاَنَا دِيَّتُهُ.^۲ دیگر در فقه‌الرضا از امام ثامن ضامن مروی است که می‌فرمایند: إِنَّ لِلَّهِ شَرَابًا لَا وَلِيَاءَ إِذَا شَرَبُوا سَكِرُوا وَإِذَا سَكِرُوا طَرَبُوا وَإِذَا طَرَبُوا طَلَبُوا وَإِذَا طَلَبُوا طَابُوا وَإِذَا طَابُوا ذَابُوا وَإِذَا ذَابُوا خَلَصُوا وَإِذَا خَلَصُوا وَصَلُّوا وَإِذَا وَصَلُّوا اتَّصَلُوا وَإِذَا اتَّصَلُوا لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ حَبِيبِهِمْ.^۳ و منصف صاحب بصیرت را ظاهر است که این شراب، جز محبّت ذات خدا نیست. احوال زید و حارثه و همام در حدیث رسول که به مقام محبّت رسیده بودند، دلیل این کلام است.

چون پیشتر اشاره شد که چشم نفس ناطقه انسانی در مراتب

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۶ (با کمی اختلاف).

۲. هرکس مرا جست می‌یابد و هرکس مرا یافت دوست می‌دارد و هرکس مرا دوست داشت من عاشق او هستم و من عاشق هرکس باشم او را می‌کشم و من هرکس را بکشم دیه او برعهده من است و هرکس دیه او به عهده من باشد من خود دیه او هستم (احادیث مثنوی، ص ۱۳۴).

۳. خداوند برای اولیا خود شرابی دارد که چون بنوشند مست شوند و چون مست شوند به طرب آیند و چون به طرب آیند در طلب آیند و چون در طلب آیند پاک شوند و چون پاک شوند ذوب شوند و چون ذوب شوند پالوده شوند و چون پالوده شوند به وصل رسند و چون به وصل رسند اتصال یابند و چون اتصال یافتند فرقی با محبوب خود ندارند (شرح اسماء الحسنی، ج ۱/۱۹۸).

روحانی به حسب مقام خمسه، بدین صورت ناظر است به اضطرار و بلکه به او زنده و پایدار و نیز انسان مکلف، به گردانیدن او به کار دیگر قادر است محسوس و آشکار. و اینکه اشتغال او به آرزوهای حیوانی و هواجس نفسانی، عقلاً و نقلاً مذموم است مشهور، و به مصداق *يَحْشُرُ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ* با معاشرین و محبوبین خود محشور خواهد شد ضرور به اظهار نه، پس در این صورت به غیر اینکه تا نفس دانی را به مقام روح و عقل انسانی آری و از عالم خلق معزول داشته به عوالم امر برگماری، و به مدلول *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ*^۱ صابر و رابط و از تفرقه نگاهداری، چه چاره به آن یار بد و نفس خونخوار خواهی نمود؟

و اگر جناب باحث گوید که امرالله منحصر به علمای دین نیست، جواب اینکه: هر تصویری را از افعال و اذکار بین الواجب و الممكن، واسطه و وسیله ضرور است که در عالم عقل و نور کلیت دارد تا آن در گرانبهای عمل را به آن واسطه، توان سفت و محبت و اطاعت او را بندگی حق تعالی توان گفت، و الا اعمال کورانه و بی حضور، چمن زرع در مزارع شور خواهد بود. شعر:

غلام همّت آنم که پای بند یکی است

به جانبی متعلق شد از هزار برست
و نیز در ادعیه که همیشه در مسألت همّ واحد طلب می شود،
اشاره به این مقام است و منصف را از کلام الله و احادیث و اخبار و

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۰۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبا باشید و دیگران را به شکیبایی فراخوانید و در جنگها پایداری کنید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید.

کتب اهل ذوق و عرفان ظاهر می‌شود که این عملِ تفکر و نظر و تذکر و عبرت و تنبّه و محبت و مرابطه و غیره همیشه بود[ه] و این بحث را صلحای بی‌خبر و اهل نفوس با خطر خودسر، در حین هر عمل، به چشم ظاهر مشغول هواهای نفسانی و خطرات بوده می‌نمایند، لهذا معلّمان به حسب وصیت و حکم حضرت نبیّ خاتم که فرموده‌اند: «مرا فراموش نکنید و از دل خود دور ندارید»، طالبان را مأمور به تذکر و تفکر صورت می‌نمایند. پس ضرری ندارد که کسی، صانعی را به حسب اینکه مصنوع صانع حقیقی است و انسان کامل است، در نظر دارد و به دوام واسطه کلمه‌الله، خود را در مقام اطاعت آرد. و بلاشبّه کمّیّن اشعه انوار ائمه و نبیّ خاتم و ولی خواهند بود و انوار ایشان نور خداوندی است، بلاخلاف ظاهر است که انسان کامل، ادراک معقولات و محسوسات را کما هو حقّه نموده،

نظم:

هر که جامش بیش، می بگرفت بیش

هر که گامش پیش، ره طی کرد بیش

جبرئیل مست مهتای قبول

که رسول الله را باشد رسول

گاه بنماید جمال خود به خواب

گاه بگشاید به بیداری نقاب

حُسن را در حضرت محسوس اگر

سازدش ادراک بنماید بشر

ورکنند ادراک او را در خیال
 همچو عَلم از شیر بنماید جمال
 چون تو را مرآت دل شد صیقلی
 جلوۀ دلدار گردد منجلی
 مخبر صادق خبیر مفتخر
 بین کز این معنی چسان داده خبر
 قلب مؤمن هست چون مرآت هو

انظروا فیها تجلّی ربّه
 و به اندک تأمل، قلب صاف را این دریافت حاصل است که به
 صاحب حسن ظنّ و رضا و منتظر فیوضات خدا، الطاف بی منتها
 خواهد شد و نیز بی شبهه است که خداوند رحمن به اهل عبادت و
 عرفان و مشاهده و مراقبه و ایمان و مصابر[ه] و ایقان، خود را در آلا
 و اعلام و به اسمای مختلفه و الوان متنوّعه به عبارات مجازیه، از
 قبیل ربّ و وجه و آیه و برهان و نور و کتاب و صراط و عروۀ و ثقی
 و جبل المتین و آدم و انسان نشان داد و اینکه تجلیات ذات حق تعالی
 و صفات احدیتش بی واسطه دیده نمی شود و تکلماتش بدون حلق و
 وسیله ظاهر نشود، چه مدلول ربّ الارباب، ربّ الارباب شاهد است.
 شعر:

ساری است نور عشق به اعیان علی الدوام
 کالبدر فی الدجیة و الشمس فی الغمام
 کس را چه تاب سطوت دیدار آن بود
 در پرده سوی اهل نظر می کند حرام

و تفاسیر و احادیث ائمه اطهار در صدق این مقال بسیار است، از قبیل تفسیر: *أَنْظُرُ إِلَى الْجَبَلِ*^۱ و حدیث جناب امام ثامن که: *مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ بِشَرَايِطِهَا وَ أَمَّا مِنْ شَرُوطِهَا*^۲ و معنای *الرَّفِيقُ* *ثُمَّ الطَّرِيقُ*^۳ نمونه‌ای از آن صاحب طریق و یار دلدار است. و چون عاملان عمل حقیقت معهود را، عروج به معارج اخلاص حاصل می‌باشد و ابلیس لعین در کمین و *المُخْلِصُونَ فِي خَطَرٍ عَظِيمٍ وَ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ*، کار مقربان و نزدیکان حق به‌غایت مشکل است،
نظم:

هر که ره دادندش اندر آن حرم
گر به دور افتد، فتد در چاه غم
و جناب مولوی می‌فرماید، مثنوی:^۴
گر تو خود با شه‌نشینی در زمین
خویش را بشناس و نیکوتر بین
وای بر آنها که بر بام بلند
بی سبب مستی و جلدی می‌کنند
گر به زیر افتند این مه‌پارگان
نی نشان یابند نه جسم و نه جان

۱. سورة اعراف، آیه ۱۴۳: به آن کوه بنگر.

۲. هرکس که لا اله الا الله بگوید بهشت به شرطهایی بر او واجب می‌شود و من از شرایط آن هستم (عیون اخبار الرضا(ع)، شیخ صدوق، تحقیق حسین اعلمی، مؤسسه الاعلمی المطبوعات، چاپ اول، بیروت ۱۴۰۴ ق، صص ۱۴۸ و ۱۴۵).

۳. اول همراه، سپس راه (من لا يحضره الفقيه، ج ۲/۲۷۸).

۴. در نسخه‌های موجود مثنوی یافت نشد.

و نظر به مقدمات مسطوره، واجب آمد که اشاره‌ای به مراتب مهلکات نفس به جهت سالکین گردد تا به خطرات نفسانی آگاهی یابند، از جمله همان مختصر موعظه و نصیحت که به جهت طالبان صادق، استادنا الاعظم حاجی محمدجعفر - برادرزاده - نوشته بودند، اکتفا به همان می‌شود و به معرض بیان می‌آورد:

بسم الله الرحمن الرحيم

ای برادر راه و ای سالک طریق الله، بر تو باد ملازمت تقوا و مجانبت هوا تا به موجب آیه کریمه *إِتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ*، به تفضیل و توجّه و رحمت حق تعالی و سبحانه، صاحب معارف ربّانی و حقایق حقّانی گردی و زینهار الف زینهار، به ظاهر عباراتِ اکثر رسایل متصوّفه، فریفته و معتقد نشوی؛ چه آنها منشأ مهالک عظیمه و مفسد کثیره است که هر یک موجب هلاک ابدی و شقای سرمدی است. و احترازنا از هر قول و فعلی که مخالف شریعت است و قدح در صحت شریعت مقدّسه و متابعت شریعت سیّد انبیا - علیه افضل التّحیة والتّناء - و یا مشعر باشد به وهنی در تمسک به جبل الدّین المتین. چه ظاهر است که عبادت نمی‌توان کرد جناب اقدس الهی را مگر به توسط کسی که از برای او است خلافت کبری در عالم اسفل و اعلیٰ، پس تقلید همچنان بزرگی، انساب و اولیٰ است. و بدان که اکثر عبارات متصوّفه، مرموز است و لا ردّ علی الرّمز مشهور، از قبیل این که مثال می‌آورند در باب وحدت و توحید و کثرت و خلق، به موج و بحر و شمس و نور و ظلال و واحد و اعداد و حروف و مداد و شجر و نواه و شمع و مرایا و امثال این از مقالات. و ظاهر

این عبارات موجب مفساد عظیمه است، از قبیل وقوع در ورطه تمثیل و تشبیه و حلول و اتحاد؛ چنانکه مخفی بر متدبر نیست. أعاذنا الله منها و ليس فيها شفاءٌ عليلٍ و سقاءٌ غليلٍ والله يهدى من يشاء الى سواء السبيل.^۱

اما بیان وجوه خلل و فساد در این امثله: بعضی از وقوع، در ورطه تمثیل و تشبیه است. زیرا که هرگاه مشاهده نماید همه وجود را یک وجود، شناسد کیفیت معیت او را با هر یک از مظاهر او، پس تشبیه می نماید به وجود ممکن که مصور شده است به صور اشیا، بلکه وجود خود اشیا است و اشیا خود او؛ پس می گردد آن شخص مشبه به حق. تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.^۲

و بعضی از وجوه خلل، اتحاد است و او از این است که هرگاه مشاهده نمود ظهور حق را در مظاهر و شناخت کیفیت ظهور او را و حاصل نشد از جهت او فرق در میان ظاهر و مظهر، حکم می نماید به حلول و اتحاد. و این مذهب نصاری است، به اینکه قائل شده اند که حق تعالی حلول نموده است در بدن عیسی یا متحد شده است با او. و این فرقه می گویند حق تعالی حلول نموده است در جمیع عباد یا متحد شده است با جمیع ماسوی از موجودات شریفه و خبیثه. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهُمْ و مِنْ مَقَالَتِهِمْ.^۳

و بعضی دیگر از وجوه خلل، قول اباحه است: چنانکه قائل

۱. خداوند ما را از شر آن پناه دهد که در آن، شفای بیماری و سیرابی لب تشنه ای وجود ندارد، و خدا هرکس را بخواهد به راه اعتدال هدایت می فرماید.
 ۲. سوره اسراء، آیه ۴۳: از آنچه درباره اش می گویند برتر و بالاتر است.
 ۳. به خدا پناه می بریم از ایشان و گفتارهایشان.

شده‌اند بعضی از متصوّفه که مشاهده نموده‌اند وجود واحدی را در مظاهر کثیره، واقع شده‌اند در مهلکه اباحتی و دیده‌اند هر زشتی را نیک و هر شیء را مباح و جایز الوقوع دانسته‌اند و ملتفت نشده‌اند به حلال و حرام و خبیث و طیب و طاهر و نجس و ضارّ و نافع، و بی‌مبالات می‌باشند در فسق و فساد و امثال ذلک. العیاذُ بالله من المذاهبِ الباطلةِ و الکفرِ و الإلحادِ، فعَلیهِم لعنةُ اللهِ و الملائکةِ و النَّاسِ اجمعین.^۱

و الحاد، یکی از وجوه خلل و فساد است و الحاد در لغت، میل به باطل است از حق. و عدول می‌نمایند از ظاهر شریعت حقّه به باطن به حسب گمان خود و استحسان عقل ناقص و قیاس. و این مذهب اسماعیلیّه می‌باشد که موسوم‌اند به ملاحده. العیاذُ بالله مِنْهُم و مِنْ عقائِدِهِم الفاسدة.^۲

پس آنچه از این امثله ظاهر می‌شود خیالات فاسده است که خدا را - العیاذُ بالله - همه‌چیز می‌دانند و می‌گویند یک ذات ساری در جمیع موجودات و به‌صورت مختلفه، متصوّر می‌شود و هیأت متنوّعه می‌پذیرد و هیولای کلی است. این هو مِنْ رَبِّ؟ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ.^۳

و از بعضی عبارات دیگر ظاهر می‌شود که قوّت ساریه، در جمله عالم است که در هر جا، مبدأ آثار و افعال خاصّه است و طبیعت کلیه است و این هو مِنْ رَبِّ الْعِظْمَةِ؟ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ.^۴

۱. به خدا پناه می‌بریم از مذاهب باطله و کفر و الحاد. لعنت خدا و همه ملائکه بر آنان باد.
 ۲. به خدا پناه می‌بریم از ایشان و از باورهای تباه ایشان.
 ۳. این کجا، خدا کجا؟ پاک و منزّه است خدا، پاک و منزّه است خدا، پاک و منزّه است خدا.
 ۴. این کجا و پروردگار عظمت کجا؟ پاک و منزّه است خدا، پاک و منزّه است خدا، پاک و منزّه است خدا.

و از بعضی عبارات دیگر معلوم می‌شود که عالم به‌تمامه، شخص واحد است و او را جانی است چون جان آدمی که در وی تصرّف می‌کند و آن خدا است و آن نفس کلی است و *أَيْنَ هُوَ مِنْ رَبِّ الْمَلَكُوتِ؟*^۱ *سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ*.

و از بعضی کلمات دیگر معلوم می‌شود که نوری است کلی، محیط بر جمله مُلک و ملکوت که نفس بدان نور بینا می‌شود و از او استفاده می‌کند کمالات خود را و آن عقل کل است و *أَيْنَ هُوَ مِنْ رَبِّ الْجَبْرُوتِ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ*.

الحاصل، باید دانست که عقل مکتسب، نه آن است که به هر کسی پاره‌ای برسد و اجزا داشته باشد، و نه نیز از شخص به شخص منتقل شود و وجودش چون اجسام نیست و مقدار ندارد و در جسم فرو نیاید تا به مقدار جسم متقدّر شود چون الوان و کیفیات دیگر. و نه تأثیر نماید در جسم به‌ذات خود، بلکه نوری است و فروغی است مجرد از ماده عنصریه و مدّت زمانیه و اول مخلوقی است از ماء اول که صادر شده است از مشیت کونیّه الهیه و او است حقیقت محمد مصطفی، و همین مائیت که خلق نموده است جناب اقدس الهی از او اولاً عقل را، پس از شعاع او آفریده است هر شیء را و به او است حیات هر شیء و قوام کلّ اشیا. و ظلّ الهی بر او ظاهر می‌شود و نمی‌باشد از او تأثیری مگر چون آهنی که گرم شده باشد از آتش، و سوزانیدن از تأثیر نار است و در آهن حرارت به او قائم شده، اما در ماء، حیات قائم به خود او نیست.

۱. این کجا و پروردگار ملکوت کجا؟

و در ذات پاک مقدّس احدیّت به هیچ وجه تعبیر و اشاره و بیان نتوان، و با همه ذرّات موجودات به حسب حقیقت موجودات موجود است بدون حلول و اتّصال و انفصال و مماشات و مجارات؛ چنانچه فرموده است حضرت مولی الموالی علی بن ابی طالب: مَع كُلِّ شَيْءٍ لَا بِالْمُقَارَنَةِ وَغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِالْمُزَايَلَةِ.^۱ و نسبتش به موجودات چون تابش آفتاب است که بر هر شیء تابیده می شود و در هر شیء آنچه خاصیت او است می افزاید و ظاهر می سازد، و اثری در تابش از اشیا نمی باشد که در او اثری کنند؛ نه از مشک او را تأثیری و نه از عفونات ضرری. چون روح که در بدن محیط است و در همه اجزای بدن موجود است، بدون مشاهده حقیقت او، تجزّی او محال است و زندگی همه بدن به او است و اصلاً اتّحاد و ممازجت با بدن ندارد و از کثافات بدنی و جسمی او را خللی نباشد، بلکه اگر هزار سال روح با بدن و قالب پلید مجاور باشد، به عالم پاکی او اثری و ضرری نخواهد داشت و همچنان به پاکی و تجرّد عالم خود می باشد؛ چنانکه پیش از تعلق به قالب بوده پاک و مطهر، نه هیچ مخلوقی به ذات او رسد و نه او به ذات مخلوقی فرو آید. مع هذا در جمع اجزای بدن می باشد به احاطه، و هیچ ذره از اجزای بدن از او خالی نیست و با هر ذره به حقیقت موجود است بی حلول و اتّحاد، و هیچ چیز از عوارض اجسام به روح جایز نیست. بلامشابهه، ذات مقدّس حضرت ربّ العالمین به

۱. خدا با همه چیز است نه اینکه قرینه آن باشد، و غیر همه چیز است نه اینکه احاطه اش بر آن زایل و برطرف شود (نهج البلاغه، تصحیح صبحی الصالح، چاپ اول، بیروت ۱۳۸۷ ق، ص ۴۰).

همه ذرات موجودات مخلوقات و آفرینش خود، به همین نهج می باشد که مفاد مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ شاهد حال و یک وجه مراد از حدیث معهود همان توحید است.

و بعضی دیگر از مذاهب باطله تصوّف را عقیده آن است که روح را حجبی چند می باشد و هرگاه آن جمله را قطع کرد، خدا می شود - العیاذ بالله تعالی. و ایشان ترسایان این امت می باشند و همان گویند که ترسایان می گویند در شأن عیسی. پس ابراهیم صفتی می خواهد که از حق باطل را بشناسد و عیسی را در مقام روحانیت و بندگی، و خدا را مقدّس و منزّه از جمیع امثال و اشباه داند و در مقام موقف حق مبهور و حیران، و چون صاحب مقام خُلّت و حُبّ ما عَرَفْنَاكَ [حَقَّ مَعْرِفَتِكَ] ^۱ گوید، و در ماه و ستاره و آفتاب نظر اندازد و در آنها نایستد و هم چنین در عالم خیال و تصوّرش و فهم قاصرش هرچه در آید، با کمال تنزیه و تقدیس خداوند را - تعالی شأنه - منزّه و مقدّس از او داند. و اسم و رسم و اشاره و ادراک را در ادراک ذات و صفاتش عاجز، و اگر در صفات عظمتش به حسب اذن معرفتش تحقیقی نماید، با فهم سلیم و قلب صافی از احادیث ائمه به قدر فهم، معرفتی و اعتماد صحیحی حاصل نماید. پس، از مذاهب باطله گذشته، گوید: يَا قَوْمِ اِنِّي بَرِيٌّ مِمَّا تُشْرِكُونَ ^۲. و همیشه از حضرت عزّت مسألت نماید که: اَللّٰهُمَّ تَبَيَّنَا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ^۳.

۱. آن طور که شایسته تو است، تو را نشناختیم (عوالی اللّٰلی، ج ۴/ ۱۳۲).

۲. سوره انعام، آیه ۷۸: ای قوم من، من از آنچه شریک خدا می دانید بیزارم.

۳. بارالها! ما را به گفتار ثابت در حیات دنیا و آخرت ثابت نگه دار (روضه الواعظین، فتال نیشابوری، مقدمه و تحقیق سید حسن خراسان، منشورات رضی، قم، ص ۱۶۵).

ولی انکار مطلق بر خود راه ندهد در باب این طایفه، زیرا که محققان صافی ضمیر و محبتان با معارف حقه هم بسیار باشند و به محض عناد و تقلید، نباید اقرار و انکار آورد. زیرا که جناب اقدس الهی، مقلدین دنی تمیز را در مواضع کثیره مذمت فرموده در قرآن مجید، از جمله آیه مبارکه: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ**^۱ و دیگر آیه مبارکه: **وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا**^۲ و غیر اینها بسیار است. پس باید حذر کردن از آن که مقصور سازی همت خود را و مقصود از شریعت الهیه را به آنچه شنیده‌ای از آبا و اجداد و استاد، و جمودکنی در عتبه باب تقلید و مهاجرت به حق نکنی به آداب شریعت و طریقت تا ببینی ملکوت و آیات جبروت، و باشی از جمله **مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ**^۳ پس چون مهاجرت نمودی به سوی تحقیق و ادراک معارف به آداب شریعت و طریقت، چنانچه در یابد ترا موت، **فَأَجْرُكَ** علی الله خواهد بود. بقوله تعالی: **وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ...**

و تتبّع در معارف الهیه، برهان است مرکشف را، کما قال الله تعالی:

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و **وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ**^۴.

۱. سوره حج، آیه ۸: از مردم کسی است که بی هیچ دانشی و هیچ راهنمایی و هیچ کتاب روشنی بخشی، درباره خدا مجادله می کند.
۲. سوره لقمان، آیه ۲۱: و چون به آنها بگویند که از آنچه خدا نازل کرده است متابعت کنید، گویند: نه، ما از آیینی که پدران خود را بر آن یافته ایم متابعت می کنیم.
۳. چیزی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است (الامالی، شیخ صدوق، مؤسسه چاپ و نشر بعثت، قم ۱۴۱۷ ق، ص ۶۳۰).
۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷: آن کس که جز خدای یکتا خدای دیگری را می خواند که به حقیقتش هیچ برهانی ندارد.

فَعَلَيْكَ بِالتَّجْرِيدِ التَّامِ وَتَطْهِيرِ الْبَاطِنِ لِلسَّرِّ وَانْقِطَاعِ شَدِيدِ عَنِ الْخَلْقِ وَ
 مَنَاجَاةِ كَثِيرَةٍ لِلْحَقِّ وَاعْرَاضِ كُلِّ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَالرِّيَاسَاتِ وَ سَائِرِ اعْرَاضِ
 الْحَيَوَانَاتِ بِالنِّيَّةِ الصَّافِيَّةِ وَالدِّينِ الْخَالِصِ وَالتَّوَجُّهِ إِلَى وَلِيِّ الْخَيْرِ وَالجُودِ، فَتَصِلُ
 إِلَى عَالِمِ النُّورِ وَإِلَى مَتَاعٍ لَنْ تَبُورَ مِنْ بَدَلِ مَتَاعٍ هُوَ الْوَجْهُ الْفَانِي وَأَخَذِ الْعُوضِ مِنْ
 وَجْهِ الْبَاقِي وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ أَعَاذَنَا اللَّهُ وَإِخْوَانَنَا الْمُؤْمِنِينَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ
 وَالمُضْلِينَ وَ نُورِ قُلُوبِنَا بِانْوَارِ الْحِكْمَةِ وَاليَقِينِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.^۱

خلاصه کلام در نشأه انسانی، آن است که روح انسانی که آن را
 نفس ناطقه گویند، جوهری است بسیط، مجرد مُدرک به ذات و
 متصرف در بدن بی آلات، و آن جوهر نه جسم است و نه جسمانی و
 نه محسوس به یکی از حواس خمسسه، و هر یک از این معانی در
 حکمت نظری به براهین متعدده در محلّ خود بیان یافته. و اصحاب
 کشف و ارباب نظر را که در تجرد نفس ناطقه، بینایی حاصل شد،
 منع جمله امورات باطل و عاطلات از خود کرده اند و با حقایق
 معارف موافق بوده اند. زیرا که چون روح انسانی به بدن عنصری
 تعلق گیرد، در ابتدای حال احکام طبیعت به سبب ضعف و بشریت،
 بر آثار عقل غالب آید، پس افعال او همه کلاً به مقتضای شهوت و
 غضب باشد.

۱. پس بر تو باد وارستگی کامل و پاک کردن و آماده کردن باطن برای سر و گسستن از
 خلق و رازگویی بسیار با خدا و رویگردانی کلی از شهوات و ریاست طلبی و دیگر اهداف
 حیوانی، با نیت صاف و دین خالص و توجه به خداوند که صاحب اختیار خیر و جود
 است تا به عالم نور و متاع کاسد و فاسد نشدنی برسی. از آن روی که متاع فانی این جهانی
 را صرف کنی و از وجهه الله باقی عوض بگیری. و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.
 خداوند ما را و برادران مؤمن ما را از شرّ شیطان و گمراه کنندگان پناه دهد و دل های ما را با
 انوار حکمت و یقین روشن فرماید، به حقّ محمد و خاندان پاکش.

و چون به حسب مجاهده و اطاعت و بندگی حق به استمداد استاد کامل، ابتدای ظهور عقل شود، ظلمت اخلاقی ناهنجار که از افعال نابکار هوای نفس و شهوات حاصل شده و در روح حیوانی راسخ و متراکم شده، تبدیل یابد و سطوت نور عقل، ظلمت را فرو نشاند. و نفس چون مشغول شهوات و غضب بود و افعال و اقوال ناپسند که حسن و قبح او را شرعاً و عقلاً بفهمد، روح او حیوانی و از عالم نفس بود. و اگر به قوت مجاهده، خلاص از هواهای نفسانی یابد، نفس ناطقه و روح انسانی او را باشد؛ چنانچه حضرت سید اوصیا فرموده اند در بیان نفس ناطقه که: نسبت نفس ناطقه به بدن مثل نسبت معنی می باشد به لفظ. اگر بصیری با بصیرت حدیده، فرو شود در بحر این کلام و معجز نظام، تجرد و حدوث زمانی و تقدّم او از بدن ظاهر می شود.

پس اگر روح در این حال چراغ عقل ممیّز را در راه هواجس، مابین دو چشم شهوت و غضب باز دارد و به روشنی آن نور راه رود، به حصول مقاصد و خطرات نفس آگاه شود و بعضی کسان که در این مرتبه، سابقه عنایت ازلی ایشان را مدد کند، در اشراق عقل قوتی شود. و اخبار و احادیث صحیحه هم به وسیله ای در نظرش آید و به عقل صحیح صادق سالم اتصال یابد و به انضمام عقل و نقل بی عیب، قبح اعمال و افعال ذمیمه که در ظلمت اخلاق رذیله پنهان بود، پیدا گردد. و چون انقیاد احکام شرعیّه نموده، به دایره اسلام مسلّم و سنجیده آید. در این حال عدالت و اخلاق الله از افعال تولید کند و منشأ صدور افعال معتدل شود بی کلفتی و صعوبتی. و در این

مرتبه، روح را حالت جمعیتی میان عالم غیب و احکام آن، که به حسب تجرّد ذاتی آنجا است و میان عالم شهادت که من حیث التعلّق از آن باخبر است، حاصل شود؛ پس روح را در این مرتبه "دل ریزه" گویند. زیرا که در این حالت شیوه او نه تجرّد محض است و نه انقیاد صرف، و فی الجمله اثری از آثار نورانیّت قلب در او ظهور یافته است و این مرتبه، مرتبه اوّل دخول دایره ایمان است و مبدأ حصول علم یقین. و چون حقّ این مرتبه را ادا نموده، با انفتاح عین بصیرت، دری به روی او گشاده شود و به دایره احسان درآید: *إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ*.

در این مقام افتتاح باب تجلّی بر او از مرتبه هو الظاهر بود؛ یعنی آن اسمایی که در حیطة این اسم اند. و مادام که در این مرتبه بود و احکام، اسمی از این اسماء الهیه حجاب دیگران شود، روح در مرتبه تلوین بود و سالک را این مقام اوّل مرتبه تلوین است که گاه در ظهور نظر دارد و گاهی در بطون. و چون به مرتبه ای رسد که هیچ یک از اسمایی که در حیطة اسم الظاهر می باشند حجاب دیگری نشد، این مرتبه، مرتبه اوّل تمکین است که مقابل مرتبه اوّل تلوین واقع شده و روح را در این مرتبه "متحیر" گویند. و بعد از آن که این مرتبه حاصل شد تجلّی بر او از مرتبه اسم هوالباطن بود، یعنی اسمایی که تحت حیطة اسم الباطن هستند منتقل شود و بر همان قیاس مرتبه دوم تلوین و تمکین حاصل شود.

اما هر یک از اسمین الظاهر و الباطن حجاب یکدیگر شوند و این مرتبه سیّم تلوین است و چون کار به جایی می رسد که هیچ از این دو

اسم الظاهر و الباطن حجاب یکدیگر نشوند، مرتبه سیم تمکین حاصل شود که عبارت از عین الیقین است و روح را در این مرتبه "دل متمکن" گویند. و دل حقیقی که جامع جمیع حقایق و جوئیّه و امکاتیّه و احکام و آثار هر دو باشد، این است و این مقام را مرتبه کمال گویند.

و مرتبه کملیه [تکمیلیه] که بالاتر از این است، مخصوص حضرت خاتم الانبیا است که مرتبه حق الیقین است و به مفاد فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ^۱ اولیا و اقطاب امت محمدی را به وراثت آن جناب، بعضی از آن کمال هست به قدر متابعت هر کدام موافق استعداد خود او؛ از این کلام معجز نظام حضرت شاه ولایت که فرموده اند: لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا از دَدْتُ يَقِينًا^۲ ظاهر می شود این مقام.

الحاصل، اهل مرتبه تمکین از عرفا، صاحب مقام و مرتبه جمع الجمع که مرتبه فوق ثانی است، یعنی انبیا و ورثه ایشان اند و علمای امت محمدی ایشان می باشند که بعد از نبی، افضل و اکمل خلق می باشد به حسب مراتبهم، و ایشان مشاهده کنند هر دو اسم الظاهر و الباطن را بدون حجاب و غطا، و عارف به معرفت وجه ارتباط بینهما می باشند.

پس بدان که غرض از بعثت انبیا و رسل و کتب و صحف سماوی و ریاضات و مجاهدات و ارشاد و هدایت و دعوات و اوامر

۱. سوره ق، آیه ۲۲: ما پرده از برابرت برداشتیم و امروز چشمانت تیزبین شده است.
 ۲. اگر پرده کنار رود چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد (شرح اصول کافی، ج ۷/ ۲۰۲).

و نواهی و تهذیب اخلاق و تزکیه نفس، کلاً به جهت استهلال و تمکن قرب عبد است و این موقوفٌ علیه صحت اعمال و آن موقوفٌ به خلوص نیت است که اِنَّمَا الْعَمَلُ بِالنِّيَّاتِ حدیث مشهور و معروف است. و نیت به منزله روح جسد عمل است و قلب را "دل" می‌گویند و فی الحقیقه مراد از انسان کامل، کمال دل است و دل، لطیفه ربّانی و خلاصه بنیه انسانی و لوح محفوظ عالم صغیر است و عامل فضایل و کمالات روح است و مظهر تصرّفات و تقلّبات و ظهورات است و مطلع انوار شوونات الهیه و ذاتیه است و به همین جهت مسمی به قلب شده، چون تقلّب و عدم سکون او به واسطه مظهریت تضاد و کثرت اسمایی است، فی الحقیقه به مدلول لَا يَسْعُنِي اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَيَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي المؤمن مظهر اسم الواسع است. و چون دل است که واسطه میان عالم روح و نفس است و کمالات هر دو عالم روح و نفس به حسب برزخیت، در او علامت و نشانه‌ای است و در دل نمونه هر دو ظهور یافته و از روح مستفیض و به نفس مفیض است، پس بعد از آن که دل انسانی بالکلیه از امراض نفسانی صحت یافت، او را قلب سلیم گویند. نظم:

به آن خردی که آید حبه دل

خداوند دو عالم راست منزل
و از جمله اسرار تعلق روح به قالب حصول مرتبه قلبیه است،
چنان که گفته‌اند:

گلبن جان را که به گل کاشتند
آرزوی غنچه دل داشتند

جمع در آن غنچه چو اوراق گل

هرچه در اوراق چه جزء و چه کل

و قلب المؤمن عرش الرحمن^۱ در بیان [آن] است.

و دل را هفت طور است که آنها را "اطوار سبعة قلبیه" می‌گویند:
وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا.^۲ و هر طوری از اطوار، معدن گوهری است از
گوهرهای معرفت، وَالتَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ^۳ شاهد حال
است.

طور اول از دل را "صدر" گویند و آن طور معدن گوهر اسلام
است و آیه مبارکه أَقْمَنُ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ^۴ مؤید آن است. و چون
از نور اسلام - العیاذ بالله - خالی باشد جای کفر و ظلمت است، وَلَكِنْ
مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا^۵ مراد از آن است و در این وقتها محلّ وساوس
شیطان است که الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ^۶ اشاره به آن است. و در
مراتب اطوار دل، شیطان را به جز از صدر که پوست و ظاهر دل
است، دیگر راه نیست و اندرون دل، خانه خلوتگاه حضرت حق
است و خاصه خود خالق یکتا است - سبحانه و تعالی - و خزینه
الهی است و آسمان صفت است و شیاطین را در آسمان راه نیست
که: وَحَفِظْنَاَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ.^۷ و مراد از همان اطوار، دل صاحب دل

۱. دل مؤمن عرش خداوند است (بحار الانوار، ج ۳۹/۵۵).

۲. سوره نوح، آیه ۱۴: و شما را در اطوار مختلف آفرید.

۳. مردم معادنی هستند مانند معادن طلا و نقره (کافی، ج ۱۷۷/۸).

۴. سوره زمر، آیه ۲۲: آیا کسی که خدا دلش را بر روی اسلام گشود.

۵. سوره نحل، آیه ۱۰۶: بل آنان که در دل را به روی کفر می‌گشایند.

۶. سوره ناس، آیه ۵: آن که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند.

۷. سوره الحجر، آیه ۱۷: و از هر شیطان رجیمی حفظشان کردیم.

است.

و طور دویم را از دل، "قلب" گویند که معدن گوهر ایمان است که در کلام مبارک فرموده: كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ^۱ و آیه دیگر: لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ. و محلّ پرتو نور عقل است که آیه مبارکه دلیل آن است: أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا.^۲ و محلّ بینایی است که عبارت از بصیرت معنوی باشد و چون از نور بصیرت عاری باشد - العیاذ بالله - آن وقت اعمی خواهد بود و آیه مبارکه است: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.^۳

طور سیم از دل را "شعاف" خوانند و آن، جای گوهر عشق و محلّ محبت و رأفت است و شفقت بر خلق و دوست داشتن احباب، و آیه مبارکه قائل آن است: قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا.^۴ و محبت خلق از شغاف نگذرد.

و طور چهارم دل را "فؤاد" گویند که معدن گوهر انوار و محلّ مشاهده اجلال حق است که آیه مبارکه ما كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى^۵ شاهد مقال است و مظهر و مقرّر علم و نور ولایت است.

طور پنجم از دل، "حبّ القلب" باشد که معدن گوهر معرفت و

۱. سوره مجادله، آیه ۲۲: خدا بر دلشان رقم ایمان زده.

۲. سوره حج، آیه ۴۶: آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا صاحب دل‌هایی گردند که بدان تعقل کنند.

۳. سوره حج، آیه ۴۶: زیرا چشم‌ها نیستند که کور می‌شوند، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارند کورند.

۴. سوره یوسف، آیه ۳۰: شیفته او شده است.

۵. سوره نجم، آیه ۱۱: دل آنچه را که دید دروغ نشمرد.

محبت حضرت الوهیت است که یحبهم و یحبون^۱ از این جا است و محلّ خاص است که محبت هیچ آفریده [ای] را در آن گنجایش نیست.

طور ششم از دل را "سویدا" گویند، نظم:

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل

آنچه در سرّ سویدای بنی آدم از اوست
 معدن مکاشفات غیبی و علم لاریبی است و منبع حکمت و گنجینه
 اسرار الهی است و محلّ اعظم اسما: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا که در وی،
 علوم کشف شود و ملائک از آن محروم اند و مقربین ایشان را از آن
 خبر نیست. نظم:

ای کرده غمت غارت هوش دل ما

درد تو شده خانه فروش دل ما

سری که مقربان از آن بی خبرند

عشق تو فرو گفته به گوش دل ما

طور هفتم از دل را "مهجة القلب" گویند و آن معدن ظهور انوار
 تجلیات و صفات الوهیت است و سرّ و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ^۲ و این نوع
 کرامت با هیچ نوع از آفریده و انواع موجودات نشده است و بدان که
 تمامی نور و صفای دل در آن است که از آفات فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ^۳
 برون آمده و به کلی صحت و سلامت یافته باشد و در آن وقت ما

۱. سوره مائده، آیه ۵۴: دوستشان بدارد و دوستش بدارند.

۲. سوره اسراء، آیه ۷۰: ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم.

۳. سوره بقره، آیه ۱۰: در دل هاشان مرضی است.

صدق: **إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**^۱ خواهد بود.

پس حصول صحت دل، به استعمال قانون طب الهی و طبابت اطبای نفوس که انبیا و اولیا می‌باشند و کملین متابعان ایشان [است] از اهل طریقت. و در قرآن کریم شرح معالجات و بیان ادویه به نوعی که بیان شد مشحون است و ادراک به تفصیل و اجمال از کلام مجید میسور نیست مگر به متابعت نبی خاتم، **وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ**^۲ شاهد مقال و آیه مبارکه دیگر مؤید آن است: **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ**^۳. و این معنی، حق است که مراد از خلقت خلق تحصیل معرفت است و آن موقوف به متابعت آن جناب که اصل مقصود از خلقت، وجود مبارک ایشان است و جمیع خلق طفیل وجود ایشان، و متابعت را در قول و فعل باید کرد و حال در هر سه مقام: قول تعلق به زبان دارد و فعل به جوارح و حال به باطن و نیات. پس به زبان متابعت نبی آن است که همیشه مشغول ذکر باشد و آنچه در شرع انور، نهی از او وارد است از کذب و نفاق و فساد و فحش و غیبت و غیره، زبان را نگه دارد.

و متابعت از فعل، آن است که ظاهر خود را مزین به شریعت گردانیده، ترک سنن و آداب را جایز ندارد و به آن مقدار که ترک متابعت کند نقصان بر او وارد خواهد شد. پس همه جوارح را باید به طاعات و امور مأموره خود وادارد و از منهیات باز دارد. و متابعت

۱. سوره شعراء، آیه ۸۹: مگر آن کس که با قلبی رسته از شرک، به نزد خدا بیاید.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۲: و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است، نازل کردیم.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۱: بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد.

در حال نفس و نیات و باطن، آن است که در شأن آن حضرت وارد است: **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**^۱. متخلّق به اخلاق آن جناب باید بود و خود را در میان نبیند و عجب و غرور به خود راه ندهد. پس به تخلّق به اخلاق عظیمه آن جناب، متخلّق به اخلاق الله است و حدیث صحیح است که: هر که متخلّق به اخلاق الله باشد و به یک صفت از صفات حق متّصف و متخلّق باشد و ملکه او شده باشد، آتش دوزخ بر او حرام خواهد بود.

و متابعت در باطن همین قدر کافی است حضرت را، زیرا که کمالات معنوی آن حضرت نامتناهی است و کسی را احاطه به آن کمالات و اتّصاف به آنها ممکن نیست. پس چون متابعت معنوی به قدر امکان حاصل شد شخص را، به قدر متابعت انوار فیوضات و اتّصاف به صفات و کمالات آن حضرت دست دهد و چون به حکم **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ**، حضرت حق – سبحانه و تعالی – او را دوست دارد و محرم اسرار لاریبی شود. پس متابعت به اجمال، آن است که دل را به غیر حق به چیزی تعلق نباشد و انقطاع از علایق و عوایق به کلی او را باشد، ولی بی محبت و شور عشق، این حالت به کسب و تحصیل و مشق حاصل نشود. و ظهور محبت وقتی است که دل را از اندیشه غیر خالی یابد و هرچه خواهد او را خواهد و هرچه گوید و هرچه بیند او را بیند. چون به این مقام رسد امورات ظاهری و باطنی او نباشد مگر به جهت حق، و اشتغال دنیوی او را ضرر نرساند زیرا که در باطن با حق است و به ظاهر با خلق، که

۱. سوره قلم، آیه ۴: و تو راست خلقی عظیم.

مشغولی با خلق هم عین حق است و معنی بلوغ سالک به مرتبه فنا و کمال همین مقام است و آیه مبارکه رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ اشاره به همین رتبه است.

بحث نهم آنکه: در مقام محاجه مسموع شده از بعضی سلاک که از برای ایشان اطمینان عام و یقین حاصل و از راه کشف و شهود درباره سلوک و قواعد آن از برای اهل سلوک و طریقت، خاطر جمعی می باشد... الخ.

جواب: کلیات عمل سلوک همان شروط هفت گانه است که در بحث دویم، جواب نوشته شد و به احدی از آنان که استعاذه از شیاطین شده و دل های ایشان نورانی گردیده، پوشیده و پنهان نیست که بر طریقه ایشان و قواعد سلوک - عمده آنها که ذکر و فکر باشد - انکاری نخواهد بود. و در جواب کسانی که معرضین از حق باشند به جز اینکه کشف و شهود دلیل نمایند چاره ندارد، چه کور مادرزاد را در باب وجود نور و ظلمت و تشخیص آن، به جز گفتن مشهود و معاینه خود بصیر، چه چاره و چگونه ثابت توان نمود که او را به جز ظلمت مقامی و عالمی نه.

و اینکه جناب باحث نوشته اند که خود اهل طریق، معترف می باشند که کشف صحیح و باطل دارد، بلی چنین است، اما در اعمال و احکام نگفته اند بلکه در ثمرات اعمال مقصود ایشان بود؛ چرا که اعمال، توقیفی و تکلیفی است و اسرار آنها در گنجینه علم باری تعالی است به وجه اتم، و برخی از آنها هم که به حد و بیان آید در مدینه علم حضرت نبی خاتم و آل اطهار و متابعان ایشان از

ارباب کشف و تحقیق عیان. پس بطلان سیر و مکاشفات، در ثمرات اعمال خواهد بود که سیر مراتب چند از برای سلاک دست می‌دهد. چه اشخاص خودسر بسیار سلوک می‌نمایند یا از استاد ناقصی که کامل نیست و به استادی نرسیده، ذکری داشته باشد، در مرتبه طبیعت و نفس و هیولا گرفتار باشند، یا خود بی‌صدق و خلوص نیت دعوی رؤیت باشد و بی‌خبر از قواعد دین و ملت، لامحاله فتوحات آنها باطل و از مکاشفات عاطل و از شیاطین خواهند بود، نمایشات ضلال است که فتوحش نام نهند. لهذا سلاک، فتوحات خود را باید به میزان آیات مبین و احادیث ائمه طاهرین و کتب عارفین سنجیده و طریق مستقیم شکر ایزد ذوالمن را به تقدیم رسانیده و الا به نحوی که از استاد ممتحن رسید، ذکر و فکر نمایند تا به مقام مخلصین رسند و از دست شیطان لعین خلاص گردند، پس بعد از آن، سیرها شود. نظم:

عجایب نقش‌ها بینی خلاف رومی و چینی

اگر با دوست بنشینی زدنی و آخرت غافل
و اینکه مرقوم شده است قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ، این همه برهان که سمت ذکر یافت از باب احادیث و کتب اهل حق و مقامات اهل عرفان به بیان عقلی و نقلی. ساده لوحان را که بنای سلوک به اعمال بدنیه، بی‌حضور قلب و اعراض از ذکر و فکر و متذکران و متفکران [دارند] چه حاصل خواهد بود؟ به سبب اینکه آن ساده دلان همه عمر خود را به بحث و ردّ این و آن که از جمله معلّم خودشان است، مصروف داشته و در ظاهر از غیرت دین عاری و در باطن از بغض و

حسد و عجب و کین و غیره خالی نبود، مدام راه خلاف پیموده‌اند. و به مصداق **حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمَى وَيُصَمُّ**، از مدلول آیه **إِنْ جَاءَكُمُ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا**^۱ و از مضمون حدیث که: باید افعال مؤمنین را تا هفتاد مرتبه حمل به صحت کرد، و اینکه حدیث وارد است که: ناصبی آن نیست که با ما دوشمنی [کذا] کند - چه هیچ کس را یارای دوشمنی ما نباشد - بلکه ناصبی آن است که با دوستان ما دوشمنی کند؛ پس آنانی که غافل شده‌اند از حق و ندانسته‌اند که در هر سلسله از نیک و بد و فاسق و صالح و مشرک و موحد هست، همه را داخل هم لعن و طعن می‌نمایند تا کار به جایی رسانند که ذکر و فکر را نیز از عداوت، انکار و حتی بغض را با ذاکران و متفکران اظهار نمایند و طریق حق را به جهت بعضی از مبطلان، بدعت شمارند.

حکایت: در مجمع فضلا، ساده لوحی را از اهل ظاهر پرسیدم که: چرا مصداق حدیث **المؤمنون إخوة**^۲ و **مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَبَّرَنِي عَبْدًا** بیشتر در میان ذاکران ظهور دارد، و حدیث **يا عبدالله احبب في الله و ابغض في الله و وال في الله و عاد في الله فانه لا تنال ولا ية الله إلا بذلك و لا يجذ احد طعم الايمان الا به و لا ينفع كثرة صلاته و صيامه الا به**^۳ را بیشتر عارفان و ذاکران اشبهند؟ گفت: از تأثیر اسمی است که مرشدان ایشان تلقین

۱. سوره حجرات، آیه ۶: اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید.

۲. مؤمنان با هم برادرند. (کافی، ج ۲/۴۳۳).

۳. ای عبدالله عشق بورز در [راه] خدا و کینه ورز در [راه] خدا و دوست بدار در [راه] خدا و دشمن بدار در [راه] خدا؛ چرا که چیزی نمی‌رسد به تو مگر به این طریق و هیچ کس مزه ایمان را نمی‌چشد مگر به آن و کثرات نماز و روزه فایده‌ای نمی‌رساند مگر به آن (وسائل الشیعه، ج ۱۶/۱۷۸).

می‌کنند و مریدان را مسحور می‌نمایند. گفتم: می‌تواند شد که در این مجلس به شما سه‌دفعه یا علی بگویند [ظاهراً: بگویند]. گفتم: می‌ترسم همان اسم باشد که مسحور شوم. گفتم: این طور هرگاه مسحور شوید چه ضرر دارد؟ گفتم: از زبان درویشان بدعت باشد! بالاخره اهل مجلس به جهت خواندن اسم مبارک [یا علی]، قرآن را شفیع کردند. باز انکار نمود تا اینکه اسم را صد دفعه بر خود لازم کرد در خانه خود بخواند به جهت استخفافی که به کلام مجید کرده بود، و در آن مجلس به زبان نیاورد.

* * *

در مجمعی دیگر از یکی از افاضل معتبر با کمال ادب پرسیدم که: به رأی شما ذکر خفی بدعت است، پس عملی را که ملائکه مطلع نمی‌شوند و ثواب آن را ایزد تعالی در خزانه رحمت ضبط می‌فرماید کدام است؟ در کمال دلسوزی فرمودند که: به این نقل‌ها، آن کافران شما را فریب داده‌اند. آن، عملی است که در شب تاریک، کسی از کنار زوجه و عیال خود برخیزد و به قسمی که کسی مطلع نشود، به عبادت خدا مشغول شود و نافله شب گزارد. عرض کردم: هرگاه کسی گناه را نیز به این طورها کند از ملائکه کتاب مستحضر نخواهند شد؟! القصه، از این قبیل بسیار دیده و شنیده‌ام و نوشتن آنها — با وجود نبردن اسم ایشان — خلاف رضای خدا و موجب تطویل است. پس بهترین کار، آن است که این کس علی‌الدوام از تسویلات نفس امّاره آگاه باشد و به اعمال و عبادات خود مغرور نشود. و ظاهر و آشکار است که غافلان درباره حضرت ختمی مآب با خلق عظیم

چه‌ها گفته‌اند. نظم:

مردان خدا که سرّ معنی دانند

از دیده‌ کـوته نظران پنهانند

زین در عجبم که هر که حق را بشناخت

مؤمن شد و خلق کافرش می‌خوانند

بحث دهم آنکه: اهل طریقت اشخاصی را که مرشد کامل

می‌دانند، اکثر ایشان، از مرشدین عوام و عاری از معرفت مسائل دین

و احکام شرع مبین می‌باشد.

اجزای این رساله را در سال [هزار و دویست و] سی و هفت

[هجری قمری] به نظر آن جناب [یعنی حاج محمدجعفر قراگزلو

(مجدوب‌علیشاه)] رساندم. فرمودند: در خاتمه، احوال نواب و

خلفای جناب سید معصوم‌علیشاه و نورعلیشاه، الی یوم‌التحریر

بنویس و نسخه متعدّد کن. یکی به حاجی زین‌العابدین [شیروانی]

بده و تتمّه به هرکس صلاح دانی برسان.

... از جمعی اهل دانش و قدما و آبا و اجداد خود شفاهاً شنیده که

در ایران از نفاق امرا، راه استفاضه مسدود گردید تا آن که یکی از

سادات عالی‌درجات کرمان، بعد از آن که از شدت شوق و طلب و

دوندگی بسیار در صفحه ایران که چاره امراض باطنی خود را نماید

نیافته، مسافرت به صفحه هندوستان نموده، در آن حدود به خدمت

با برکت جناب سید علیرضا [دکنی] مشرف، وقایع خود و خالی

بودن ایران را به عرض رسانید. آن جناب مرید خود را مشهور به سید

معصوم علیشاه هندی که به صفت راستی و فقر و فنا مانند نداشت و از اکمل خلفای آن جناب بود، مأمور به هدایت اهل ایران فرمود... چون مأمور گشت به اینکه نعمت بزرگ که از ملک ایران به هندوستان رسیده و ایشان آمده در ایران جاری سازند، در سنه مبارک هزار و یک صد و هشتاد و سه یا چهار به حدود ایران تشریف آوردند. هفت سال در مشهد مقدس رضویه و اماکن مقدس عربستان آمد و رفت می نمود و متوقف بود. در سنه یک هزار و یکصد و نود هجری به دارالعلم شیراز آمده، جناب فیاض شاه^۱ - ولد مرحوم ملامحمد علی، امام جمعه قدیم اصفهان - که در سلسله دیگر درویشان، کامل و علوم غریبه و احضار و اعداد و جفر به کمال از برای او حاصل بود، با خلف صالح او جناب نورعلیشاه که به حسن ظاهر و باطن و علم و عمل آراسته و مشهور آفاق بود... در خدمت ایشان، یعنی سید سَنَد، تحصیل آداب و مراعات طاعات و خلوص تیات نموده، طالب علم لدنی شدند و حقیقت را خواهان شده، از مَجازات گذشتند و در خدمت با برکت ایشان، ترقیات عظیمه در طریقه شریفه حقه نعمت اللّهی نمودند و از علوم غریبه که داشتند که باعث اقبال و میل عوام و خواص بود، تائب و تارک گردیدند. و از آنجا که رویه در این سلسله علیه، این است که تا مرید در سلوک صراط مستقیم به مقام فنا رسد و دایره علم ظاهرش اوسع از استاد باشد، استاد او را اجازه به ارشاد داده، خود به عبادت خداوند و انزوای از خلق و دعای جمیع عباد مشغول می شوند، سید بزرگوار آن دو بزرگوار را که پدر و پسر عالی مقدار باشند، مأذون ارشاد فرموده

۱. منظور مؤلف مرحوم فیض علیشاه می باشد.

و خود مشغول عبادت و تارک ارشاد بودند.

چون ایشان قبلاً با اکثر اهل ایران آشنا و معاشر بودند، قطع نظر از اغیار نموده، متوجه یاران گشتند. و از اقرار آنها و انکار معاندان در آن ایام، شور تمام در دارالعلم شیراز برپا شده و مفسدین بد اطوار و امرای شقاوت شعار طایفه الوار که تمیز نیک از بد و فرق خیر از شر نمی نمودند، افعال و اطوار آن دو بزرگوار را به خلاف رفتار سابق دیده، کریم خان زند را که صاحب امر و نهی آن زمان بود، وسوسه و تحریک نمودند که آن سه بزرگ را اخراج از ولایت نمودند و از شامت آن حرکت هم، خود و جمعی از مفسدان به فاصله اندک زمانی نیست و نابود شدند.

علی مرادخان زند، چند روزی به حسب میل ظاهری که رفتاری نمود، در اصفهان تکیه به جهت ایشان ساختند و پرده علمی از اعداد^۱ از مرحوم فیاض شاه گرفتند و علم حکمرانی برپا کرده، همان سال زکی خان زند با لشکر بی حد، اراده دفع او را و جنگ با او کرد و خود به خود بدون جنگ، تمام گشت. و ذوالفقارخان، خمسه ای مدت بود جنگ کرده و شکست خورده تمام شد. پس عراق را متصرف شده، در اصفهان توقف نمود. چون شرب خمر بسیار می کرد و جناب فیاض ممانعت می فرمود به طبع او ناملایم بود، مغضوب نموده ایشان را از حضور رفتن مانع آمد. ایشان سلب توجه از او نموده، آمدوشد را موقوف داشتند و در آن سال لشکرش شکست خورده، خود به خود در اصفهان اوضاعش از هم پاشید، به

۱. اشاره به معادل عددی آن، بر طبق حروف ابجد است که در آن پرده به کار رفته است.

هزیمت به همدان آمده، شراب را توبه کرد و ظلم و آزار فقرا را تائب شد. پس جمع آوری خود نموده، باز به اصفهان رفته، او را فتوحات نمایان شد و عراق و اصفهان را متصرف شد و در اصفهان مسکن نمود و قرار داد که هر روزه مبلغ یک تومان خرج به تکیه آن جناب می‌دادند، پس شیراز و فارس فتح شد.

یکی از خلفای ایشان مذکور نمود که سه چهار روز قبل از طغیان علی مرادخان، جناب سید، روزی از منزل خاص خود به منزل مریدین تشریف آوردند و فرمودند که: مرا شوق بسیار به زیارت مشهد مقدس به هم رسیده، مرده عرض کردند: همگی در خدمت بوده مشرف می‌شویم. سید فرمودند: چاروای سواری بسیار ضرور می‌شود. مرده عرض کردند که: مختارید، اگر مرخص فرمایید همگی پیاده در رکاب باشیم. فرمودند: خوش تر آن است که پیاده و متفرقانه رفته باشیم.

در این اوقات علی مرادخان هم همواره مست شراب و تغییر اوضاع داده، توبه‌های خود را شکسته، طغیان تمام داشت. رستم خان داروغه و اصلان خان امیرآخور که دو برادر بودند و از اقربای علی مرادخان، هنگام مستی به مفسده و تهمت و اشتباه، طبع علی مرادخان را آشفته نموده که حضرات درویشان ادعای سلطنت دارند و مریدان را به خدایی خود طلب می‌کنند، تا اینکه به وسواس، از جانب علی مرادخان مأذون شده، آمدند تکیه ایشان را تاراج و خود ایشان را اخراج و استخفاف بسیار نمودند.

و بعد از اخراج، آن دو شریر را تسکین نائره شقاوت نشده، از

عقب درآمدند. و جناب فیاض که چندی قبل، رحلت از دار فانی کرده بودند، جناب سید و فرزند ارجمند ایشان [نورعلی] شاه درکنار منزل مورچه خوار منزل کرده بودند و جمعی از اهل شهر - از دوست و بیگانه - دور ایشان جمع بودند که فرستاده آن دو شیریر رسیدند. پیش از آن که برسند، از اشخاصی که آن روز حاضر بودند شنیدم که جناب سید به شاه فرمودند: الآن فرستادگان می آیند از جانب آن دو شیریر که مزاج علی مرادخان را تغییر داده و مأذون شده اند که ما را مجروح و از اعضای ما قطع نمایند که علامت بر اخراج ما باشد. چون شما جوان می باشید، بروید در این باغات متواری شوید. چون فرستادگان رسند، دو عضو از خود را بدهم قطع نمایند که به عوض شما هم باشد. جناب شاه با کمال عجز و شوق، التماس نمود که مرا از این فیض محروم نفرمایید. سید روی ایشان را بوسیده، تحسین بسیار فرمودند و فرمودند که: سه سال نکشد که سرهای آن دو برادر در همین مکان بریده شود. پس در همان ساعت دو نفر ملعون آمدند و گوش های مبارک آن بزرگ را بریده نمودند.

.... پس محصلان ایشان را آورده، از کاشان هم گذرانیدند و در تهران، حکام و علمای ظاهر طرد نمودند و به مازندران رسیدند. چون شاه جنت مکان... آغامحمدخان با عرفا و اهل حق و درویشان صادق، میل و محبت تمام داشت و معتقد ایشان بود و اکثر اوقات با حاج عبدالوهاب نائینی و ملا عبدالحسین کازرونی معاشرت می نمود و استاد و شاگردی را با حاج محمدجعفر شوشتری روا می داشتند، در خفیه اخراجات چند روز به ایشان نیاز نمود و از اندیشه عوام و تناکر

گروه انعام، به عذرخواهی تمام حیوان و خرجی راه داده به مشهد مقدس روانه فرمود.

چون مشرف شدند، چند روزی توقف داشتند به زیارت مشغول بودند که علمای ظاهرین، شاهرخ شاه را محرک شده، حکم به عدم توقف نمودند و از مشهد بیرون تشریف برده، در حوالی چند وقتی به سر بردند و گاهی به زیارت مشرف می شدند و گاهی در دهات حول و حوش بودند، هفت هشت ماه به این طریق گذرانیدند. از عراق جمعی از مریدان جمع آمده، ادراک خدمت ایشان کردند. پس به صلاح میرزا مهدی - طاب ثراه - که از جمله محبتین بود، به هرات تشریف بردند و در آنجا هر یک از مرده باصفا را به کاری لایق و مناسب حال، مأمور فرمودند.

پس آن دو بزرگوار قریب یک سال در هرات تشریف داشتند و فیروز میرزا - حاکم آن ولایت - و جمعی از اهالی و اعیان و خواص و عوام، مرید و طالب علم حقیقت و لدنی شده، تحصیل آداب و بیعت و سلوک را می نمودند. چون اهل ظاهر عناد ورزیدند و اهل سنت را واداشتند و نسبت رفضی به آن جناب دادند، و در این حال جناب سید سند فرمودند که امر استاد را نسبت به اهل ایران - بحمدالله - به اتمام رسانیدم، وقت است که به هندوستان رفته، شرفیاب حضور ایشان گردم.

پس آنچه مرده از عراق و خراسان و فارس جمع شده بودند از هر جای، مرتخص فرمودند و به جناب شاه فرمودند که علمای اصفهان را در ظاهر حرفی با ما بود، از میان ایشان بیرون رفته و با

شما حرفی نباید باشد و از حال علی مرادخان امتحانی باید. شما راست نزد او بروید و معلوم کنید که این مفسده‌ها از او بوده یا از آن دو شیربر [که به جزای عمل خود رسیدند]. و همان‌جا توقف نمایید و در محله قدیم خود جای گیرید و به راحت و عافیت در آنجا آرام گیرید، و اگر باز خلافی دارد بگویید: پرده علمی را که پدرت - مرید ما فیاض علیشاه - به او داده و از نفس متبرکه او به این عزت رسیده و به این شوکت و اقبال و اجلال مشرف شده، رد نماید، بعد خود داند. و آنچه مشهور است از صحبت‌های آن مجلس وداع، این است که جناب سید، حرزی در بازو داشتند، درآورده فرمودند: نوشته جناب استادنا الاعظم شاه‌علیرضا می‌باشد که در حین مرخصی از خدمت ایشان، عطا فرمودند و مأمور فرموده بودند وقتی که با اخوان الصفا از اهالی ایران مفارقت نمایم ملاحظه نمایم، حال وقت آن است. چون ملاحظه فرمودند، مضمون آن بود که: حین ورود به ملک ایران که اول آن خراسان است، از برای مطلبی که مأموری به آن، در هفت سال هفت دفعه، در هر دفعه از راه علی‌حده، به سیرروضات جنات آیات مشرف شوی و زحمات وافر خواهی کشید. و در آخر هفت سال در دارالعلم شیراز، پدر و پسری را طالب راه حق یابی و باسعادت و استعداد بسیار باشند و از آن پسر نور ولایت اهل بیت، چنان ظهور دارد که پنهان نماند و چنان روشنی پذیرد که دیگر خاموشی نیابد....

الغرض، علی مرادخان آن اوقات در تهران توقف داشتند و لشکر به مازندران به سر شاه جنّت مکان، آغامحمدخان، فرستاده

جناب شاه [پس] از مرخصی از خدمت بابرکت سید، با دو نفر دیگر وارد تهران شدند و در منزل میرزا ربیع وزیر که با ایشان سابقه و رابطه داشتند، منزل فرمودند و حکم استاد خود را اظهار فرموده. میرزا ربیع به عرض علی مرادخان رسانید، او استهزا و تمسخرها نموده، از میرزا ربیع جوئیای پرده علم شد. میرزا ربیع گفت: از اول گرفتن، پرده علم الی حال در خانه ما می باشد، اما از خوف علمای ظاهر، بیرون نتوانستیم آورد و ابراز و اظهار نکرده ایم. گفت: بنویسید رفته او را بگیرد و بعدها در ولایات ما نماند. پس جناب شاه نوشته گرفته، روانه اصفهان شدند، و از غیرت ولایت همان روزها لشکرش در استرآباد خود به خود از هم پاشیده و جعفرخان که با جمعیت بسیاری مأمور شده بود که متوقف باشد، در آن حدود یاغی شده، به عزم تسخیر اصفهان روانه شد و خود علی مرادخان را ناخوشی شدید مرض موت عارض شده و لاعلاج عزیمت اصفهان نمود، در بین راه وفاتش در رسید.

و در آن اوقات جناب شاه در اصفهان تشریف داشتند که جعفرخان زند و شاه جنت مکان بعدها وارد اصفهان شدند. چون جعفرخان به گردش ولایات بیرون رفته، باقرخان به عناد میرزا ربیع، ایشان را اخراج نموده به یزد فرستاد و چون جعفرخان وارد شد، میرزا ربیع جعفرخان را از باقرخان متغیر ساخته، به مقام سیاست رسانیدند و عذر باقرخان این شد که در وقت سواری شما، درویشان نفیر در پشت سر می زدند. از بی ادراکی، عقده ای در دل او به هم رسیده، چون مدتی بگذشت جناب شاه شرحی از دارالعباده یزد

به جعفرخان نوشته، اذن خواستند که به اصفهان آیند و در موطن اصلی قرار گیرند. وقتی نوشته را آقامحمدعلی اردوبادی رسانید به توسط میرزا ربیع و میرزا ربیع جرأت جواب گرفتن نداشت، خود آقامحمدعلی در سر سواری در منزل، عرض کرد به جهت جواب مراسله، و جعفرخان احمق به عداوت قلبی که قلب خبیث او عقده کرده بود که چرا حین فرار از اصفهان، درویشان نفیر در پشت سرش زده‌اند، شاطران را امر کرد که هر دو گوشش را از بیخ بریدند و گفت: همین جواب مرشد شما خواهد بود. پس، حال جعفرخان به شئامت عمل زبون و نیت بد و اذیت مردان خدا و آه آن مظلوم، فی الحال فتوری در کار او به هم رسیده، چهل هزار لشکر از قلیل جمعیت که پنج‌هزار یا شش‌هزار بودند شکست خورده، متفرق شدند و چنان پراکند که مافوق آن متصوّر نمی‌شود.

و جناب شاه از یزد به قصد زیارت روضه متبرکه جناب شاه نعمت‌الله ولی، به قریه ماهان تشریف بردند و چندی در آن نواحی توقف داشتند و طلاب بسیار از مریدان، خدمت ایشان آمد و شد داشتند. بالاخره به سعی جمعی از اخوان الصفا و مریدان اهالی کرمان، به شهر تشریف بردند مدتی در آنجا اقامت داشتند. شور عظیم در میان سلاک اهل کرمان به هم رسید و در آن زمان جناب شاه را شوق زیارت و عتبه‌بوسی علی بن موسی الرضا محرک شده، با جمعی کثیر از مریدان، با تدارک و سامان روانه خراسان شدند و ایامی چند در مشهد مقدس به زیارت مشغول بودند که آتش عناد و فساد اهل ظاهر شعله‌ور گردیده، شاه‌رخ‌شاه را به اذیت ایشان

تحریک کردند و چون به کرمان معاودت فرمودند، جناب مشتاق را در آنجا گذاشته، خود به موصل تشریف بردند. اهل کرمان را عناد دامنگیر شده، مشتاق را به سعادت شهادت رسانیدند....

[تفصیل اینک] چون مراجعت به کرمان نمودند، سید ابوالحسن خان که حاکم کرمان بود، با ایشان به غوایت اهل ظاهر، به مقام انکار برآمد و همه اوقات ضرب در پرده می گرفت. آن جناب آزرده خاطر شد، مشتاق را گذاشتند، خود تنها از راه فارس به قصد زیارت عتبات عالیات و عتبه بوسی ائمه هدی روانه شدند. و در دارالعلم شیراز، لطفعلی خان مرحوم مسألت نمودند که به همراهی ایشان مراجعت به کرمان نماید و به توجه ایشان شاید کرمان را متصرف شود، ایشان قبول نفرمودند. لطفعلی خان از خوف فرار، ایشان را محبوس کرده، همراه خود به کرمان آوردند، به مراد خود نرسیده باز محبوساً ایشان را به شیراز آوردند. پس به سعی و اهتمام حاجی ابراهیم خان و قائم مقام فراهانی،^۱ ایشان را از شیراز بیرون نموده، روانه عتبات عالیات نمودند. حاجی ابراهیم مال و خرجی داده عذرخواهی نمودند. بعد از یک سال لطفعلی خان باعث انقراض زندیه گردید و جناب شاه در آن اوقات در عتبات عالیات مشرف بوده، مدت چهار پنج سال توقف داشتند که در بین، سید سند معصوم از هندوستان مراجعت فرموده، با شکوه بسیار از دست مریدان به عتبات عالیات مشرف شدند و می فرمودند: از خوف اینکه بحث وارد شود که چرا مریدان را منع از اطوار ناهنجار که از سایر سلاسل

۱. منظور قائم مقام بزرگ یعنی پدر است.

درویشان اهل سنت آموخته‌اند ننموده، از استعمال بنگ و چرس نهی نمودم، از پنج منزلی دکن به خدمت استاد نرسیده از هندوستان مراجعت نمودم....

پس مدتی در عتبات عالیات مجاور بودند و جمعی از طلاب و زوآر، سالک طریق حق شده، به صدق ارادت خدمت ایشان مشرف بودند. علی تلک المقدمات، شورش بسیار در میان اهل آن ولا به هم رسیده، علمای ظاهر را عناد و جهل دامنگیر شده، ازدحام و کار به رسوایی می‌کشید. به صلاحدید جنابان - مرحوم آقا سید مهدی بحر العلوم و میرسید علی - جناب سید سند به قصد زیارت عتبه علیّه مشهد مقدّس، از راه کرمانشاهان عزیمت می‌فرمودند، جناب شاه مرخص شده، از راه موصل به قصد طواف بیت‌الله الحرام روانه گردیدند. و سید سند بعد از ورود به کرمانشاهان، آقامحمدعلی و حاکم آن ولا، نظر به بحثی میانه آنها و حسن خان حاکم و آقامحمد رضا مجتهد همدان که از مریدان آن جناب بود، گرفته محبوس نمودند؛ به بهانه اینکه طریقه غسل را نمی‌دانند. بعد از چوب زدن بسیار، محبوس نموده، بعد از چندی به فتوای او میرزا موسی منجم‌باشی که وزیر بود حاکم را اغوا نموده، آن جناب را در میان جوالی کرده، چند سنگ بزرگ در جوال گذاشتند، سر جوال را بسته، آن جناب را به آب قراسو انداختند و به شهادت فایزگردانیدند.

القصّه، جناب شاه بعد از استماع خبر آن سید مظلوم، چندی در ذهاب بود و به موصل رفتند به قصد مجاورت مکه معظمه، در آنجا دعوت حق تعالی رسیده، لَبَّيْكَ اجابت گفتند و به جوار رحمت

ایزدی رسیدند.

و این همه که تحریر شد، داستانی است که بر هر سر بازاری هست. چون این وقایع در این اقرب اوقات اتفاق افتاده، جمله اهل زمانه را در خاطر هست و سالها است که چند نفر از مفسدین در ولایت کرمانشاهان و همدان که در سر راه زوآر و معبر اکثر بلاد است، هرکس از اهل بلاد و معروفین را از زوآر و مترددین می بینند، به طمع هدیه و ارمغان، با ایشان طرح خلط و ارتباط می اندازند و به زبان فسانه و دلسوزی، در مقام تحقیق برمی آیند که در ولایت شما چند نفر داخل گمراهان شده اند؟ آن فقیر بی خبر حیرت کرده، می گوید: به ماها معلوم نشده. در جواب به وضع گرفته و اظهار درد دین گویند: شما را از گمراهان خبری نیست.

چراغ کذب مفسد را در این فن

به جز اشک دروغین نیست روغن
 پس گویند درویشان، گمراهان می باشند و تهمت ها و شبهه ها
 برای آنها بیان کنند و گویند استادان ایشان با ملوک و شاهزادگان
 آمیزش دارند و کسی را قدرت دفع و منع آنها نمی باشد، و الحاح
 زیاده از حد نمایند که چون به عتبات مشرف شوید، در خدمت
 مجتهدین عتبات از این اوضاع و گمراهی خلق خبرداری کنید که
 ثواب زیاده از زیارت معصومین از این اخبار و افساد ببرید و شاید
 آن مجتهدین، حضرت قدر قدرت شاهنشاه عالم پناه ایران را
 عرضه داشت و مخبر نمایند که چاره این کار فرماید که دین اسلام از
 دست رفت. آن صادقان ساده دل بی خبر به حرف اینها فریفته شده...
 به اغوای شیطان صفتان دنیا پرست از راه رفته، چون به عتبات مشرف

شوند، در خدمت مجتهدین معروف عرض حال می نمایند و مطالب مشتبه را به تصدیق محقق نموده، نوشته جات از ایشان به جهت پادشاه عالم پناه بگیرند....

در اوّل اذیت سید سند معصوم مظلوم، آقامحمدعلی کرمانشاهانی به مریدان او، تکلیف لعن سید کرده بود، دو نفر از ایشان منقاد شده به امر استاد خود. و یکی که حسن علی نام - جوانی بسیار خوب که بالاخره مجذوب شده، از فرط اشتیاق از دنیا رحلت نمودند - از اهل کاظمین بود، خلف آقا علی نام فقیه، چون انقیاد لعن نموده، بعد از ضرب و شتم و چوبکاری، خود آقا و ملازمها و خدمه او لگدکوب بسیار کرده، بر کمر شریفش لگد بسیار زده، به آزار سلس البول از آن ضربتها مبتلا شده و آثار ظلم ظالمان را داشتند و مدّتی بیمار بودند. سید سند، ایشان را روانه همدان به نزد حقییر فرستاده، مأمور فرمودند که تیمار احوال ایشان شود....

سید سند مرحوم، علی الدوام به مریدان می فرمودند که: درویشی چاپلوسی نیست، در این مقام صدق و حرف شنیدن و درستی عهد باید، نه چاپلوسی و تقلّب؛ به بعضی می گویم درس بخوانند، آنها رفته رختهای اطفال مرشد را می شویند... و همه اوقات به مریدان می فرمودند: چون علمای ظاهر درباره شماها تهمت گویند و اذیت نمایند، شماها در مجالس خود از بی ادراکی و کمی دقت ایشان حرف بزنید تا خداوند به عوض حرف زدن از شما، از آنها بگذرد و مبادا از صبر شما و رنجش خاطرها، خداوند آنها را رسوا کند و به عقاب برساند و شعار اسلام را زیان رسد. و دائماً

عذرخواه بدگویان و موذیان اهل ظاهر بودند و می فرمودند که: الحق معذورند، زیرا که اکثر آنها را به صدق امر مشتبه است....

و چون آن جناب به ظلم مفسدین محبوس شدند، در ایام حبس به خوردن قوت معتاد هم امساک می فرمودند و آب و نان نمی خوردند که به جهت قضای حاجت و لوازم دیگر، حاجت به هم نرسد. بالاخره مریدان به جهت استخلاص ایشان از حبس، وجهی که مبلغ یکصد تومان بود، به جهت شخصی از اعظام کرمانشاهان و کسان آن ظالم فرستادند که ایشان را از حبس بیرون آورده، به سلامت و راحتی به همدان برساند. پس آن شخص، زنجیربان و مستحفظ حبسیان را خواسته، راضی نمود. چون به خدمت ایشان مطلب را عرض کردند، فرمود: قبول ندارم. و نوشتند به مَرَدَه که: این شخص کار خود را دید و من جرأت آمدن نکردم، زیرا که استادم به جهت اثبات و استقرار طریقه شاه نعمت الله ولی مرا فرستاده بودند. بنابراین فرارکردن از حبس، باعث نقص و شکست می شود و چون دزدان به قلم می روم. در این احوال لازم بود که علمای سلسله جمع آمده، به صحبت علمی و صراحت و صحت، طریقه حقه را اثبات نمایند و معاندین را الزام داده، من آشکار به عزت بیرون آیم. چون آن نشده پس چاره همین است که مثل اجداد طاهر، حضرت سیدالشهدا و موسی بن جعفر و علی بن موسی تن به قضا داده، در این محبس مقتول شوم تا سلسله هدایت ثابت شود، فرار نکرده دزد به قلم نروم که بگویند حرف حسابی نداشتند و قول حق را رعایت

نکرده دزدان بودند فرار نمودند. [پایان حالات معصوم علیشاه]^۱

* * *

در عتبات عالیات مشهور است که جنابان قدوة الفضلاء
والمحققین استادنا الاعظم جناب حاج محمدجعفر و جناب حاج
ملارضا همدانی، به اهل گیلانات از حکام و بیگلر بیگیان و عمال،
هر یک را نوشته‌اند و هم‌چنین به دیار آذربایجان قدغن کرده‌اند که
به فرستادگان مجتهدین عالی مقام عربستان [=عراق عرب] و عتبات
عالیات از بابت "وجوه بر" چیزی ندهند و نیز به جهت اعزّه خدام و
فقرا و طلاب، اصلاً نذری و نیازی و تحفه‌ای و تبرّعی نفرستند. ولی
جز اینکه اصل مقدمه را شبیه کرده‌اند، این اسنادها غلط بلکه
حقیقت امر به نهجی است که مذکور می‌شود:

اهل گیلان و آذربایجان، خود آنها معذور از این تکالیف شده،
چون مصلحت و مشورت به آن جنابان نموده‌اند، ایشان بدون غرض
نفسانی آنچه تکلیف خود و آنها دیده‌اند تصدیق کرده‌اند حسبّه لله. و
مجمّل گزارش آن، این است که در ایام سابق، ولایت‌ها چندان جمع
و خرج دیوانی و مخارج بی‌جا و ظلم و ستم نداشتند و کفره فجره
روسیه مدّعی و محارب ایشان نبوده‌اند و این اوقات، درد بی‌درمان
دارند... و آنچه نواب جمجاه سکنه بارگاه ولیعهد زمان
[عباس میرزا] سپاه و لشکر جمع می‌کنند و جمعیت قشون زیاد

۱. در خاتمه گویا منتسبین به فقها ناراحت بوده‌اند از اینکه چرا اهالی گیلان وجوه بر را
به عتبات نمی‌فرستند و خودداری از ارسال وجوهات از ناحیه گیلان را از تلقین
مجدوب علیشاه و حاج ملارضا کوثر می‌انگاشتند. حاج محمدخان در اواخر رساله،
حقیقت قضیه را می‌نویسد و پرده از واقعه برمی‌دارد.

می‌کنند، از آن طرف پنج مقابل آن مهیا شده، از کفره روسیه می‌افزایند. به جهت اختلاف اوضاع و کثرت مخارج، اشخاص قدیم از قبیل حاج میرزاخان و غیره که منافع گیلان را برده و مصارف خیرات هم می‌نمودند، مستأصل و از ولایت فراری شده‌اند و مباشرین جدید از خوف سلطان و حکام، از اخراجات خود هم امساک نموده، از بیم عدوان و جان آنچه مداخل می‌شود صرف لشکر و تدارک حرب می‌نمایند و مداخل‌ها هم نسبت به ایام سابق، کسر و تفاوت کرده و برکت بالمره از جمیع چیزها برخاسته و مخارج دو مقابل بالا رفته. پس قیامت و محشری آشکار شده و جمیع اعالی و ادانی اهل زمان و انفساگویان و حیران، از همه خیرات و رسوم و تعارفات فراموش کرده‌اند. پس مبحث و ایراد و تهمت بر جنابان معظم [یعنی حاج محمدجعفر و حاج ملارضا] راهی ندارد و معصیت خواهد بود.^۱

اینک چند حکایت مربوط به موضوع سرگذشت معصوم علیشاهیان به قلم حاج

محمدخان که در پایان رساله آمده است.

رئیس و سلطان الحکما [= ملأعلی نوری] ^۲ در دارالسلطنه

۱. مطلب واضح است؛ در شرایط جنگ ایران و روس وجوه مذهبی، صرف هزینه‌های دفاعی و بسیج نیرو و پشتیبانی از فقرای محلی می‌شده است و چیزی زائد نمی‌مانده که به عتبات ارسال شود و در آنجا، این همه را از چشم حاج محمدجعفر مجذوب‌علیشاه و حاج ملارضا همدانی می‌دیده‌اند که فی الواقع تهمت بوده است.

۲. ملأعلی نوری با متصوفه میانه خوبی نداشت و به فقها اظهار تقرب می‌نمود. میرزا ابوالقاسم سکوت ذهبی، عارف شیرازی، به او لقب "حکیم نوبر" داده بود. در این باره رجوع کنید به مقاله "مراسله حکیم و فقیه" در کتاب ماجرا در ماجرا، نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات حقیقت، تهران ۱۳۸۱، صص ۶۳۹-۶۱۷.

اصفهان ملاحظه نمود که شاگردان او که آن همه تملق به ایشان می نمود که راغب تدریس او باشند و در دور او نمایند، از دور او کناره کرده و به خدمت درویشان [حسین علیشاه] رفته، در مجالس ایشان قهوه و قلیان می دادند و با یکدیگر عیوب نفس و فساد اعتقادات [سابق] خود را بیان می نمودند و نقایص درس و بحث خود را ظاهر می کردند.

* * *

آخوند ملا عبدالصمد همدانی از مرحوم آقا سیدعلی [صاحب ریاض] پرسیده بودند: این چه سان اجتهاد است که با وصف بل الانسان علی نفسه بصيرة^۱ درباره خود قوه نمی بینم و قبول مقام اجتهاد را نمی توانم، به همین جهت مصاحبت فقرا و درویشان [=مجنوب علیشاه] است که از برکت ایشان به عیوب نفسانی بینا شده ام، و اینکه در مجالس بحث دفع کنید از معاشرت ایشان، چه صورت دارد؟ ایشان [=آقا سیدعلی] گفتند: اگر من هم بین عوام مثل شماها بدنام شوم، فقرا و اعیان شماها را که نان می دهد؟ چون مرا هم داخل تسبیح لعن کنند، استراحت شماها دیگر چگونه شود؟ و چگونه گذارند که در این ارض اقدس [=عتبات] به حال خود مشغول باشید؟

* * *

... روزی عید نوروز، در قریه ای از قرای خود بودم. قافله ای آمد پشت حصار منزل کردند. به خادم گفتم: رفته در میان قافله کسی که فقیر باشد و میل صحبت داشته باشد به منزل بیاورد. رفته، درویشی

۱. سوره قیامت، آیه ۱۴: بلکه آدمی خویشتن خویش را نیک می شناسد.

آوردند که هوش نداشت. گمان کردم که مگر چرس کشیده باشد. گفتم نان و ماست آوردند، قدری خورده، به حال نیامد. گفتم مگر بی‌خوابی کشیده ساعتی به خواب رود. عباى خود را سرکشید و در کنار اتاق که ساعتی به خواب یا مراقب بود، چون برخاست بیهوش تر از اول؛ تعجب نمودم. در این حال اذان ظهر را گفتند برخاست و گفت: حال قافله می‌رود باید رفت. پس سرپا بود که وجه قلیلی به جهت خرجی و نیاز گفتم آوردند، در سرپا بودیم که به او دادند. بدون آنکه محبت و اخلاص ظهوری داشته باشد بی‌اختیار بر زبانم جاری شد که: در عتبات بعد از آستان‌بوسی و نیابت زیارت، چون به مجلس درویشان روی، بگو که در سر راه، کسی التماس دعا دارد. چون اسم درویشان شنید گویا نیم فنجان آب از چشمش یک دفعه بر زمین ریخت و تعجب بسیار از حالاتش نمودم.

* * *

... [یکی از علما] روزی در ایام رمضان المبارک در حضور جمع کثیری در مسجد که دو هزار متجاوز بودند در منبر بود و حدیث مباهله را بیان می‌نمود؛ سهواً به اسم جماعت یهود نقل نمود. بزرگی در آن مجمع حاضر بود به یکی حکم نمود که نزد منبر رفته، به وضعی که همه بشنوند بگوید: بزرگی در مجلس هست، می‌گوید که رویه موعظت گفتن و نقل احادیث - خصوص در ماه مبارک - بایست که قبل از بیان، آن حدیث ملاحظه شود تا اینکه در بیان حدیث کم و زیاد نشود که باعث کذب در حدیث و بطلان روزه ماه مبارک شود. مباهله با طایفه نصاری بود نه یهود.

چون به فرموده آن بزرگ آن شخص رفته فرمایشات را رسانید، آن بی‌انصاف از عجب و غرور که همه حضار شنیدند، گفت: به نظر ایشان نرسیده، دو مباحله واقع شد یکی با یهود و یکی با نصاری! این ضعیف تعجب‌ها کرده و به حضار حوالی خود گفتم: این دروغ‌بافی است عمداً و از روی لجاج، که روزه را باطل کند و باعث کفر و زندقه است. زیرا افترا به خدا و رسول می‌بندد، نه [چون] اول زیرا که اول سهواً بود و عیبی نداشت.

* * *

بعضی دیگر از این اشخاص بسیار لجوج و بی‌انصاف می‌باشند. چنانکه یکی از ایشان بود که بسیار در مجالس، غیبت درویشان و ملامت ایشان را می‌نمود و اسنادهای باطل داده، خلاف دین و آیین رفتار داشت. به خصوص یکی از بزرگان ایشان را که ولی نامی و عارف ربّانی بود، اسم برده کلمات ایشان را بدتضمین و معنی می‌نمود. وقتی که از کلام ایشان، نظمی قریب پانصد بیت در اصول و فروع دین که به جهت شخصی نوشته بودند، به توسط کسی از جانب قائم مقام به نزد او فرستادم که: اینها را بنده زاده که هنوز جوان و طفل است به نظم درآورده، ملاحظه فرموده جرح و تعدیل نمایند. چون منظومه را پیش ایشان بردند و پیغام رسانیدند، جزوه‌ها را گرفته در بغل گذاشته، قریب دو هفته - پانزده روز در هر مجلس، کسی نماند از امنای دولت علیه که همیشه آمدوشد با آنها داشت که همگی آنها را اظهار نمود و به جهت همگی خوانده و تعریف‌ها می‌کردند که ابنای وزرا و میرزا زادگان، ذوالریاستین شده علم را از دست علما

گرفته‌اند، از اوّل اسلام تا حال مسائل اصول و فروع را کسی به این و جازت و جودت و فایده تام و تمام بیان نکرده و به این خوبی به اختصار، به نظم ننوشته.

خلاصه بعد از چند روز که در هر اجتماعی مدّاحی کرده و همه اعیان و اشراف، اصرار او را در باب منظومه شنیدند و گوشزد خاص و عام گردید، کسی را از علما سپردم که در مجلس عام به او گفتند: این منظومه از مصتفات و تألیفات مرحوم مغفور جناب نورعلیشاه می‌باشد، به اشتباه عمداً خدمت شما آورده به اسم خلف قائم مقام داده‌اند. چون آن شخص عالم، پیغام را رسانید در مجلس که عام بود، دفعتاً از بغل بیرون آورد جزوه‌ها را، انداخته بود و گفته بود: معطل بودم که در این چند روزه که رایحه بد از خود استشمام می‌شد، جهت وجود این جزوه‌ها بود که بوی تصوّف داشت.

* * *

ای عزیز، این اشخاص از خدا غافل، و به حبّ ریاست و دنیاپرستی به عناد و لجاج، فریفته شیطان ملعون شده مغلوب نفس اماره و عوام الناس را از راه برده‌اند، بیچاره عوام الناس غافل از راه حق، از ایشان [که] ظاهراً به صلاح آراسته‌اند باور کرده، عناد اولیای خدا را در دل گرفته‌اند.

بعضی درویشان هم مقصّرانند، به سبب اینکه هرکس تلقین ذکر گرفت چنین تصوّر نمود که کارش تمام و به کمال انسانیت و بندگی و قرب حق تعالی و حق طاعت رسیده، چون بعض عالمان که به محض اذن و اجازه گرفتن، خود را نصّ به حق و صاحب رأی مطلق

و نایب امام و ائمه انام می دانند، بالمرّه از خود غافل، محض غرور و کبر و جهل و ریای صرف می شوند و همه را مستحسن می شمارند و عظمت علمایی بر خود قرار می دهند... و ارباب سلوک دنیا دار و هوا و نفس پرست ظالم، همان ذکر را وسیله دنیا و گذران خود کرده، در خانه ها و مجالس نفس پرستان و ظلام، خلط و آمیزش کرده به لهُو و لعب آمیخته... از خود هم راضی بلکه موحد و مخلص می شمارد و ظالمان غافل نمی دانند چه غلط می کنند و انصاف نمی دهند که چه میثاقها و عهد در خدمت استاد طریق کرده، سر برده اند.

فهرست‌ها

- آیات قرآنی
- احادیث، اخبار، اشعار و عبارات عربی
- اشعار فارسی
- اقوام، گروه‌ها و ملل
- اشخاص
- مکان‌ها
- کتاب‌ها

فهرست آيات قرآنى

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، ٥٦	الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ، ١٩
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ، ٧٢	الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، ١٦
أُدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، ٢٩	الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، ١٠٤
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا، ١٠٥	اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَىٰ النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا...، ١٠
أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، ١٠٤	الم، ٥٦
إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا، ٧٦	إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا، ٣٨
أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، ١٧، ٣٧	إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ، ٩	
إِلَّا مَنْ أَتَىٰ اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ، ١٠٧	

- والقانتين والقانتات...، ٣٣
 إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا
 كَفُورًا، ١٠
 إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، ٣٨
 إِنَّ جَائِكُمْ فَاسْقُوا بَنِيَّاءٍ فَتَبَيَّنُوا، ١١١
 إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ،
 ٥٢
 إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ، ٤٧
 إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ
 وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ...، ٣٦
 إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ، ٣٧
 أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ
 اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا
 بَيْنَهُمَا...، ٦٠
 أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ شَهِيدٌ، ٢٢
 أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْتُهُمْ
 أَقْتَدَهُ، ٨٠
 أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا، ٣٦
 أَيَّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ
 جَمِيعًا، ١٣
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ٩٢
- بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا
 أَلِيمًا...، ١٣
 بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ،
 ١٢٩
 بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ
 الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، ٣٠
 تَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ عُلوًّا كَبِيرًا، ٩٣
 تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ، ١٦
 تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ، ٥٢
 ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ
 إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا، ٨٠
 ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ، ٤٧
 رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ
 ذِكْرِ اللَّهِ، ٤٢، ٦٧، ٨٢، ١٠٩
 سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي
 أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ
 الْحَقُّ...، ٢١، ٦١
 صُمُّ بَكْمٌ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ، ٢٧
 فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ
 قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ،
 ٥٢
 فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ

کنتُ بصيراً، ۲۰	بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ، ۷۹
قال كذلك أتتك آياتنا فنسيتها و	فأذكروا آلاء الله لعلكم تفلحون،
كذلك اليوم تنسى، ۲۰	۲۱
قد شغفها حباً، ۱۰۵	فأذكروني أذكركم واشكروا لي و
قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني	لا تكفرون، ۱۹
يحببكم الله، ۱۰۷، ۱۰۸	فإنها لا تعمى الابصار ولكن
قل هاتوا برهانكم إن كنتم	تعمى القلوب في الصدور، ۱۰۵
صادقين، ۷، ۹۸، ۱۱۰	فذكر إن نفعت الذكري، ۳۳
كتب في قلوبهم الإيمان، ۱۰۵	فسأ كتبها للذين لا يتقون، ۱۲
لأكره في الدين، ۴۸	فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا
لأتجهر بصلاتك ولا تخافت بها	تعلمون، ۱۶، ۴۲
وأتبع بين ذلك سبيلاً، ۲۵	فكشفنا عنك غطاءك فبصرك
لأ يخافون لومة لائم، ۵۷	اليوم حديد، ۱۰۲
لأ يكلف الله نفساً إلا وسعها، ۲۰	فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة
ما جعل الله لرجل من قلبين في	ليتفقها في الدين...، ۴۷
جوفه، ۱۳	فويل للقاسية قلوبهم من ذكر الله،
ما كذب الفؤاد ما رأى، ۱۰۵	۲۷، ۳۰
محمد رسول الله والذين معه	في قلوبهم مرض، ۱۰۶
أشداء على الكفار رحماً	قالت الأعراب أمتا قل لم تؤمنوا
بينهم، ۱۲	ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل
من يهدي الله فهو المهتد ومن	الإيمان في قلوبكم، ۸۰، ۱۰۵
يضلل فلن تجد له ولياً مرشداً،	قال رب لم حشرتني أعمى وقد

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ، ٤٩	٨
وَإِنْ تُطْعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ...، ٨	وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ...، ٣٦
وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ، ١٠٨	وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ابْتَغُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا...، ٩٨
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ يَسْتَبِحُّ بِحَمْدِهِ، ١٩	وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا، ٢١
وَ حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ، ١٠٤	وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ، ١٩
وَسَعَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَحْمَةً، ١٢	وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ...، ٢٥، ٢٦، ٦٨
وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، ٦١، ١٠٦	وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، ١٩
وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، ١١	وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ، ١٤
وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا، ١٠٤	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سَبِيلَنَا إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ، ٦٥، ١٠١
وَ قَلِيلٌ مِنَ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ، ٤٧	وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدُوءِ وَالْعَشِيِّ...، ٥١، ٥٥، ٦٨
وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّيُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، ٨	وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا، ١٢
وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدُوءِ وَالْعَشِيِّ...، ٥١	وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ، ٦٨
وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ، ١٩	
وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ، ١٠٦	
وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَعَا بَرهَانَ رَبِّهِ، ٧٢	

- و لکن مَن شَرَحَ بالكفر صدرًا،
 ۱۰۴
- و نُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ
 رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، ۱۰۷
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا
 إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ، ۱۲، ۶۵، ۷۹
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا
 مَعَ الصَّادِقِينَ، ۱۵، ۵۵، ۶۸، ۶۹
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ
 صَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ
 لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، ۸۸، ۹۲
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ
 بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى
 أَنْفُسِكُمْ...، ۱۴
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
 آبَائِكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ
 اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ، ۱۴
- يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ، ۲۱
- يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ، ۹۷
- يُجِيبُهُمْ وَ يُجِيبُونَهُ، ۱۰۶
- يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ، ۱۳
- يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي
 قُلُوبِهِمْ، ۳۴
- و مَن أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ
 مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ
 الْقِيَامَةِ أَعْمَى، ۲۰
- وَ مِنَ النَّاسِ مَن يَجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ
 عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُّبِينٍ،
 ۹۸
- وَ مِنْهُمْ مَن يَسْتَمْعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ
 تُسْمِعُ الصَّمَّمَ وَ لَوْ كَانُوا يَعْقِلُونَ،
 ۲۸
- وَ مِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ
 تَهْدِي الْعُمْىَ وَ لَوْ كَانُوا
 يَبْصُرُونَ، ۲۸
- وَ مِنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى
 اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ...،
 ۳۷، ۷۷، ۹۸
- وَ مِنْ يُسَلِّمُ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ
 مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
 الْوَثْقَى...، ۳۳
- وَ مِنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ

فهرست احاديث، اخبار، اشعار و عبارات عربى

السكينة ريح تفوح فى الجنة وجوه كوجه الانسان، ٧٢ الشريعة اقوالى والطريقة افعالى والحقيقة احوالى، ٥٨ الشيخ فى قومه كالتبى فى امته، ٥٣ الطرق الى الله بعدد انفس الخلايق، ٤٦ الظاهر، ١٠١، ١٠٢ العياذ بالله من المذاهب الباطلة والكفر والالحاد...، ٩٤ العياذ بالله منهم و من عقائدهم الفاسدة، ٩٤ العلم نور يقذفه الله فى قلب من يشاء، ٢٩	أترعم أتك جرم صغير، ٢١، ٦٢ إجابة لمسئوله لا بياناً للجاه و مفاخرة للمقال، ٣ اذكروا الله على كل حال، ٢٢، ٢٩ اذكل ما يفعل المحبوب المحبوب، ٥٩ اطلبوا العلم و لو بالصين، ٨٦ اعاذنا الله منها و ليس فيها شفاء عليل و سقاء غليل...، ٩٣ افضل الذكر لا اله الا الله، ٣٠ الارواح جنود مجنده ما تعارف منها...، ٧٩ الباطن، ١٠١، ١٠٢ الرفيق ثم الطريق، ٩١
--	---

بمعرفتک...، ٧٠	العلی، ٨، ٣٨
الواسع، ١٠٣	المجازُ قنطرةُ الحقيقة، ٥٦
الهی فاسلک بنا سبیل الوصول	المجالسةُ مؤثره، ٨٥
الیک و سیرنا فی اقرب الطّرق	المخلصون فی خطرٍ عظیم، ٩١
لوفود علیک، ٧١	المرءُ عدوٌ لما جهل، ٤٣
الهی فالهمنا ذکرك فی الخلاء	المؤمنُ مرآت المؤمن، ١٥، ٧٤
والملاء واللیل والتّهار و...، ٢٨	المؤمنون اخوة، ١١١
الهی ما الذّ خواطر الالهام بذکرك	المیسورُ لا یسقط بالمعسور، ٤٩
علی القلوب، ٢٨	التّاس اثنان: عالمٌ و متعلّمٌ والباقي
انا جلیس من ذکرنی، ٧١	همج، ٤٢
انّ الصّورة الانسانیة اکبر حجة الله	التّاس کلّهم هالکون الا العالمون
علی خلقه و هی الکتاب	والمؤمنون کلّهم هالکون الا...،
الذی...، ٢١، ٦٢	٥٥
انّ الله سبحانه جعل الذّکر جلاء	التّظر الی العالم عبادة والتّظر الی
للقلوب تسمع به بعد الوقرة و	الانام مسقط العباده والتّظر...،
تبصر به بعد العشوة...، ٦٧	٧٥
انّ الملائکة یمرون علی حلق	اللّهم اشغل قلوبنا بذکرك عن کلّ
الذّکر فیقومون علی	ذکر، ٢٩
رؤوسهم...، ٢٤	اللّهم ثبتنا بالقول الثابت فی الحياة
انّ التّاس آلوا بعد رسول الله الی	الدّنيا والاخرة، ٩٧
ثلاثة انواع...، ٥٤	اللّهم نور ظاهری بطاعتک و
انا مدینة العلم و علیّ بابها، ٨٥	باطنی بمحبّتک و قلبی

- انّ امرنا سرّ مستتر و سرّ لا يفيدہ
الّا السرّ و سرّ على سرّ و سرّ
مقنع بالسرّ، ۴۹
- انّ امرنا صعبٌ مستصعب لا
يحتمله الاّ ملكٌ مقربٌ او نبیّ
مرسل...، ۴۸، ۹۱
- انّ امرنا هو الحقّ و حقّ الحقّ و
هو الظاهر و باطن الظاهر...، ۴۹
- أنا نقطة تحت الباء البسمله و أنا
الصراط المستقيم و انا...، ۶۳
- انظروا الى الجبل، ۹۱
- انظروا [الى] رجلٍ منكم قد روى
حديثنا و عرف احكامنا و نظر
في حلالنا و حرامنا، ۸۳
- انّ لله شراباً لا وليائه اذا شربوا
سكروا و اذا سكروا طربوا...،
۸۷
- إنّما الاعمال بالتّيات، ۵۲، ۱۰۳
- إنّی تارك فيكم الثّقلين كتاب الله
و فيه النور...، ۸۲
- أين هو من ربّ الجبروت؟
سبحانه سبحانه سبحانه، ۹۵
- أين هو من ربّ العظمة؟ سبحانه
سبحانه سبحانه، ۹۴
- أين هو من ربّ الملكوت؟
سبحانه سبحانه سبحانه، ۹۵
- أين هو من ربّ؟ سبحانه سبحانه
سبحانه، ۹۴
- بادروا الى رياض الجتّة...، ۲۴
- بل ما هذا الاّ شركٌ مبينٌ و مخالفةٌ
للشّرع المتين، ۷، ۶۰
- تذكّر رسول الله واجعل واحداً من
الأئمّة صلوات الله عليهم نصب
عينيك، ۶۵
- تفكّر ساعةٍ خيرٌ من عبادة سبعين
سنة، ۵۲
- تنام عينايّ و لا ينام قلبي، ۸۲
- جعلنا الله و اياكم ممّن يسعى بقلبه
الى منازل الابرار، ۶۸
- جعله الذكر جلاءً...، ۶۸
- حاسبوا قبل انّ تُحاسبوا، ۷۶
- حبّك للشّيء يُعمى و يصم، ۸۵،
۱۱۱
- حسبنا كتاب الله، ۵۶، ۵۹

- خُذ العِلْمَ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ، ٤٢
 خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ، ٦١
 دَوَائِكَ فِيكَ وَمَا تَبْصُرُ، ٦٢
 صَلَاةَ الْمُؤْمِنِ وَحَدَّةَ جَمَاعَةٍ، ٧٢
 طَالِبِ المَوْلَى مَذْكَرًا، ٨٣
 عَنِ الأَثَمَةِ مِنْ أَحَدِي الصَّادِقِينَ،
 ٢٦
 فَأَجْرَكَ عَلَى اللهِ، ٩٨
 فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قَلْبَهُ لِأَفْعَالِكَ وَ
 لِسَانَكَ وَلَا تَحْرِكْهُ إِلَّا بِالإِشَارَةِ
 مِنْهُ، ٨١
 فَاسْتَعِينِ اللهُ فِي إِرَائَةِ الطَّرِيقِ أَنَّهُ
 وَلِيُّ الهِدَايَةِ وَالتَّوْفِيقِ، ٤
 فَاسْتَمِعْ بِمَا أَقُولُ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى،
 ١٦
 فَتَخَلَّقْ بِإِخْلَاقِ اللهِ، ٥٥
 فَعَلَيْكَ بِالتَّجْرِيدِ التَّامِ وَتَطْهِيرِ
 البَاطِنِ لِلسَّرِّ وَانْقِطَاعِ شَدِيدٍ...،
 ٩٩
 فَكِرِ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ، ٦١
 فَكَيْفَ غَيْرَ مَعْلُومِ الصَّحَّةِ، ٤
 فَلَا حَاجَةَ لَكَ مِنْ خَارِجٍ، ٦٢
 فَلَوْ كَانَ لِذَيْنِ اللهِ عِزٌّ وَجَلٌّ مَسْلُوكٌ
 أَقْوَمُ مِنَ الإِقْتِدَاءِ...، ٨٠
 فَلَوْ مَثَلْتَهُمْ بِعَقْلِكَ...، ٦٨
 فَنَاءٌ فِي السَّيِّخِ مَقْدَمَةٌ فَنَاءٌ فِي
 الذَّاتِ، ٦٢
 فِي القُلُوبِ نَارٌ لَا يَضِيءُ إِلَّا
 بِالإِقْتِدَاءِ بِالحَقِّ وَقَصْدِ
 السَّبِيلِ...، ٨٠
 قَلْبَ المُؤْمِنِ عَرْشَ الرَّحْمَنِ، ١٠٤
 كَلَّمَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ بِأَدَقِّ
 مَعَانِيهِ مَخْلُوقٍ لَكُمْ مَرْدُودٌ
 إِلَيْكُمْ، ٢٠
 كَمَا لَا يَخْفَى عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الهُدَى،
 ٦
 كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ
 أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الخَلْقَ لِكَيْ
 أَعْرِفَ، ٧٥
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حَصْنِي وَمَنْ دَخَلَ
 حَصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي، ٣٠
 لَا تَجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ عَالَمًا
 مَفْتُونًا بِالدُّنْيَا فَيَصُدَّكَ عَنِ
 طَرِيقِ مَحَبَّتِي...، ٨٤

ملك مقرب و لانبى مرسل، ٢٦	لا تصح الاقتداء الا بصحة نسب الارواح فى الازل وامتزاج...، ٧٩
ما الجهاد الاكبر، ٣١	لا تفكروا فى ذات الله بل تفكروا فى آلاء الله، ٢٠
ما رأيت شيئاً الا و رأيت الله بعده و معه و قبله، ٦٥، ٨٢	لا رد على الرمز، ٩٢
ما عرفناك [حق معرفتك]، ٩٧	لا يبلغ المرء مرتبة الايمان حتى شهد ألف صديق بأنه زنديق، ٤٤
ما لا عين رأت و لا اذن سمعت، ٩٨	لا يسعنى أرضى و لا سمايى و لكن يسعنى قلب عبدى المؤمن، ٢٦، ١٠٣
ما لا يدرك كله لا يترك كله، ٤٩	لا يفقه العبد كل الفقه حتى يمقت التاس فى ذات الله...، ٤٦
ما من مجلس يجتمع فيه ابرار و فجار فيقومون على غير ذكر الله...، ٢٣	لا يكتب الملك الا ما سمع...، ٢٦
مجاهدة المرء نفسه اللتى بين جنبيه، ٣١	لو علم ابوذر ما فى قلب سلمان [لقتله]، ٤٣
محال ما لا يطاق، ١٧	لو كشف الغطاء ما زددت يقينا، ١٠٢
مع كل شىء لا بالمقارنة و غير كل شىء لا بالمزايلة، ٩٦	ليس العلم بكثرة التعليم والتعلم، ٤٣
مقدمكم امام طلبتى و حوائجى و ارادتى و فى كل احوالى و امورى، ٦٥	لى مع الله وقت لا يسعنى فيها
من احب شيئاً اكثر ذكره، ١٤	
من أخلص لله اربعين صباحاً، ٤٣	

- من تشبّه بقومٍ فهو منهم، ٤٤، ٤٨،
٧٨
- من دقّ باباً ولجّ ولج، ٨٥
- من رآني فقد رأى الحق، ٧١
- من زار عبدالعظيم برئى كمن زار
الحسين بكر بلاء...، ٥٧
- من سمع شيئاً من التّواب...، ٣١
- من طلبني وجدني و من وجدني
احبّني و من احبّني عشقني...،
٨٧
- من عرف نفسه فقد عرف ربّه،
٩٧، ٧٦
- من علّمني حرفاً فقد صيّرني
عبداً، ٥٧، ١١١
- من قال لا اله الا الله وجبت له
الجنّة بشرائطها و أنا من
شروطها، ٩١
- من لم يكن له واعظٌ من قلبه و
زاجر من نفسه و من لم يكن...،
٥٣، ٤٢، ١١
- نحن معاشر الانبياء نكلّم الناس
على قدر عقولهم، ٥، ٤٧
- نعوذ بالله منهم و من مقالاتهم، ٩٣
- و آنسنا بالذّكر الخفيّ واستعملنا
بالعمل الزّكيّ والتّسعي
المرضى، ٧١
- وازهق الباطل عن ضمائرنا
واثبت الحقّ في سرائرنا، ٢٨
- واشغل قلوبنا بذكرك عن كلّ ذكر
و السنتنا لشكرك عن كلّ
شكر، ٢٨
- والفكرة مرآت الحسنات، ٦١
- والله العالم، ٦٩
- والله التّظر الى وجهه علىّ عباده،
٧٠
- واللّهم اجعل ما يلقي الشّيطان في
روعي من التّمنى...، ٢٨
- والله يعلم، ٢٥
- والناس معادن كمعادن الذهب
والفضّة، ١٠٤
- وانت الكتاب المبين الّذي، ٢١،
٦٢
- وانوا [عند افتتاح الصّلوة] ذكر الله
و ذكر رسول الله...، ٧٠

- و ربّ جوهر علم لو ابوح به، ٧٢
 و سئل عن رسول الله عن الاسم
 الاعظم فقال: كلّ اسم من اسماء
 الله اعظم...، ٣١
 و ففنى لطاعة من سدّنى و متابعة
 من أرشدنى، ٥٣
 و قيل لمحمّد بن الحنيفة: من
 ادّبك؟...، ٧٩
 و لا تحجب مشتاقيك من النظر
 إلى رؤيتك و التمتع بالنظر...،
 ٧١
 و متعنى بهدى صالح استبدل به،
 ٥٤
 و نريد ان نخلق الانسان بهيأتنا و
 صفتنا، ٦١
 و يا عيسى اذكرنى فى نفسك
 و اذكرنى فى ملاك...، ٢٩
 هو الباطن، ١٠١
 هو الظاهر، ١٠١
 يا ابا العزيز انّ الايمان عشر
 درجات بمنزلة السلم
 يصعدونه...، ٣٢
 يا داود لا تجعل بينى و بينك
 عالماً مفتوناً للدنيا فبعدك
 عن...، ٩، ٨٤
 يا عبدالله احبب فى الله و ابغض فى
 الله و وال فى الله...، ١١١
 يا موسى لا تنسنى على كلّ حال
 فانّ نسيانى يميت القلب، ٢٨
 يحشر المرء مع ما احبّه، ٨١
 يحشر المرء مع من احبّه، ٨٨

فهرست اشعار فارسی

۷۷	آیینہ سبب گشت کہ روی تو
پیکان بہ تیر جا کند آن گاہ بر	عیان شد، ۶۶
نشان، ۵۶	از سراپای مرد و صورت دل، ۷۳
تا فراموش نگردد غیر حق، ۱۸	اگر آن کافری پیوستہ بودی، ۲۰
تفکر رفتن از باطل سوی حق،	اگر باشد قلبی در رہ دین، ۳۶
۶۶	ای کردہ غمت غارت ہوش دل
جان و دل مرآت ارباب یقین، ۶۶	ما، ۱۰۶
جبرئیل مست مہتای قبول، ۸۹	بقا باقی شدن در حضرت حق،
جمع در آن غنچہ چو اوراق گل،	۵۸
۱۰۴	بہ آن خردی کہ آید حبہ دل،
چراغ کذب و مفسد را در این فن،	۱۰۳
۱۲۴	بہ ظاہر سالک سلک شریعت،
چو آدم را فرستادیم بیرون، ۶۱	۷۸
چون تو را مرآت دل شد صیقلی،	بہ عادت ضبط کردہ مذہبی را،

۱۵۲	ابحاث عشره
۹۰	علی‌الدوام، ۹۰
چون فراموشت شود مادون آن،	سجده بر بتی دارم راه مسجدم
۱۸	منما، ۷۳
حسن را در حضرت محسوس	سرّی که مقربان از آن بی‌خبرند،
اگر، ۸۹	۱۰۶
حقیقت، دین از این جمله یک	شده عاشق به نفس خویش در
نور، ۵۸	جان، ۳۵
خادم الدّین جناب قدس مدار، نه	شنیدن کی بود مانند دیدن، ۳۳
در آلاء، فکر کردن شرط راه	عجایب نقش‌ها بینی خلاف
است، ۶۶	رومی و چینی، ۱۱۰
ذکر چپود یاد حق در جان و دل،	عشق از اول سرکش و خونی بود،
۶۶	۸۳
ذکر خواندی، رو تو مذکور	عمل در فعل او شرط طریقت،
بجو، ۲۳	۵۸
ز راه دل نه این باشد نه آتش، ۷۸	غلام همّت آنم که پای بند یکی
ز قرآن دیده آن خطّ و کتابت،	است، ۸۸
۷۸	فنا فی‌الشیخ از خود دور بودن،
زلف و کاکل او را چون به یاد	۵۸
می‌آرم، ۷۳	قلب مؤمن هست چون مرآت
زین در عجبم که هر که حق را	هو، ۹۰
بشناخت، ۱۱۳	کس را چه تاب سطوت دیدار آن
ساری است نور عشق به عیان	بود، ۹۰

- که جز راه تو گل ره ندارند، ۳۶
 گاه بنماید جمال خود به خواب،
 ۱۱۳
- می، ذکر خدا جام بود یاد نبی، ۳۳
 نخست از فکر خویشم در تحیر،
 ۶۶
- نمودم چون ترا شرح وصیت، ۵۸
 نمی دانند که آن دو فیض ذات
 است، ۷۸
- نه فلک راست مسلم نه ملک را
 حاصل، ۱۰۶
- وای بر آنها که بر بام بلند، ۹۱
 ورکند ادراک او را در خیال، ۹۰
- هر آنکس غافل از حق یک
 زمان است، ۱۹
- هر که او هم رنگ یار خویش
 نیست، ۴۴
- هر که جامش بیش می بگرفت
 بیش، ۸۹
- هر که ره دادندش اندر آن حرم،
 ۹۱
- همی گوید که جز ظاهر وطن
 نیست، ۷۸
- گر به زیر افتند این مه پارگان، ۹۱
 گر تو خود با شه نشینی در زمین،
 ۹۱
- گر تو نگذاری عنایت های او، ۸۷
 گر عاشق ما به غیر ما درنگرد، ۱۵
- گر نماز و روزه می فرمایدت، ۱۰
 گفت پیغمبر علی را کای علی، ۴۳
- گلبن جان را که به گل کاشتند،
 ۱۰۳
- لوح محفوظ است پیشانی یار، ۶۹
 لیک بر شیری مکن هم اعتماد،
 ۴۳
- مادر پیاله عکس رخ یار
 دیده ایم، ۶۷
- متحد جان های شیران خداست،
 ۸۵
- منبر صادق خبیر مفتخر، ۹۰
 مر ایشان راست بنگ و چرس
 مشروب، ۳۵

یکی راگشته باطل هادی راه، ۳۵	یکی جوید ز اذکارش کرامات،
یکی عاشق بود اندر معارف، ۳۵	۳۵
یکی مرتاض استادی ندیده، ۳۵	یکی را قصد شهوت از تولّا، ۳۶

نمایه اقوام، گروه‌ها و ملل

اسماعیلیه، ۹۴	طریقه شاه سید نعمت الله ولی
الوار، ۱۱۵	نگاه کنید به سلسله نعمت اللهی
ترسیان نگاه کنید به نصاری	قراگزلو، شش، هشت
حاجیلو، ۳	متصوفه، نه، ۹۲، ۹۴، ۹۷
زندیه، ۱۲۲	معصوم علیشاهیان نگاه کنید به
سلسله نعمت اللهی، هشت، نه،	معصوم علیشاهیه
ده، یازده، ۲۳، ۱۱۴، ۱۲۶	معصوم علیشاهیه، یازده، ۷
صفویه، ده	ملاحظه نگاه کنید به اسماعیلیه
صفه، ۵۱	نصاری، ۹۳، ۹۷، ۱۳۰، ۱۳۱
طایفه روسیه، هفت، ۱۲۷، ۱۲۸	یهود، ۱۳۰، ۱۳۱

نمایه اشخاص

۲۰	آدم(ع)، حضرت، ۵۷، ۶۱، ۹۰
اصلان خان امیر آخور، ۱۱۶	آغا محمدخان قاجار، شش،
امام ثامن نگاه کنید به رضا(ع)،	هشت، ۱۱۷، ۱۱۹
امام	آقا سیدعلی [طباطبایی]، ۱۲۹
امیرالمؤمنین نگاه کنید به	آقا محمدرضا (مجتهد همدان)،
علی(ع)، امام	۱۲۳
انوشیروان، پادشان ایران، ۱۳	آقا محمدعلی، ۱۲۳
اوحالدّین (اوحدی مراغه‌ای)،	اباذر نگاه کنید به ابوذر
۷۳	ابراهیم(ع)، حضرت، ۸۰، ۹۷
اویس قرنی، ۹	ابن بابویه، ۲۴
باقر(ع)، امام، ۲۶	ابوحنیفه، ۳۵
باقرخان، ۱۲۰	ابوذر غفاری، ۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵
بحرالعلوم، آقا سیدمهدی، ۱۲۳	اردوبادی، آقا محمدعلی، ۱۲۱
جعفرخان، ۱۲۰، ۱۲۱	احسائی، محمد بن ابی‌الجمهور،

رستم خان داروغه، ۱۱۶	جندب، ۲۲، ۳۵
رسول الله نگاه کنید به	حاتم، ۱۳
محمد (ص)، پیامبر اسلام	حاج ابراهیم خان، ۱۲۲
رضا (ع)، امام، ۶۵، ۷۰، ۸۷، ۹۱، ۱۲۶	حاج میرزا خان، ۱۲۸
زراره، ۲۶	حارثه، ۴۱، ۴۵، ۸۷
زکی خان زند، ۱۱۶	حافظ شیرازی، ۶۷
زید، ۴۵، ۸۷	حسن خان حاکم، ۱۲۳
سفیان ثوری، ۳۵	حسین (ع)، امام، ۱۲۶
سلمان فارسی، ۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۶۴	حسین علیشاه، نه، ۱۲۹
سید نگاه کنید به معصوم علیشاه	حلی، ابن فهد، ۲۴
سید ابوالحسن خان، ۱۲۲	خاتم نگاه کنید به محمد (ص)، پیامبر اسلام
سید الساجدین، ۷۱	خضر (ع)، ۴۱، ۴۵
سید سَنَد نگاه کنید به	خلیفه ثانی نگاه کنید به عمر بن خطاب
معصوم علیشاه	خوانساری، ۵۳
شاه جنت مکان نگاه کنید به	داود (ع)، حضرت، ۸، ۹
آغامحمدخان قاجار	دکنی، شاه سیدعلیرضا، ۱۱۳، ۱۱۹
شاهرخ شاه، ۱۱۸، ۱۲۱	ذوالفقار خان، ۱۱۵
شاه قاسم انوار، ۶۶	رجب برسی، ۳۱
شوشتری، حاج محمدجعفر، ۱۱۷	رستم، ۱۳
شیخ بهاءالدین نگاه کنید به شیخ	

فخر رازی، ۵۳	بهایی
فتیاض شاه، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸	شیخ بهایی، ۳۰، ۷۳
فیروز میرزا (حاکم هرات)، ۱۱۸	شیروانی، حاج زین العابدین،
قائم مقام فراهانی، ابوالقاسم،	پنج-هشت، ۱۱۳
هفت	صادق(ع)، امام، ۱۱، ۲۱، ۲۳،
قائم مقام فراهانی، میرزا بزرگ،	۲۶، ۳۱، ۴۹، ۵۳، ۵۷، ۶۱، ۷۰،
هفت، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۲	۷۹
قراگزلو، حاج صفرخان، شش	صقار، محمد بن حسن، ۴۹
قراگزلو، حاج عبدالله، پنج، شش	طوسی، خواجه نصیرالدین، ۵۳
قراگزلو، حاج فضل الله، شش	عباس میرزا (ولیعهد فتح علیشاه)،
قراگزلو، حاج محمد، پنج-نه،	هفت، یازده، ۱۲۷
یازده، ۳	عبدالعظیم، ۵۷
قراگزلو، حاج محمدجعفر نگاه	علامه رازی، ۵۳
کنید به مجذوب علیشاه	علی(ع)، امام، ۲۰، ۲۱، ۴۳، ۵۴،
قراگزلو، حاج میناخان، شش	۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۰-۷۳، ۷۵، ۷۹،
کازرونی، ملا عبدالحسین، ۱۱۷	۹۶
کرمانشاهانی، آقا محمدعلی،	علی مرادخان زند، ۱۱۵، ۱۱۶،
هشت، ۱۲۵	۱۱۸-۱۲۰
کرمانشاهی، نگاه کنید به	عمر بن حنظله، ۸۳
کرمانشاهانی، آقا محمدعلی	عمر بن خطاب، ۵۶، ۵۹
کرمانی، معطر علیشاه، هشت	عیسی مسیح، ۲۹، ۹۳، ۹۷
کریم خان زند، پنج، ۱۱۵	فتح علیشاه، شش، ده

۱۲۵	کلینی، ۲۳، ۳۲
موسی (ع)، پیامبر یهود، ۲۸، ۲۹،	کمیل، ۴۱، ۴۵
۴۵، ۴۱	کوثرعلیشاه نگاه کنید به
موسی بن جعفر (ع)، امام، ۱۲۶	همدانی، ملّارضا
مولای متقیان نگاه کنید به	لطفعلی خان زند، ۱۲۲
علی (ع)، امام	مازندرانی، محمّد صالح، ۵۴
مولوی، ۶۹، ۹۱	مجدوب علیشاه، پنج، هشت-یازده،
میرزا ربیع وزیر، ۱۲۰، ۱۲۱	۱۲۷-۱۲۹، ۹۲، ۱۱۳
میرزا موسی (منتجم باشی)، ۱۲۳	مجلسی، ملّا محمّد باقر، ۷۲
میر سید علی، ۱۲۳	مجلسی، ملّا محمّد تقی، ۴۵
نائینی، حاج عبدالوهاب، ۱۱۷	محمّد (ص)، پیامبر اسلام، ۱۲،
نورعلیشاه، یازده، ۱۱۳، ۱۱۴،	۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۳، ۴۸، ۵۳،
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۲	۵۴، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۳،
نوری، ملّا علی، ۱۲۸	۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۷
همام، ۴۱، ۴۵، ۸۷	محمّد بن حنیفه، ۷۹، ۸۰
همدانی، ملّارضا، یازده، ۱۲۷،	محمّد رضا میرزا، ده
۱۲۸	مشتاق، ۱۲۲
همدانی، ملّا عبدالصّمد، ۱۲۹	معصوم علیشاه، هشت، ده، ۱۱۳،
یعقوب (ع)، حضرت، ۷۲	۱۱۴، ۱۱۶-۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳،

نمایه مکان‌ها

رشت، نه، ده	آب قراسو، ۱۲۳
روضه شاه نعمت‌الله ولی، ۱۲۱	آذربایجان، شش، ۱۲۷
ری، ۵۷	استرآباد، ۱۲۰
شیراز، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲	اصفهان، ۱۱۴-۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰،
عتبات عالیات، ۷، ۱۲۲، ۱۲۳،	۱۲۹
۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰	ایران، هفت، نه، ۱۱۳-۱۱۵،
عراق، هفت، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸،	۱۱۹، ۱۱۸
۱۲۷	بیت‌الله‌الحرام نگاه کنید به مکه
عربستان، ۱۱۴	بیوک آباد، یازده
فارس، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲	تبریز، پنج، یازده
کاشان، ۱۱۷	تهران، هشت، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰
کربلا، ۵۷	خراسان، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱
کرمان، هشت، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۲۲	دکن، ۱۲۳
کرمانشاهان، ۱۲۳، ۱۲۴	ذهاب، ۱۲۳

مکّه، ۱۲۳	کوه طور، ۷۲
مورچه خوار، ۱۱۷	گیلان، ۱۲۷، ۱۲۸
موصل، ۱۲۲، ۱۲۳	گیلانات نگاه کنید به گیلان
هرات، ۱۱۸	لوشان، ده
همدان، پنج، هشت، یازده، ۱۱۵،	مازندران، ۱۱۷، ۱۱۹
۱۲۳، ۱۲۴	ماهان، ۱۲۱
هند، ۳۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۲،	مسجد النبی، ۶۹
۱۲۳	مسجد جامع همدان، نه
هندوستان نگاه کنید به هند	مشهد، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱،
یزد، ۱۲۰، ۱۲۱	۱۲۳
	مقبره سید حمزه، پنج

نمایه کتاب‌ها

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| ابحاث عشره، پنج، یازده، ۳، ۱۶ | فقه الرضوی، نگاه کنید به |
| العقاید المجذوبیه، یازده | فقه الرضا |
| بحار الانوار، ۵۷ | قرآن، ۴، ۱۶-۱۸، ۲۲، ۴۶، ۵۰، |
| بستان السیاحه، شش | ۶۳، ۷۸، ۸۲، ۹۸، ۱۰۷ |
| بصائر الدرجات، ۴۹ | کافی، ۵۴ |
| تورات، ۶۱ | کتاب نگاه کنید به قرآن |
| جام جم، ۷۳ | گلشن راز، ۶۶ |
| حدائق السیاحه، شش، هفت | مثنوی، ۹۱ |
| رساله اعتقادیه نگاه کنید به | مجالس، ۷۰ |
| العقاید المجذوبیه | مرآت الحق، نه، یازده |
| ریاض [المسائل]، ۱۲۹ | مصباح، ۳۱ |
| صحیفه سجادیه، ۲۸، ۵۳ | منشآت (قائم مقام)، هفت |
| عدّه الداعی، ۲۴ | من لا یحضره الفقیه، ۲۴ |
| عین الحیات، ۷۲ | نهج البلاغه، ۶۷، ۶۸ |
| فقه الرضا، ۶۵، ۶۷ | |



سنگاب وقفی حاج محمدخان قراگزلو در مسجد جامع همدان